HNG 12/5/66

PL 248 N432A17 1870

Necmī, Ömar
Dīvān

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

No. 4

دیوان نجمی

Neimi

Diwan

Necmi, Ömer
Dīvān

PL
248
N432A17
1870

LIBRARY
NOV 29 1965
UNIVERSITY OF TORONTO
1026139

# دیوان نجمی

بسم الله الرحمن الرحیم

گر بدست آرد دلم آن شاهد شهر بقا / تا ببخشم کشور جان و دلم حسنش سزا
ده مرا آن باده باقی که ساقی در بهشت / چون نخواهی یافتن تو آن چنانست باده ها
کرد غارت صبر و طاقت از دلم او فتنه کار / همچو ترکان ملک اعدا خوان نعمت را بجا
چون نه بیند قرص خورشید دیده خفاش شاید / از اولوا الابصار پرسم من جمال یار را
من نگویم جز حدیث عشق گفتاری مپرس / هر سخن که گویمت از حکمت عشق او را
عشق تو آورد مرا از خانهٔ عفت برون / چون زلیخا پیش تو صد حسن یوسف بی بها
کردهٔ بدنام و آشفته مرا گرچه بعشق / راضیم تا میرسم در کوی وصلت با جفا
همچو لؤلؤ پند پیران کرده ام منگوش گوش / تا که در عهد طفیلم بنده اش کرده مرا

نجمیا باشوق آن مه کردهٔ این نظم را
میکند از بر بخواند هر ملک تا در سما

پرتو شمس و قمر از روی انوار ترا / رغبت خوبی خوبان از حسن دار ترا
آن زمان حاصل شود که این مرادم لاجرم / تا بر عالم باد پیدا حسن اسرار ترا
چیست فرمانت برآید یار و جانم فرد / بر لبم آمد که دارد عزم دیدار ترا
در میان دار دامنت از خونم آلوده شود / در زمینش ریخت ای اچشم خونخوار ترا
چشم نابینای من خواهد شدن بینا مگر / زانکه یافتست توتیا از پای غبار ترا
در جهان نشنیدم آمد با صبا بوی که خوش / آمد است آن بو مگر از زلف رخسار ترا

من کنم نجمی دعا آمین بگو تو میدهد
از شکر ریز لبش روزی خدا یار ترا

یارم برفت زدستم ای دوستان خدا را / عقلم شدست پریشان بگویید آشنا را

از افتراق جانکاه عمرم تباه شد ای واه    بباغ هجران بیا بشنو زمن ندا را
ای طالع نحوست وی منبع کدورت    تا کی کنم بخواهی ندامت مدارا
داد از خدا بخواهم که این بخت سیاهم    نهاده است بدوشم فلک همچو قبارا
ای چرخ دون چه کردم ترا مرا دمادم    چرا کنی ندانم که این قدر جفا را
دیدم کنون جان من رفتست آه ازین تن    برگشتهٔ خود ببخش برحی برحی دعا را
ای یار دلنوازم زتو اینست نیازم    بهر خدا حال من بپرس برحی صبا را

ای ورد باغ وفا بشنو زصبح و مسا
فریادش فریادرس نجمیٔ این شیدا را

از پرتو حسنت شها گشته شرمسار آفتاب    نور جمالت کرده نیز هر دو جهان را مهتاب
من وقت گل شیدا شوم در گلستان هم مستانه    داند مرا چون محتسب ساقی بده جام شراب
افتاده ام در آتش عشقش نخواهم هیچ غم    از دست ساقی می دهی وز سینه میخورم کباب
مست خرابم زاهد از آنکه ندارم شرم و ننگ    منعم مکن از میکده دانم که پندت ناصواب
گوید مرا واعظ مکن سجده گنا هست با صنم    کردم نمیداند که او من آن گناه را بیحساب

در باغ وصلش عاشقان نغمه کنند چون بلبلان
نجمی تو بشنو بانگ زند واعظ همان مثل غراب

صبح جان بر جام دل بر آمد همچو آفتاب    ساقیا پر کن مرا آن جام مرا ده با شراب
کن سرودی مطربا در بزم پر آسایشم    غم نخورم من بخورم باده در عهد شباب
با میٔ شوق وصال و ساقیٔ سرو خرام    من بگردانم دمادم در طرب چون آسیاب
نغرهٔ مستان و هوی و شاهد و آواز چنگ    برده از چشم ترم و زدیدهٔ ساقی چو خواب
خانقاه خاص و خلوتگاه انسیت چو من    یافتم با همت پیران کردم فتح باب
آنکه از چاه زنخدان قطرهٔ آب وصال    زد بروی گل زبهر آنکه پیدا شد گلاب

نجمیا هر شب برقصم در سما با ماه او
تا شنیدم بانگ ساز زهره و عود و دف رباب

هر دو عالم نزد عاشق یار هست اغیار نیست    در گلستان نزد بلبل هر گلی چون خار نیست
نالش و فریاد عاشق گرچه پیوست آسمان    در دلش از فرقت اما زار هست آزار نیست

من بدین درد غمش میرم ز بیماری دلا
چون حکیمان گفته این درد جز بغم تیمار نیست

این دلم ویرانه شد نتوانکه آبادان شود
زانکه نومید ام اورا تعمیر کند معمار نیست

باغبان از حال گل در خواب غفلت بیخبر
جز به بلبل در گلستان هیچکس بیدار نیست

از جهنم زاهدا چون تو نترسند عاشقان
در دل ایشان بنار اقرار هست انکار نیست

عاشقان را خوان عشق در خانهٔ عشق حاضر است
منکر از آنکه در باغ جنان هیچ بار نیست

اهل عشق از باغ عشق نجمی فواکه میخورند
لیک در باغ ورع اشجار هست اثمار نیست

از یار دلربودم ترا کنم شکایت
مرام ازین شکایت ز اطوارش حکایت

هرچه خدمت بکردم از حد برون مکافات
دیدم و درمانده ام از شکر آن عنایت

گرچه کسی نداست آبی بعطشان عشق
رفتند کجا ساقیان ندانم زین ولایت

بحلقهٔ گیسویش مکن تقرب ای دل
پاها در قید و بنداست بی جرم و بی جنایت

ای چشم خونخوار را فرصت مده بریزد
سلطان عادل تویی باید که جان حمایت

ماندم درین بیابان با زلف سودای او
چرا رویش ننماید امشب بنجم هدایت

بهر طرف برفتم بجز وحشت نیافتم
حالم چگونه باشد ندانم که نهایت

که این طریق عشق را انجام و پایان نیست
بسیار است منازل بعید از این بدایت

ای آتش فراقت داد دلم حرارت
تسکین کن ساعتی با آب این وصالت

نتابم از جمالت رویم اگر برانی
جورت و فا بدانم قهرت عین احسانت

ای مه برس فریادم که در اسفل فتادم
بشنو فریاد نجمی هر شب تا بقیامت

هر صبحدم باد صبا از کوی یار پیغمبر است
گوید مرا آن بادهم گیسوی یار پر عنبر است

من بلبل شوریده ام این گلشن حسرت مدام
وین سینه ام مجروح گرد خار فراق گلتر است

هر شب دلا تا بسحر در میکده خدمت کنم
آن میفروشش را کشته ام از بندگان کمتر است

در مذهب من بادهٔ عشق را حلالست میخورم
این مذهب رندانه است وان مذهب چار دیگر است

در مسجد جستن سجود محراب تو سینت همان
چون میکنم گویند مرا دیوانه است یا بت پرست

کفر است پرستیدن به بتان ای زاهدان دانم ولی
بازی پرستم چاره نه تا آن مصور پیکر است

گر قتل من فتوا دهند آن مفتیان صوفیان ‌‌ ‌ ‌ از مرگ ندارم باک چون تا غمزهٔ یار خنجر است

در آسمان وصل او نجمی چرا سرگشته است
گفتم که گفتا من مهم آن نیز زهی سعد اختر است

بدار فرقتم تو کردی ابعاث ‌ ‌ ‌ ‌ تا بدار وصلت کشته ام دلاث
اگر میتوانید از سوی جانان ‌ ‌ ‌ ‌ مرا بیغم دهید ای اهل اجداث
ثوابم شمارا و جانم او را ‌ ‌ ‌ ‌ مژده دهم و انجا میروم صحثات
من مرغ لاهوتم وین سرا مهمان ‌ ‌ ‌ ‌ ای باغ دلفریب مکنم البات
زان وطن آمدم بهر تماشا ‌ ‌ ‌ ‌ اینجا مکن عمرم بیهوده انعاث
روزیم بادام و آب وصالش ‌ ‌ ‌ ‌ زبی قوتی این باغ میرم دزلهاث
گرچه درین باغچه من خرامانم ‌ ‌ ‌ ‌ ولیکن در دلم نکنم اکراث
به بیداری چنین غمگینم درین ‌ ‌ ‌ ‌ و در خوابم بینم احلام و اضغاث
بیا ساید زیرا کسی درین باغ ‌ ‌ ‌ ‌ شب و روزش باید دایم انتکاث

این غزل چو جوهر فروختم نجمی
بجز گوشش جانت آویز چون ارعاث

آه ازین رنج فراقت الغیاث ‌ ‌ ‌ ‌ نیست دانستم سلامت الغیاث
دل ربودی جان بخواهی بعد ازین ‌ ‌ ‌ ‌ میستانی تا نهایت الغیاث
جان بهای بوسه ات دانم که من ‌ ‌ ‌ ‌ میدهد با شوق و رغبت الغیاث
میخوری خونم که دانستی حلال ‌ ‌ ‌ ‌ گرچنین فتوای عشقت الغیاث
از جهان برخواست بینم عدل و داد ‌ ‌ ‌ ‌ به مرادت یابی فرصت الغیاث
آه چگویم من ازین دردهای تو ‌ ‌ ‌ ‌ چون نمیداری تو شفقت الغیاث

نجمیا در آتش شوق وصال
سوخت با دل جسم و جانت الغیاث

من گدایم باب لطف تو محتاج ‌ ‌ ‌ ‌ هستی من کردی تا ازل تاراج
ای کعبهٔ عشاق طواف میکنند ‌ ‌ ‌ ‌ بلقای ترا همه روز حجاج
ای کمان ابرو من گر اندازی ‌ ‌ ‌ ‌ بتیر مژگانت سینه مست آماج

| | |
|---|---|
| من بنده ام فرمان تراست شاهی | گر از در لطفت من کنی اخراج |
| ای شمس حقیقت تو بی زوالی | ذرهٔ جمالت انوار سراج |
| گر کنی وجودت بریاضت محو | بعد از ان کن ای دل آسمان معراج |
| ای محبوب عاشق کالای جنت | در بازار عشقت یافته است رواج |
| من از غمزهٔ یار کر زخمناکم | ولی از حکیمان نخواهم علاج |

بملک عشق سلطان گشته است نجمی
بر سرش نشاندی ای یارم تو تاج

| | |
|---|---|
| ای شهم حسنت چو اقلیم ملاحت با خراج | بسته بستاند زخوبان هم بهر دربند باج |
| من در اقلیم وجودم همچو اسکندر شدم | تا نهادی عشق را تو برسرم شاها چو تاج |
| از فروغ روی تو روشن شود این روزها | ظلمت شبها ز زلفت میشود پیدا اوداج |
| آه چگونه یابم از درد فراقت من شفا | کین دردم گفته اند جمله اطبا بی علاج |
| چون خضر از قطرهٔ آب دهانت شد بقا | هم فکنده قند مصر وانکیش از رواج |
| میزنی باشیشهٔ دل سنگ فرقت زاهی | تا بدانم بشکنی آن شیشه روزی چون زجاج |

خاک درگاهت نهاده روی وسر نجمی گدا
تا نهادی بر سرش پا یافت او شاهانه تاج

| | |
|---|---|
| بیار ساقی مارا بادهٔ صبوح | ماییم در میان عاشقان جموح |
| ای ساقی چنان ما سرخوش ومستیم | خواهیم در میدان عشق یار بدوح |
| برفتار و چمان سینه ویم ولی | از غیر سوی یار بنده ایم جنوح |
| زاشک خونابیم بافتراقت | در دست ما قدح لبالب طفوح |
| از می محبوب ما وزدیر مغان | چرا مانع شوی ای مرد مقبوح |
| کس میتوان ما را توبیخ میکنند | تو کردی چون ما را درجهان فضوح |
| گرچه در میکده نشینیم غمناک | ولی از لبش ما میخوریم مروح |
| بار وصلت خوریم در باغ فرقت | چو مستان در فنا نخوریم مملوح |
| بجز درد عشقت دوا نخواهیم | در جسم ما گرچه بی حساب قروح |
| تا از روز الست با مروزه ما | از غیر وصالت نکردیم رکوح |

بتحریک صبا زلفت پریشان
گر شود هم دلم بود چون مروح

ما بیت وصالت و علن داشتیم
در بهشت نخواهیم چو زاهد صروح

یک لحظه هزاران فرسخ انداختی
ما را ای ابروی چون تیر و طروح

بار امانت ما بر دوش گیریم
چون شتر در راهش گشتیم بد لوح

بمنزل نجمیا اگر میرسیم
ما را راه دیگر نشاید سبوح

خون عاشق ریختن در مذهب خوبی مباح
تا چنین دادند فتوا مفتیان ذی صلاح

گاه سواد زلف بنماید کند ظلم و ستم
گاه کند عرض جمال او دفع ظلمت چون صباح

روز وصلت وش نباشد روز دولت در جهان
آه چگونه میرسم آن روز را یابم فلاح

اسب امیدم برانم من باین راه مرام
سازم از شمشیر و تیر غیرت و صبرم سلاح

با سپاه هجر و غم در عرصهٔ عشق دائما
گاه در جنگ و ستیزم که کنم صلح و صلاح

در سمای عشق طیارم چو عنقا نجمیا
دارم از اذکار و فکرش روز و شب چون دو جناح

زاهدا در عشق جانان نیست برای تو رسوخ
همچو بلبل در گلستان نیز بشیدای شروخ

زاهدا زا با عوام ناس چون هیچ فرق نیست
ما ز خاصانیم ما شایسته است قدر شموخ

ما فتادیم دام زلفش تا برای دانهٔ
با شما از بهر چه افتاده اید زاهد مخوخ

ما درین قاف عدم چون مرغ عنقا طائریم
چونکه از ما دیگران خود را فکندند در فخوخ

ما جوانیم گرچه در عالم باعتبار سال
لیک باعتبار رهش در عشق مائیم از شیوخ

قصه خوانان گرچه بسیار است در وصفش ولی
همچو نجمی نیست کس در علم عشق او شنوخ

در هوای عشق دلبر همچو عنقا تا بچرخ
میروم دائم ندارم چونکه ماوا تا بچرخ

گرچه چون بچه نداشتم پر هنوز این آشیان
او که بر دارد مرا با باد سودا تا بچرخ

همچو مرغان احتیاجم نیست پر و بال را
میروم با عشق او بی پر و بی پا تا بچرخ

داد با من مهر عشقش من سلیمان گشته ام
میرسم هر آن روم با تخت دل را تا بچرخ

گشته ام شیدا و حیران در قفس چون عندلیب
هر سحر بانگ صفیرم میرسد یا تا بچرخ

بنجمیم من در پی آن مه که سرگردان شدم
میکنم دوران و سیران روز و شبها با چرخ

روزی شود که ای دل مراد تو بر آید / تو کن مهمان نوازی بل یار نو در آید
بجاروب سینه ات سرای دل پاک دار / نباشی تا شرمسار آن مهمانت گر آید
بکنج فرقت ای دل مشو ملول و محزون / لطف خفیّ یزدان روزی که بر سر آید
در مجلسم مسوزید ای پرستاران غم / شمع فراقم امشب آن ماه انور آید
چه غم کسوف گر شود در آسمان که امروز / از مشرق جمال یار شمس خاور آید
ای دوستان بگویید آن میفروش عشاق / ببزم ما که امشب با مئ احمر آید
نای و دف و چنگ را که گوشمالی دهید / ای مطربان غمران در دل شوقم تر آید

بجامع حسن او سجده بکن نجمیا
از محفل وصالش الله اکبر آید

بتی یافتم بهر گوشه مصور صورتش دارد / که هر مرآت می بینم منور صورتی آرد
روم هر خانه و میخانه و بتخانه و مسجد / چنان نقاشش ماهر او زخودش صورتی سازد
زچشمم روز و شب غائب نباشد نقش او یکدم / اگر گوئی باین چشمم خدا بینست بگو شاید
به بند زلف خود آویخته در گردانم آن تنکه / دمادم بنگرم حسنش هر آن در خاطرم آید
چو هر چند بنگرم شش سو نماید چشم من حسنش / اگر یکدم شود غائب دل و جانم نیاساید
که هر بگشادم این دیده م هویدا میشود رویش / وگر باشم بخواب اسمم بآواز خوشش خواند
نمیخواهد درین مجلس روم در خواب یکساعت / بگوید باده نوشیدن و بیداری ترا باید
تعجب میکنم ای دل نخواهد او خردمندی / همان چون چشم مستانش مرا مست مدام خواهد
ز زلفش دام بنشاند بر آهم دانه را گوید / که این رازم مگو مرغ دلش آگه نمیباشد

چگونه میرسد نجمی بنزد آن بلند اختر
که تا چون مرغ عنقا پر نمیدارد نمیدارد

کوی وصل تو مرا هر دو جهان جانا عیاذ / نیست کس از غیر تو در دو جهان شاها عیاذ
جمله کارم کرده ام تفویض ترا ای کردگار / ای پناهم کیست چون تو در جهان آیا عیاذ
این سخن ورد زبانم روز و شب میخوانمت / العیاذ از تو ترا هم یا رحیم و یا عیاذ

تا با مروزم خدایا با من از بزم الست / از تو دیگر کس نباشد هم نگشت حالا عیاذ

گر نبودی تو بنجمی ملجأ و ماوا بعشق
در جهان کس مهربانا هست باداور عیاذ

گر بیایی بزم رندان ساقیا باده بیار / ده پیاپی کیفم آید با من ای گلگون عذار
پر شد است از اشک خونابم سبوها ساقیا / زینهار در پیش من در دست تهی ساغر مدار
من ز مستان الستم بیم و باک از محتسب / هرچه بادا باد ندارم باده خورم آشکار
من ز عشق یار گشتم در ازل دیوانه چون / در جهان هرچه کنم معذور دارد کردگار
زاهدا ای قلم نیست چونکه دیوانا ترا / همچنان دیوانه‌ام نیز تو مرا معذور دار

نجمیا از خود نگویم هیچ گفتار من بدان
در غزلها هرچه گویم گویدش پروردگار

بکی خواهی دلا ریزم ز چشم خونها آخر / بروای دیده در خوابی ز غم یابی رها آخر
زنجر فرقت چنینم دمو غم همچو مرجان را / بیفشانم ببازار وصالت بی بها آخر
مرادم گر بر آوردی ز حسنت پرده برداشتی / ز درد حسرتت گویم زهی یابم شفا آخر
چو مرغ از باغ هردونان نشاید خوردنم دانه / ز عالی مشربت خواهم غذای روح را آخر
نخواهم پیکر آزر ببینم چون خلیل ای دل / بیندازم بنار عشق ترا جانم فدا آخر
دلم با حسرت و فرقت درین غمخانه مرخواست / شود روزی که برخیزم روم زینجا بجا آخر

چرا با دعوتم پیک وصال ای دل نمی آید
کنم چاک گریبان از فراقش نجمیا آخر

طهارت کن ازین جیفه درونت زاهدا امروز / که جامه پاک از کردن چه کار آید ترا امروز
چو این دنیا زیان دارد تو زین چه فائده یابی / ازین غدار وفا هیچکس ندیده است تا امروز
مده دل فان دنیا را فریبد زینتش غافل / مشو غافل گریبانت ز دستش کن رها امروز
بهشت ار گر طلب کاری همه کارت بیا فردا / دمیدم صور و نیز کردم ترا بشنو ندا امروز
بگوش جان شنو پندم مپندار نصحم افسانه / نمیگویم من افسانه چگویم پند بسا امروز
بیا این خانقاه عشق بسوزی خار و خاشاک را / مجلا باد مرآت دلت بینی صفا امروز
بسوزد آتش عشق چون همه هستی ترا در دل / که در دلهای عشاق را چه ماند از سوا امروز

بنه تذویر و تسبیحت بیا بیرون تو از مسجد
تر امیدان عشق خوانم بیایی تو چرا امروز

اگر خواهی چو من باشی دو عالم را فدا کرده
نظر کن در دل نجمی چه هست غیر از خدا امروز

ساقیا در بزم وصلت من شرم دارم هنوز
تا بنوشیدم شرابت جام بر دارم هنوز

در ازل جان و دلم بستند با گیسوی تو
بهر آن سودای عشقت در گرفتارم هنوز

از می آن آتشینت جرعهٔ دادی بمن
سوخته جسم میچکد از دیده خون خوارم هنوز

آه شنیدم من بشی بوی وصالت از صبا
تا از آن ایام در فراقش شوق بیمارم هنوز

ناظرند مرآت رویم اهل بالا دائما
بر سما آیینه دارم چون زرخسارم هنوز

روز و شب آشامم از جام فراقش بادها
زاهدا مستی و بیهوشیست آه کارم هنوز

جان بخواهد او ز من وصلت بخواهم من از او
کی برآید آن مراد ما در افکارم هنوز

بر دهانش آمده نامم بشی باری بیاد
از زبان جمله جانها بشنو از کارم هنوز

قصهٔ وصلش نوشتم نجمیا در سینه‌ام
لیک نتوانم فرستادن مشرم سارم هنوز

من شراب عشق بنوشیدن کنم دایم هوس
میفروش را هر سحر خوانم مرا با می برس

یار مرا میخوردن چون کرده تعلیم در ازل
خوانده‌ام این علم را در میکده من در درس

راز عشق را کردن افشا زاهدا عادت نشد
دان ازین راز بر نمی آید زما بانگ و نفس

رهبرم گشت عقل کامل در طریق معرفت
از برای آن نپرسم زاهدا من ره ز کس

پلنبه بردار از گوشش جان بشنو صوفیا
در میان کاروانان بانگ چرا دارد جرس

من درین گلزار لاهوت بلبلم آن زاهدان
نجمیا در باغ اسفل گشته اند همچون مگس

رو براه عشق دلا امروز بمقصودت برس
آستان کوی وصلش بوسه ده تا هر نفس

عرض کن این نامه هم درگاه او حالم بگو
ای صبا هر روز و شب فریاد دارم چون جرس

همچو مورم زیر پایش میکند رحمت مرا
چون امیدارم بجز او در جهان فریاد رس

نشنوم من واعظا قول ترا بیهوده است
نصح و پند چنگ نایم مطربان گویند بس

میروم هر شب بمیخانه ندارم بیم و باک
من درین چارسوی عشق از حارس و میر و عسس

من ببازم با سر زلفش چو در میدان عشق   میزنم چون گو سرم ای دل بچوگان هوس
جان سپردم چشم خونخوارش دلیری کرده‌ام   هوشمندم لیک شیدا نیست چون من هیچکس
نغمه‌ساز دا هل عشق در باغ عشق چون بلبلان   بانگ دارد زاهد از نار تحسر چون مگس

بجمیا بر لوح عشقش کلک قدرت نام تو
دیدم و خواندم نوشته منتخب هم ملتمس

ساقیا در بزم فرقت ده مرا ساغر نیش   نکنم هرگز از ین نوشیدن سم اندیش
هرچه کوشکر کنی جور و جفا ای زاهدم   کن مترس من نشوم ز آن جور نادان دلریش
درد فرقت چه بلاست دانی دلا عشاق را   در جهان هست چه بلیه آه زین بیش
من بپوشم چو مقلد خرقه و تاج و قبا   زیر دستار و خرقه نشود کس درویش

بجمیا استاد عشقم کرده تعلیم گفته‌ام
این سخن نگفته‌ام من دان محقق از خیش

دوشم از هاتف رسیده یکسخن گوشم چه خوش   باز شنیدم آن سخن در میکده از میفروش
آن چنان گفتار بود ای عاشقم تو باده خور   با غم هجرم کنی صبرم بمستی را بکوش
تا که باشد شعله زن تنور جسمم نار عشق   در سبوی دل همی آید می عشقش بجوش
با می عشقش همی سرخوش و مستم زاهدا   همچو عیب خیش زاعیم بتقوایت بپوش
یا مکن عشاق را دخل و تعرض واعظا   یا فرو آیی ز کرسی غرور یا خموش
در سمای عشق اگر خواهی رسیدن لانه را   بر هوا طیار باشی همچو مرغ تیز هوش

شعله دارم بجمیا در آسمان عشق من
تا کنم سیران بما هم روز و شبها چون سروش

رهنمای عشق گرد از راه پایابم خلاص   گرد نیز از خار فرقت پای و دامانم خلاص
دانهٔ خال سیاهش بهر آن گیرم طمع   که نباشم از کمند زلف جانانم خلاص
سایهٔ وصلش رها یابم ز گرم فرقتش   باشد از باد خزان از سر و سامانم خلاص
ده مرا در بزم وصلت می پیاپی ساقیا   که نباشد هیچ ز مستی چشم مستانم خلاص
از مداوانم طبیبا کن فراغت رو بکار   من نخواهم که شدن از درد او جانم خلاص
با غمش مهمان شوم هر شب چو در بیت الحزن   زانکه از گریه نیاید چشم گریانم خلاص

عقل و فکر و جان و دل تا که اسیر او شدند
نجمیا باید ز دستش دین و ایمان خلاص

مطرب بزن ترانه باشم بشوق رقاص | ساقی بده قدح را نوشم بشوق و اخلاص
در زورق وجودم از بحر عشق جانان | در و گهر برآرم گشتم چو من که غواص
بناوک غمزه ات در سینه عدو را | زخمی کشادم که من چون ابروی تو وقاص
مادام طمع بدارم بدانه وصل تو | از دام زلفت مرا نیست بدام خلاص
در یکنفس گر کشی عشاق را کافتا | نیست ترا بتحقیق هرگز سؤال و قصاص
در بوته عشق تو فتاده ام ناگهان | با آتش فرقتت محو شدم چون رصاص

بزم وصال آن مه آماده است امشب
نجمی بشوق و طرب بیا ز رقص چو رقاص

از رخت بردار ایازی کن جمالت با من عرض | ای چه باشد گر برآری این مرادم بی غرض
هر که داند دهر را صیت و صدای حسن تو | بسر تا زیر و بالا هم گرفته طول و عرض
در درون بتکده بر عاشقانت پیکرا | با جمالت سجده کردن در همه وقتست فرض
واله و حیران و خاموشم ز اوصافش همی | چون ثنا خوانند اوست اهل بالا اهل ارض

دوش در سینه نوشتم شکر و حمد از فرقتش
خاک درگاه او کردم نجمیا تقدیم عرض

شنیدم بوی وصلت را درین گلزار این عارض | که جانم یافت راحت را درین گلزار این عارض
به بینم میچکد آب حیات سرمدی دائم | بروییت جمله نعمت را درین گلزار این عارض
درین دکان غفلت میفروشد مشک و عود اما | بهوید بوی وحدت را درین گلزار این عارض
به بستان فنا گرچه بطیرند مرغها بسیار | ولی مرغان دولت را درین گلزار این عارض
مکبر ای مرغ دل لانه درین باغ فنا خواهی | اگر گلستان جنت را درین گلزار این عارض

بیا نجمی اگر خواهی ز راه راست بنمایم
بسوی یار رحلت را درین گلزار این عارض

زیر پای یار را من کرده ام ردیم بساط | گر گذارد او بر ویم میشوم من پر نشاط
مانع وصلت ز غیر یار چون آمیزشست | جز بد ندارت دلا هرگز مکن تو اختلاط

زاهد

زاهدا سپت بران ازراه عشق تا دربهشت
راه عشق دانی محقق مستقیمست وصراط

دردرون کلستان عشقش همچو من عندلیب
ازصبا بوی وصالش میکنم من استعاط

کرندانند حال علویرا فرومایه چه غم
چونکه میدانند ایشان حال اهل انحطاط

درمیان عاشقان نجمی کزیداست لاجرم
زان نمیدارد زغیراهل دل را ارتباط

صفحهٔ حسن یارمن کلک فلک کشیده خط
همچو صراط مستقیم راست زهی که بی غلط

تاچومی لبش روان کشته زدیده ام سرشک
ازشرف فراق او همچو فرات ونیل وشط

که بهوای عشق او دریم شوق طائرم
گاه بقعر بحر او میروم ای دلم چو بط

من که غلام آن شهم حلقه بگوشش لاجرم
داد بدست من چو بر کاغذ زر نوشته خط

آب حیات میچکد زکلک شعرمن چرا
نظم چنین نکرده ای نجمی کسی درین نمط

کوی وصل توپناهم ای کریم وی حفیظ
بشنو این فریاد وآهم ای کریم وی حفیظ

تا بدرگاه آمدم بردوش من بار گناه
عفو خواهم این گناهم ای کریم وی حفیظ

کعبهٔ عفوت برهنه میروم سربازهم
گر پذیری روسیاهم ای کریم وی حفیظ

لطف تو گر بدرقه باشد مرا هر کار تا
سهلتر باشد چو راهم ای کریم وی حفیظ

درسر کوی تو امیدم برآید عاقبت
چون نزاد اشتم نگاهم ای کریم وی حفیظ

من نترسانم زشر فتنهٔ اغیار رهی
تا تو میداری نگاهم ای کریم وی حفیظ

گرکشی ور میکنی آزاد نجمی بنده ات
هرچه فرمایی اوخواهم ای کریم وی حفیظ

ای واعظ چو غراب سخن مگو نکنم استماع
غیر از حدیث عشق وگفتار زاهد نکنم استماع

مده مرا بیهوده دردسر که بر دبکارت
گفتم چندان بگومیت یا هو نکنم استماع

زوم باغ وبستان وگلزار وگلستان
که بجز رخ گل یار خوشبو نکنم استماع

مشو رنجیده خاطر ای شهریار دلم
ازغیر پند مطرب پند این واو نکنم استماع

صفیر مرغ جان بشنوم هرسحر درباغ عشق
هیچ دیگر صدا درگلستان ای گل رو نکنم استماع

درآشیان وصل تو گرچه صیت رعد شد ولی

چو نجمی شدم اصم ای مه رونکنم استماع

همچو بلبل طایرم با عشق جانان باغ و باغ — از گل رویش چو آمد بوی وصلت در دماغ
چون رخ آن دلبرم من آتشینم نار عشق — ناگهان افتاد در دل کشته جسمم چون چراغ
گرچه دائم چون صبا ما میرویم در راه عشق — هم نخواهیم از گل و ریحان امداد ای سراغ
شد تباه ای منزل مقصود عمر نازنین — کی بسر آید با این ره پای وسیمم پر داغ

کی رسی نجمی بنزد آن مه سیر سریع
چون تو لنگی تا درین ره نیز اشکسته ایاغ

من دلا در بزم حیرت شبچراغم شبچراغ — سوزدم نار محبت شبچراغم شبچراغ
درمیان بزم محنت ساقیا آویخته ام — تا زکردام بزلفت شبچراغم شبچراغ
درسرم سوزد فتیل جان بهر شب همچو موم — ز آتش درد فراقت شبچراغم شبچراغ
پیشوای رهروانم رهنمای سالکان — هرشب تاریک و ظلمت شبچراغم شبچراغ
گر مرا کس میشود همپا بهر منزل او را — میکنم با شعله خدمت شبچراغم شبچراغ

گر بپا بیند و نترسند نجمیا اهل سلوک
تا بمنزل قبل رحلت شبچراغم شبچراغ

من چو گرفته ام شبی دامن و دست یار بکف — او چو گرفته دست من یافته دلم زهی شرف
من که درخت میوه ام خلق زنند سنگ را — تا بسرم بطعنه من یا چه کنم ز هر طرف
مهر ترا بپرورم در قفس دلم بناز — تا تو بجای من شوی ای پسرم خیر خلف
تیر غمت زمان زمان تا بزنی نهان عیان — گرده شرحه شرحه وین سینه رخنه ام
بسته بدام زلف تو پای و سرم که چاره چه — آه که درین مکان بشد عمر عزیز من تلف
ساقی بزم غم مرا باده نمیدهد چرا — مست شد است محتسب کو بدهش و لا تخف
باده چرا نمیخورد زاهد خودپسند ببین — میخوردش درین آخور همچو بهائمان علف

نجمی نثار کرده است لؤلؤ بحر عشق را
من چه بداغ ای دلم کشته دهان او صدف

جز بتو جانا نباشد کس مرا هرگز شفیق — تا شدی تو در ره عشقم بتوفیقت رفیق
تا گرفتم من سر خود در طریق معرفت — نیست همراهم درین ره میروم گشتم فریق

کشتی جسمم شکست و زد بسنگ افتراق
در میان بحر فرقت جان من گشته غریق
در کنار وصلت حاضر کنی گر تو بتم
مرده است تا آن زمان برآور از بحر عمیق

میکنم گرچه حکایت ماجرای عشق او
میچکد قطرات اشکم نجمیا همچو عقیق

میدهد آن ساقی گلچهره بامن ای فلک
باده و گوید هنیئاً دائماً الله معک
من چنین قلاش و مستم بر در میخانها
محتسب داند ندارم من ازو باکی چه شک
گفته با پیمانه دادم عاشقم را بوسه ها
دوش ساقی تا بمن آید ازینها یکبیک
چون صدف دائم نشینم من بقعر بحر عشق
تا بنوییم که بدام آیم درین یم چون سمک
در حریم قدس لاهوت وصالش دمبدم
مینویسد بر کتاب عشق تسبیحم ملک

نجمیا برخیز ازین مأوای اسفل رو بکار
گشته است چون مرغ عنقا آشیانت بر فلک

سالکم در راه عشقت شو مرا ای جان دلیل
آب دیدم شد درین ره اکنون ای جان سلسبیل
چون کنم این خراب دیدم دان بناید در حساب
برده در گرداب غم کشتی جسمم آب سیل
در درونم خار و خس را جمله میسوخت ای صنم
نار عشقت زان سبب من گشته ام ای جان نبیل
ای جمالت دو جهان را کرده تنویر و منیر
نیست بی شک در دو عالم مثل تو شوخ جمیل
همگنان یای و گدای و پادشاهان جهان
بندهٔ تو نیست کس چون تو چنین قدر جلیل
من نخواهم که رها یابم ز درد عشق تو
کردهٔ سر تا قدم جانا مرا گرچه علیل
تیر چشمت از کمان ابرو چرا انداختنهٔ
صد هزار افتادگان را همچو من گشته قتیل

زاهدا بنگر که اندر آتش عشقش همان
بی توقف جان خود را برده نجمی چون خلیل

ای مالک ملک دل باین خوب خصائل
فتح و تسخیر کردی اقلیم جان تو کامل
عقلم ز دست ربودی حسنت مرا نمودی
بگشتنم فرمودی تویی سلطان عادل
در عرصهٔ سیاست مرا مکن حمایت
ما دم خواهم وصالت آزاد من نه قابل
من از اقلیم عدم درین جهان آمدم
بجز ترا چه خواهم غیر از وصلت چه حاصل
کارم نمانده جانا درین فنا که اصلا
ما تارک ماسوا دارم بتو مشاغل

ای شهسوار میدان گیسوی تو چو چوگان — سرم چو گوی غلطان لعبت زهی وسائل
تویی مختار فاعل تویی فعال و جاعل — تویی عمال وسائل از مسئول مسائل

اوصاف آن مهلقا بر آسمان نجمیا
بخوان آیات اسرا تو در هفت محافل

شمع رخسار تو جانا لاجرم پروانه‌ام — بسته با زنجیر زلفت همچنان دیوانه‌ام
بلبل لاهوت بودم لیک افتادم بدام — من بران زلف سیاهت خال رویت دانه‌ام
از می عشقت چشیدم جرعه در بزم ازل — زان سبب من تا قیامت ساکن میخانه‌ام
یافتم در دل اگر چه کنز لایفنایی را — هیچ آبادان نباشم سربسر ویرانه‌ام
بس کسان در عشق جانان قصه خوانند مرا — ناشناسم گفتگو و ایمن از افسانه‌ام

قعر دریای محبت در نشینم چون صدف
نجمیا زان بحر عشق آورده این دردانه‌ام

شها گیسوی تو حبل الوریدم — بهر دو دست گرفتم تا که دیدم
مرا از دیگر از تو کسی نیست — چرا دورم میکنی خود را ز دیدم
جمالت عرض مرا نکنی و لیکن — بگوی وصل تو ای جان رسیدم
فتادم تا برهنه راه عشقت — درین ره آه بس دردها کشیدم
چون مژگانت شها قدم سهی بود — کنون بنگر چون ابرویت خمیدم

ز درد فرقتت شیداست نجمی
ولی در گردنش زنجیر ندیدم

گل رویت رسید آن روز بدستم — که از بوی او را سرخوش و مستم
مرا پند ارد آن زاهد که رسوا — من از جام الست مست الستم
رسیدم این نفس چون لامکان را — که این بر بیمکان اکنون نشستم
اگر از من نه بینی تو یک آثار — نظر کن جمله در اشیا که هستم
منم دردها دوا از بهر آنکه — بدست مینای لقمان را شکستم

نه بیند چون مرا آنکس شد اعما
من ای نجمی در آن دیده چو نیستم

مرا در روی هر دلبر نماید روی دلدارم     بنزدم جنت المأوی محقق کوی دلدارم

من آن بادصبا وشم میروم افتان وخیزان تا     که خواهم از گل وریحان مدد با سوی دلدارم

من آن مجنونم بجنون مرا غبطه کنان گشته     که بسته گردنم زنجیر چون گیسوی دلدارم

هزاران آفرین تا چشم سحارم بیک افسون     زدستم دل ربود او عین جادوی دلدارم

شعاع روی جانانم مرا رهبر شد است امشب     کجا میبایفتم راه از سواد موی دلدارم

مپرس این زخم سینه م را نه تیر غمزه اش ای دل     نبینی که کمان دارد بدست ابروی دلدارم

نباتات وجمادات و درختان گشته اند زنده     نسیم آورده است بوی بباغ از بوی دلدارم

بهر شب در سما چرخ و کواکب انجی در رقصند
بناز و نغمه اش با شیوهٔ دلجوی دلدارم

مجو صوفی زمن مستم صلاح که من صلا گویم     باب میکده مستان و ساقی را دعا گویم

مرا بکشود میخانه پیاپی میدهد باده     که آن ساقی گلچهره زهی مستم ثنا گویم

تویی شمشاد قد گلرو شرم دارد ز رویت گل     که دارد سجده آن عرعر به پیشت من کرا گویم

زپا افتادم ای ساقی بمستی گشته ام بیخود     عذر خواهم که نتوانم سخنهای سزا گویم

اگرچه وصف تو گویایم ای دلبر همه مجلس     نه ایم من راستگو زیرا چگویم با خطا گویم

بنه مهر سکوت ای بلبل دهانم تا سخنهای     پریشان خامشی باید مرا چونکه چرا گویم

بلی دائم شرر داری بنار عشق آن مهرو
ولی خاموش و صابر شو تو انجی بسا گویم

مستم ای مطرب بخواهم چنگ و قانون بشکنم     هم بزم افتراق این جام پرخون بشکنم

داد عصا با من ید بیضا خدا همچو کلیم     گر بخوانم آه باری سحر و افسون بشکنم

جان بغرمود از قیودات فنا یابم رها     من درین زندان تن بندم چو مجنون بشکنم

ای جهودان تا ببیند ارید صلیبم ساخته اید     چون مسیح او چارمیخ را من بنا خون بشکنم

در جوارم گرنیستان و گلستان میشود     تا بجوش آیم بعشقش همچو جیحون بشکنم

گرچه ظاهر چون تو زاهد بت پرستم لیک من     تو نبینی در دلم آن بت چو شمعون بشکنم

ساقیا گر میدهی با من ز لعلت بوسهٔ     از کمال شوق و مستی جام گلگون بشکنم

گر بوفق مقصدم روزی نگرداند فلک     پر و بال شمس تابنده را هم اکنون بشکنم

بجمیا گر میرسم در کوی اصلم لاجرم
شهپر ایوان وقصر چرخ گردون بشکنم

| | |
|---|---|
| چنان مست وخرابم که دمادم واله وحیران | مکانم کنج غم ای دل انیسم فرقت ونالان |
| مپرس از من بروای عاقل اطوار هشیاری | ندارم عقل وهوش هرگز منم شیدا وسرگردان |
| دلم بسته بزنجیر سر زلف پریشانش | نخواهم من رهایابم زبندش چون نیم نادان |
| چو گشتم من غریق بحر معنا را درین روزها | گذشتم از کنار صورت همچو قطرهٔ باران |
| بنار عشق او مجمر شدست جانم دلم عوداست | زدودم بشنوای بوی وصالش از دل سوزان |
| چو شمسم شعله میپاشم بهر گوشه نظر دارم | مرا تا رو نماید او زهر گوشه همان ای جان |
| که هر در را گشایم من درون خانه اش بینم | بجز او کس نمی بینم هویدا و نهان هر آن |
| که آمد فیض سبحانی گریخته کفر وشرک از دل | مرا مؤمن نمیخوانند ندارد آنکه هیچ ایمان |

زغیر ذکر دلدارم ندارم یاد در دل من
بذکرش بجمیا تا بر فلک گویم زهی سیران

| | |
|---|---|
| زلف تو غدارتر یا خود زمان یا کار من | نقطه تنگست یا دهانت یا دلم ای یار من |
| بخت من یا زلف وخالت یا که شب تاریکتر | قند شیرین تر یا وصل تو یا آه وزار من |
| نظم انجم زیب تر یا لؤلؤ یا اسنان تو | قامتت یا سرو راست تر ویا گفتار من |
| دلپذیرتر وصل تو یا گفتهای شعر من | فرقتت یا سوز تر یا ناله ام یا نار من |
| آفتاب وماه فروغ تر یا جمالت یا دلم | یا سما گردون ویا طبع تو یا اطوار من |
| عهد تو ناپایدار یا صدق من یا ظن تو | بی ثباتست قول ووعد تو ویا اقرار من |
| یا شکیبم کم ویا اهل وفا یا تنگ تو | حسن تو بسیارتر یا غم ویا افکار من |

دیده ات خونخوارتر یا چرخ وبجمی تیر آه
غمزه ات یا تیر یا سیف ویا انکسار من

| | |
|---|---|
| بتیر فرقت گشته هدف سینه ام کمان ابرو | فشاندی خون من بر خاک گورم تا توای جادو |
| بیا یک فاتحه بنویس سنگ مرقدم امروز | که با دستت بخوانند گر گذارند دوستان یا هو |
| اگر روزی گذر داری تو نیز از سوی من جانا | که آندم بشنوی از خاک واز مارم زهی خوشبو |
| نیاید خاطرت روزی زیارت کردم آیا | که خوانی فاتحه بر من برقص آیم بگویم هو |

نیاید گر ببالینم قناعت میکنم از دور
بگورم فاتحه خوانا چه باشد یارم ای خوش خو

من امروز گرچه در خوابم ز سوی غائبم آید
شنیدم بشنود هر جان خطاب یک یک آن مو

بگیرم دامنت برخیزم از قبرم که از هاتف
بجمله مردگان آید چو آن روز خطبهٔ قوموا

سپهر عشق او نجمی شبی رفته ز تن جانم
بهر شب شعله میدارد که بینم من از آن مهرو

ای شعاع روی خوبان از رخ رخشان او
شهرت حسن و ملاحت و ز رخ تابان او

این مرامم کی بر آید آه ندانستم دلا
خانهٔ وصلش که باشم در شبی مهمان او

بر لبم آمد که دارد عزم دیدارش چو جان
تا رود سوی مرادم آیدی فرمان او

دور دارد دامنش گر بگذرد از خون من
بر من اکنون کاندرین ره گشته‌ام قربان او

شد چو ویران و خراب آگاه نشد گویا هنوز
ملک دل در زیر پای لشکر طغیان او

جان بچشم مستش از صحبت گذشته در ازل
تارک تقوا شدم با دیدهٔ مستان او

بختم از خواب فراقش یافته بیداری مگر
با صبا در صبح آمد بوی گیسوان او

با نسیم همپا شده آید مشامم هر سحر
بوی وصلش از جمال روضهٔ رضوان او

گرچه جامم پر نشد با می هنوز تا ساقیا
لیک باقی باد خواهم مجلس رندان او

آن صبا از ساکنان باغ وصل آورده است
با من ای دل از رخش گلدسته و ریحان او

واقفا دورم ز نزدش لیک در دل او برم
بندهٔ حلقه بگوشم و ز ثناگویان او

آنکه سلطان سلاطینست تختش بر فلک
می پناهم نجمیا در سایهٔ دوران او

کن درودی ای دل آمینی بگویم با خلوص
میشود تا روز بیت یکدانه از گردان او

ای چون شعاع رویت چیزی ندیده دیده
تا این فروغ حسنت از شرق بغرب رسیده

از خلقت بشر تا بر روز بعث و حشر
مانند تو خوبرو ایزد دنیا فریده

شبها بقصد جانها گوشه بگوشه ناوک
زند چکیدیم آه آن ابرو کمان کشیده

بیتر غمم نکردی مجروح این جگر گاه
بدین ره فراقت خون دلم طپیده

در باغچهٔ وصالت قدم چو سرو سهی
بود و ببین که اکنون چون ابرویت خمیده

در مجلس ازل تا ز جام تو ساقیا

نجمی مست مدامست که جرعه چشیده

نشود از باده خالی دل خونخوارم همی — میخورم من خون دل در بزم دلدارم همی
چون جرس بانگ میکند در گردنم زنجیر عشق — در رهش هر شب ندارم خواب بیدارم همی
زحمتت بیهوده ای چرخ ریخ تو محتاج نیم — بس مرا تا غم و هجر و فرقت یارم همی
چشم جلادت شها هم غمزه ات فرمان بده — تا بریزد خون من در ره سزاوارم همی
از برای قتلم ای هوشم چراغم میخوری — هر دم در پیشگاهش افتخار آرم همی
در دلم شمع خیالش گر نسوزد صابرم — موم غم در حجرهٔ حسرت نگهدارم همی

عهد کردی ای مهم یک شب رخم بنمایمت
همچو نجمی در سما هر شب نظر دارم همی

خواهم ز وصالت که زکات همچو گدا را
تا من تو چو شاهی
در وقت سحر گفته ام آن باد صبا را
حالم بکماهی

شایسته نیم گرچه زکات تو بخواهم
امید کنم هم
با رحم و کرم تا که نوازی تو خدا را
من روی سیاهی

در کنج وصال خفته که او مار مدامست
چون زلف تو مهرو
گفتم که محالست کشدن بمن اورا
از مار سیاهی

انداخت مرا عاقبت آن تشنه دوران
چون یوسف کنعان
در چاه زنخدان او گم گشته ام انجا
جایم شده چاهی

با قامت تو جامه نشاید که چو طوبا
ببرید ند
گردنند بهشت حلهٔ زیبا و مهیا
با تاج و کلاهی

در وصف او گر شعر بگویند چو نجمی
آن مهکه تمامست
رقص و بطرب آرم و خوانم که سما را
با نغمهٔ آهی

# دیوان نجمی

بسم الله الرحمن الرحیم

اول خراب ای دل خراب اولمق عمارتندر بکا
چونکه بو ویرانه کوکلم کنز وحدتندر بکا

ایچدیکم عشقک شرابی واعظا سن کوثری
ایتمه تکلیف ایچمک آنی چونکه کلفتدر بکا

دیدی چون الفقر فخری مفخر عالم رسول
فقر ایله قلمق تفخر شأن و عزتدر بکا

معبد حسنکده عابد اولمشم جانا سنک
سجده قلمق حسنکه مقبول عبادتدر بکا

واقعا درد و الم در اهل عشقه عشق یار
عشقدن دور اولمق اشته عین آفتدر بکا

قبله و کعبه‌م امامم مرشدم عشقدر بنم
عشقه قلدم اقتدا بیلدم سلامتدر بکا

منزل لاهوته ایردم فرقهٔ ناجیه‌دنم
عشق جانان الده برهان دلده حجتدر بکا

زهد و تقوا ایله کمسه یاره واصل اولمدی
بو جهتدن زهد و تقوا خسارتدر بکا

ترک ایدوب تقوا و زهدی عشقه مظهر اولدیغم
حضرت سلطان کونیندن شفاعتدر بکا

بولمدی جانا بو نجمی عشقدن اوزکه دولتی
اشته عشقک دو جهانده عز و دولتدر بکا

شعلهٔ خورشید و ماه انوار حسنکدر شها
باغ جنتدن مراد ازهار حسنکدر شها

رؤیت دیداریکه جان کلدی حلقومه انی
جذب ایدن بو مرتبه عیار حسنکدر شها

خواب راحتدن بزیدر کوکلم عشقک ایله خوش
هر کیجه تا صبحدم بیدار حسنکدر شها

سینه‌می چرخ ایلیوبده دیده‌می خونریز ایدن
کلشن فرقتده دائم خار حسنکدر شها

نعمت کونینی جام وصلکه بخش ایدیران
بزم وحدتده بکا اظهار حسنکدر شها

خط و خال و رخلرندر عبارت در کتاب
همدمی لوح و قلم اسرار حسنکدر شها

کاه خراب ایلر جلالک بو وجود اقلیمنی
کاه معمور ایلیان معمار حسنکدر شها

کوی وصلک بیلدی نجمی جنت المأوا همیش

روضهٔ رضوان دخی گلزار حسنکدر رشها

عرصهٔ عشق ایچره وصلک قلدی عشاقه صلا   زلف وخالکدن آنکچون بولدی دللر صد بلا
خنجر هجرک نیجه عشاقی مجروح ایلدی   نیجه سنده بی محابا هم شهید کربلا
کربنی منع ایلر ایسیک باده و محبوبدن   سنده تذویر وریایه صوفی ترک ایت اولا
وقت می هنکام عشرت موسم ذوق وصفا   گلدی ایسن بو فرصتی فوت ایلمه زنهار دلا

گر نصیب اولورسه نجمی پای بوسشه سکا
بولدک ایکی عالم ایچره رتبه وجاه علا

ای رسول فخر عالم وی حبیب کبریا   منبع فضل الهی مظهر ذات خدا
ای وجودکدر سبب بوادن سکز بیک عالمه   صاحب کون ومکان سن سن محقق بی ریا
ای لسانک کنت کنز مفتاحیدر لاریب شنک   علم وفضلک اهل دینه رهنمادر رهنما
صورت حقدر صفاتک مرجع ارواح دخی   نور قدم حقدن دیدم حق دیه مم انسان سکا
قامت سروک ایمش جنتده طوبادن غرض   قاب قوسیندن مراد هم قاشلرکدر مرحبا
سن ایمشسک احسن تقویم مکر ای مهلقا   سجده ایتمک سندن ابرولرنیه دکل روا
راه عشقکده شهید اولمق دیلرسه عاشقک   جانینی قربان ایدوبده عهدینه قلسون وفا
کیم دیلر بزم وصالکده سنک عشق بادهکی   اودر ای ساقیٔ کوثر اهل ذوق اهل صفا
حسرتک دردیله جانم ای طبیب دردمند   گلدی حلقومه وصالکدن دیلرم بوکون شفا
بن فراشش غم اسیر ییم سنک دردکله خوش   شربت وصلکدن اوزکه بولمدم اصلا دوا
آستان دولتکده عرض ایدوب عجز وقصور   دیلرم الطاف واحسان ومروت بن گدا
ترک جان وباش ایدوب بن عزم راه ایتمش ایدم   خاک درکاهکده رومال اولمغه ای مجتبا
اشک چشمم ایله همپا اولەرق کیردم یوله   رهبرم فرقت ایدی ویردم دخی آه حسرتا
حق میسر قلدی کوردم روضهٔ پاکک سنک   قلدی جانم شوقله برکونده بیک حمد وثنا

ذره وش سیران ایدر نجمی سپهر عشقکی
ای مه تابان تقرب ایتمکه هر شب سکا

مرآت عشق ایچره بوکون کورندی بر صورت نکا   طوردم پرستش ایتمکه ایرشدی بر حیرت بکا
اول شیوه کار خوب شیم عطف نکاه ایتدکچه بو   عقلم بنم زائل اولور کلمز نیچون جنت بکا

دیدم وصالك باعثی كیرمك عجب ممكنمیدر
ممكن ایسه ای دلربا لازم دكل جنت بكا

دلاله ویردك كزدیرر كوشه بكوشه بنده كی
خالی ایمش بازار عشق بیهوده بو محنت بكا

چاموره دوشمش جوهرك قدری بیلنمز لاجرم
دوشدم ایاغك آلتنه سن ایله كل شفقت بكا

بو طالع بدخواه ایله همراه و همدم اوله لی
منزلكه اولدی ای كوكل بو خانهٔ ذلت بكا

بی پر و بال چون بچهٔ افتادهٔ مأوا ینم
ای مادر بختم یتیش تا ایلیوب سرعت بكا

سیران ایدردم بر زمان تا عالم علویده بن
ایندیردی تقدیر اسفله آفت اولوب رفعت بكا

بزم خردمندانده ساقی ایكن باد فراق
سوندردی بختم شمعنی ایرشدی بو ظلمت بكا

آهم شرار ایله بینه بختم سراجی بر كیجه
تاكه اویا نور غم دكل شب روز اولور البت بكا

میخانهٔ طالع بو یاسد ایلر ایسه محتسب
ساقی فیضم فتح ایدر تا ایلیوب رحمت بكا

آچدم توكل بابنی كیردم قناعت بیتنه
تا كوشهٔ وحدتده كور ایرشدی خوش جنت بكا

بو خانقاه طبعی جاروب اخلاصم ایله
پاك ایلدم ای مرشدم سن ایلدك همت بكا

خلقك ثنا و ذمنی یوق استماعه قدرتم
فانی جهاندن بسبتون كلدی هله نفرت بكا

یاقوب خلوصم شمعنی دوشدم بو عشقك راهنه
ای رهبر صدقم یورو آسان ایمش رحلت بكا

نجمی سمای دلده بن مصباح عشقم یانه غم
اول ماه ایله واقع اولور هر كیجه ده وصلت بكا

یاندی شمع فرقته پروانه كوكلم دلبرا
لایق اولدی وصل ایله احسانه كوكلم دلبرا

لشكر هجرك خراب ایتدی كوكل اقلیمنی
كنز عشقك مدفنی ویرانه كوكلم دلبرا

هدم ایدوب زندان جسممی بو دلی آزاده قل
قورتمه باغلو زلفكه دیوانه كوكلم دلبرا

صورمه زنهار مست و سرخوش اولدیغم می ایچمدن
احتیاجم یوق میه میخانه كوكلم دلبرا

بن پرستش ایلرم بر صورت رعنایه كه
هرچه باد اباد شد بتخانه كوكلم دلبرا

بحر وحدت ایچره غواص اوله لی نجمی هله
بولمدی بر سن كبی دردانه كوكلم دلبرا

نه در كنج خفی ایكن نمایان اولدیغك ای جانا
نه در هر كوهره بیلسم بینه كان اولدیغك جانا

نظیرك یوقدر عالمده سنك ای در بیهمتا
نه در هر صورته كیروبده الوان اولدیغك جانا

دیدك بو دهر ایچنده كمسه لر بیلمز بنی اصلا
نه در بو دللره دوشوبده دستان اولدیغك جانا

دیدک بن صنعمزم اصلا زمین و آسمان ایچره
دل عشاقی دائم یقارسک نار فرقتله

ندر بو قلب عشاق ایچره مهمان اولدیغک جانا
ندر وصلک دواسی ایله درمان اولدیغک جانا

وجودک محو ایدوب بخمینک ایتدک وارینی یغما
ندر محویت ایچنده اکاکان اولدیغک جانا

یار غارم سن ای یار غیر یار اولمز بکا
وادی وصلتده سن آهوی چون صید ایلدم
شهر دلده تختکی تزیین و حاضر ایلدم
بخشم دنیا و عقبایه عمارت ایتمدن

کوی وصلک تنک جهانده جای غار اولمز بکا
سندن اوزکه مرغ دل ای هیچ شکار اولمز بکا
جانده جانم سنکه سن تک شهریار اولمز بکا
اولسه گر روز قیامت برضرار اولمز بکا

جام وحدت نوش ایدلدن دست یاردن ناکهان
بخمیا بیهوشم اصلا هوش یار اولمز بکا

شمس خاوردن منوردر جمالک دلبرا
کل نه چیچکله اکا تشبیه ایدهم بن خلقک
هم نهان و هم هویدا اولدیغندن عالمه
در تشهوار بی بها در نسبتاً دندانکه
لبلرک مجرای کوثرکان نور کردانکه

مشک تاتاردن معطر زلف و خالک دلبرا
چونکه طوبایه معادلدر نهالک دلبرا
ذی عقولی ایتدی حیران اشبو حالک دلبرا
کلمدی کلمز جهانه بر مثالک دلبرا
چون دیدم حق دیدیلر باکه بو قالک دلبرا

در اسراری کوزندن مست اولوب قلدی نثار
خوش ایچوب بخمی شراب لایزالک دلبرا

راه عشقده خاکسار اول سن دیدی جانان بکا
سوق عمده واریمی یغمایه ویردی سو دیکم
گرچه استرسک جهانده دولت و هم سلطنت
بی مراد اولمقدر ابخی که سنکچون بنک تخت
بو فنانک وارلغی هیچ ساکه وار اولمز ابد
اهل عشق اولان ایچون ناموس و عار اولمز ابد
میل و رغبت ایتمه زنهار بونده جاه و رفعته
گر مرادک ایرمک ایسه بر قدیمی دولته

هر نفسده غمگسار اول سن دیدی جانان بکا
بو جهتدن پرخمار اول سن دیدی جانان بکا
بخش اولنسه اولمه راضی ای کوکل تاتاج و تخت
بویله دائم دلفکار اول سن دیدی جانان بکا
آنی ترک ایتمک کبی فاینده کار اولمز ابد
اهل عشقه تارکار اول سن دیدی جانان بکا
بونده رغبت ایتمیانلر انده ایره رعزته
نصحمه کل کوشدار اول سن دیدی جانان بکا

بو فناده راحت و ذوق و صفایه ویرمه دل
عارف ایسک بجمیا نفس و هوایه ویرمه دل

مانع سیر سلوکدر ماسوایه ویرمه دل
پندم اوزره استوار اول سن دیدی جانان بکا

قطره ایکن بحره ایروب اولمشم دریا بوشب
جوشه کلدم موجمک مقداری یوق اصلا بوشب

غرق ایچون دریای عشقه بو وجودم فلکنی
ناکهان ای جان بنی سن ایلدک القا بوشب

رهنمای راه جانان ایله چون ایتدم عروج
بیلدم اول دمده محقق لیلة الاسرا بوشب

کوردم آنده جمله اشیا سربسر حق بی کمان
هب بر اولوب حق کوروندی چشممه اشیا بوشب

اولدم ایکیلکدن آزاد برلکه ایروبده بن
جمع اولوب ترکیبه ایردی تن ایله اعضا بوشب

فهم ایدر بو سوزلرک معناسنی عارف اولان
اولمیان عارف نه بیلسون بو سوزی جانا بوشب

فکر فسقم یاندی نار عشقله حمد ایلدم
جمله افکارم صواشم بجمیا یغما بوشب

دوشدک ای دل آه و زاره روز و شب
همدمکمیدر سنک بو درد عجب

کسب و کارک غم کدورت اولدی هب
ای کوکل افغانکه نولدی سبب

بو خسته سن دیداریمی کوردک عجب

نیجه ترک ایتدک شو دکلو واریکی
غالبا بولدک دلا دلداریکی

زهد و تقوا کی همه اذکاریکی
ای کوکل افغاننه نولدی سبب

بو خسته سن دیداریمی کوردک عجب

نیجه آطدک دلده کی تشویشکی
بحر عمان ایلدک کوز یاشکی

کمه لر فهم ایده مز بو ایشکی
ای کوکل افغاننه نولدی سبب

بو خسته سن دیداریمی کوردک عجب

پر و بالک شمع عشقه یاندیسمی
هجرله بو خسته نک اوزاندیسمی

نوم غفلتدن کوزک اویاندیسمی
ای کوکل افغاننه نولدی سبب

بو خسته سن دیداریمی کوردک عجب

تارک دنیا و عقبی اوله سلی
اسمکن کلوب مسما اوله سلی

بو عدم قافنده عنقا اوله سلی
ای کوکل افغاننه نولدی سبب

یوخسه سن دیداریمی گوردک عجب

سویله نجمی بو جهانه گلهلی
حقدن ارتق نسنه یی یوق بیله لی

عشقله مرآت قلبی سیلهلی
ای گوکل افغانه نولدی سبب

یوخسه سن دیداریمی گوردک عجب

زهی گمسه اوگمسه نفسنه دائم اولور غالب
آلوب چوگان اذکاری هنر عرض ایتمکه دستنه
فنا ملکندن ال چک گل اگر عاقل ایسک ای جان
چلنک طاق باشکه غازی اولوب نفسنک جهادنده

جهاد اکبر ایدوبده اونفسی ایلیه خائب
چیقوب میدان عشق ایچره اوله هم نفسنه راکب
قوروب تخت کشور دلده بقا ملکنده اول ثابت
بو پندی گوشکه منگوش ایدوب جان اول بوگره راغب

بو نصیحم گندیمه نجمی چو ایتمم غیری یه اصرار
کفردن وازگلور صوفی ایشیدیرسه اگر راهب

دامنک بوس ایلیوب بن ساکه ایندم انتساب
پادشاه دو جهانسنک که مطیعدر امرکه
عاجزم شرح و بیان ایتمکده اوصافک سنک
هم یرا تدی حق سنی هم عاشق اولدی حسنکه
بنده مشتاقم سنک ای یار مولا حسنکه

خدمتنده جان و باشدن گیچدم ای عالیجناب
جمله حیوان جمله اشیا انجم و ماه آفتاب
چون سنی مداح ایکن عالمده شاها درت کتاب
نطق لولاکی انک چون قلدی حق ساکه خطاب
لیک فرقت ناری ایله بو جگر اولدی کباب

دردو صلکله بو نجمی چشمه دک گریان درر
سیل اشکیله فلک دور ایلر همچو آسیاب

التفات ایت ساقیا رندانه ایتمه اجتناب
سنده گل نوش ایله بو صهبای عشقی ای جوان
والمسون دللرده ظلمت طلعتکله مهجبین
عالم اغیاردن قلوریمی هر زمان خال عجب

بزم غمده بزده مادم ایچلم طولدور شراب
ایلسک نولور رجا لکدن بوگون رفع نقاب
عالم عشق ایچره ایتمه گل کسوف ای آفتاب
وقت فرصتدر بوگونده ارتق ایتمه احتجاب

عیش و عشرت ذوق و صحبت ایدهلم بونده بوگون
سینه بر سینه بو نجمی کمتری قل کامیاب

کتاب دلده ای دلبر بو عشقک اوله لی مکتوب
گوگل مرغی ایدر آرزو وصالک روضه سین ای گل

قرائت ایلیم خلقه صا نورلر او لمشم مجذوب
شبان روز آه فریادی جمالکدن اولوب محجوب

نه ناموس ونه عار ایلر نه جنتده قرار ایلر — نه دوزخدن فرار ایلر کوکل عشقکله در مجذوب

بنم دردکله آواره بنم مجنون بیچاره — دوشوب صحرا وکهساره دیرم لیلامیدر مطلوب

اوروب کوس انانیت اوشورمش بانکه خلقی — خموش اول نزد عشاقده دکلمیدر سکوت مطلوب

اولوب دوب ذاتکی بحمی تجاوز ایتمه حدکدن
دکلمی یا سنک ذاتک او ذاتک ذاتنه منسوب

ای مه تابان یوزکدن رفع اولنسه کر نقاب — دفع ظلم اولور جهاندن بیلرم ای ماه تاب

مست وبیهوش ایلر عشاقی سنک جام لبک — ایچمیان بیلمز بو میدن کم نه خوشدر بو شراب

بزم فرقتده کرکمز چون بکا اکل طعام — آتش حسرتله اولمشدر جکر حاضر کباب

ای رخک فرقت اودی نار جهنمدن بتر — وی لب لعلک بوناری سوندرور کورهمچو آب

لاله لر غرق اولمش اشته کل بیاغک رنکنه — دوشدی دل هم غفلته نرکس کبی باشمده خواب

صورتک نقشی شهم تفسیر قرآندر سنک — بیلدم ای انا فتحنا سرینی آچلدی باب

زلف وقاش وکریپکک ام الکتابدر شبهه سیز — علم عشقه آشنالرده بولنور بو کتاب

لوح حسنکده مسطوردر سنک آیات حق — اوقویوب بیلدم صلاة وروزه وقتک بالحساب

روح اقدسدر دمک آب حیات لعل لبک — سوز بودر سائلره داخی بودر شافی جواب

ای مقدس کوی وصلک قاضی الحاجات ایمش — جمله دعوالم سنک عندنده اولدی مستجاب

پرده در چون ما ومن بو راه عشقده سالکا — رفع بنلک اولمدقچه رفع اولنمز بو حجاب

امر حقدر بجمیا شول ماهه سجده ایلمک
کلدی وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ حقدن سکا بوکون خطاب

واصل اولدی کوش جانه بوکیجه پیغام دوست — ایشته بودر عاشقه احسان دوست انعام دوست

طرفة العین ایچره آه بزم الستده کوزهی — تا قیامت مست وحیران ایلدی یکجام دوست

وصلت ایدی قصدم اما قصد یار کوردم فراق — بن مرادم ترک ایدنجه حاصل اولدی کام دوست

دانه خال سیاه یاره اولنجه حریص — ناکهان مرغ دلم اولدی شکار دام دوست

منتظردر جان اوغور یاره قربان اولمغه — لیک صبر ایتمک کرکدر تا اوله بیرام دوست

زاهدا تزیین وتطهیر ایت سرای قلبکی — منبع دلدر مجرد منزل آرام دوست

حوری ورضوان جنت منتظر تشریفنه — اولدی طوبا سرنکون کلدکده سرو اندام دوست

طوطئ جانه قفسده بسلیان آیا ندر
تجمیا آب وصال وسکر بادام دوسیت

بصیر اول ای کوزم نوری خدایی کورتذکر ایت
جمیعی کوردیکک اشیاده مولایی تفکر ایت

بوامواجک سکاکثرت کورندیکنه الدانمه
که بردریا المیش جمله کورینان بر تصور ایت

الندە وار ایکن فرصت سنی سن اکله نولدیغک
تحیّا وسجود ایله خدایه چوق تشکر ایت

روا میدرکشی نفسک براقمق ظلمت جهله
رها بول کل بو ظلمتدن وجودک هب تنور ایت

اکر اعمالم اخلاصه ایروب مقبول اوله دیرسیک
کوکل مرآتنی توحید ایله سیلوب تطهر ایت

کوکلدن روز وشب توحیدی اکسک ایتمه سن نهار
خفیجه تجمیا دائم بواذکاره تکرر ایت

ای کوکل یارین ترک ایدوب ارک
استه دیدارک بوله سن وصلت

عاشق صادق اوله سن عاشق
اولمیان صادق بوله مز رفعت

بو بوله کیرن وصلته ایرن
یارینی کورن بولدی چوق دولت

سنده جانانه آره بول آسانی
یاره ویر جانی چک برآز زحمت

مرشد کامل بولملی حاصل
بولوب ای عاقل ایتملی عزت

پرّ کمال مرشد بولمغه جهد ایت
اولمسون ملحد ایله یک دقت

بعض ملحدلر مرشدز دیرلر
تنه بیلمزلر جهلنه لعنت

الدادرناسی صرنده لباسی
نارە یاناسی ساده بر شهرت

باشده برقاوق اوستنه صارق
صارمش اول فاسق قو یپقوری کسوت

مرشد دانا بوله سلی جانا
کورمدم زیرا کوردیکم بذرت

مرشد کامل بولسه بر عامل
حقه چون واصل اولوراو البت

سالک اریاره ایرسه بیچاره
اولور آواره یا بونه حکمت

آچ کوزکی زاهد سنده ای عابد
طبعکز فاسد بولوکز صحت

سرّی کل اظهار ایتمه سن زنهار
طویمسون اغیار بجمیا کتم تا بیت

جهانده بو قدر امثالی ندر بوعشقده کی لذت
یوق عنمده جهان حالی ندر بوعشقده کی حیرت

الانلر لذت عشقی کوکلده اریترر صدشی
بولورلر عاقبت حقی ندر بوعشقده کی الفت

براقمز غم کدر دلده فنا وندن اثر دلده
دخی خوف وحذر دلده ندر بوعشقده کی حکمت

چون اولور عشق غدا جانه ویرر ذوق وصفا جانه
ایرر ناردن رها جانه ندر بوعشقده کی رحمت

بولالم رهنما عشقه قلالم اقتدا عشقه
ایده لم جان فدا عشقه ندر بوعشقده کی نعمت

دوشوب بلبللر افغانه ینارلر عشقله پروانه
ویررلر جانی جانانه ندر بوعشقده کی رغبت

اساس دو جهان عشقدر دخی جای امان عشقدر
بونجی به روان عشقدر ندر بوعشقده کی دولت

ای بادهٔ سوادن مدهوش وسکران ومست
محو اولمش خاطرکدن اقرار روز الست

چون بو وجودک سنک کلمش ملک عدمدن
معدومی فرق ایتمیوب ظن ایدرسن آنی هست

یوم برکرّه کوزلرک برشی وجودی وارمی
ای فکری کوتاه وی عقل وادراکده پست

غفلت میمیدر سنی بویله سرخوش ایلیان
ایقاظ ایتسون وار همان برمرشده دست

ترک سوا ایلیان عروج ایدوب سمایه
پرواز ایدر چون عنقا لاابالی وسربست

دام سوا ایند ایدوب بی پرّ وبال اسفله
ایندیرمسون کورسنی نجمی بالانشست

سنک دردکدر ای دلبر بنم گریانمه باعث
که سنسن ای کل رعنا همی نالانمه باعث

دوشلدن آتش رخساریکه راحت ندر بیلم
سؤال ایتمه بودر لیل ونهار افغانمه باعث

شها صاحب کوکل ایندی بنی بو همت عشقک
دخی میدان مردانده بودر جولانمه باعث

بنم مدهوش وبی ادراک جهان عنیمده ناموجود
همان عشقکدر ای دلبر بنم حیرانمه باعث

ندر فانی ندر عقبا تفکردن بری اولدم
خطا حی ایلدم زاهد بو می عصیانمه باعث

جهانده مال وملکم هب بو کفتارمدر ای نجمی
دخی عشق محمددر بنم عنوانمه باعث

کعبهٔ قلبی طواف ایت حج اکبر در بو حج　　نفسکی ذبح ایله دلده ایله ایقاد سراج
آشنای راز وحدت اولمق استرسن بوگون　　لازم اول مرشد کامل سکا آچ گوزن آچ
جد و سعی ایله تصوف راهنه سوراسیکی　　بول لدن علمک بو یولده دردیکه قل خوش علاج
بو طریقه عزم ایدنلر اولدی ناجی فرقه‌سی　　ایلیوب تحصیل بو علمی گیدیلر باش اوزره تاج
ستر وحدت جامنی بزم وصالده نوش ایدن　　اول رحیقک لذتندن اولدی مست و ابتهاج

مجلس وصلتده زاهد بو سفا هم خمرینی
نوش ایدرسن مثل نجمی الحمه کالملح اجاج

گل بوگون ای طیر روح اصل آشیانه اوچ　　نغمهٔ جانسوز ایله باغچهٔ جانانه اوچ
کیرمه فنا باغنه صید ایدر اعداسینی　　دوشمه عدو دامنه جانب دوستانه اوچ
عاقبت اندیش اولان مهلکه یه دوشمدی　　سن دخی ای مرغ دل شویله جبهر دانه اوچ
من عرف ربه سرینه آگاه ایسک　　باغ نجات اشته بو سنده بو گلستانه اوچ
گزمه بو اسفلده گل پاک اوله گور جیفه‌دن　　مرغ هما وش دلا سقف آسمانه اوچ

تن قفس چاک ایدوب بول بو جسدن رها
سنده بو نجمی گبی جنت عرفانه اوچ

نصیحت دکله ای صوفی گل امدی یوریاددن کیچ　　گورمه صورت حقدن بکا بو ادعادن کیچ
چیقار تاج و قبا یدسن فنا فی الله اول زاهد　　رضای حقه واصل اول بو عار و بو حیادن کیچ
دونوب پروانه تک عشقه یقا گور وارلغک صوفی　　ییقلسون خانهٔ کبرک دخی دار فنادن کیچ
بولوب بر رهنما راه رضایه گل سلوک ایله　　سکا لازم دکل جنت او شوق و صفادن کیچ
اولورسه گر خدا راضی که سندن سن گور احسانی　　سکا عرض جمال ایلر گل اول فکر سودادن کیچ

نه لازم جنتک الکی ایله شربی رضادی بول
وصال حقه ایرر تاب ایده نجمی سمادن کیچ

کرم قل ای شه خوبان جمالکدن نقابک آچ　　اوقونسون صفحهٔ حسنکده کی آیت کتابک آچ
وصالک آرزو ایلر بو جان کهسار حسرتده　　سنک مجنونیم لیلا گل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

براغمه بنده کی گل بیت ظلمتده کرم کانی　　گوریرسم حسنکی برگز گوره مم ماه تابانی

دریغ ایتم سکا بندن دیلر ایسک دیرم جانی ‌‌ ‌ سنک مجنونم لیلا کل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

اشتدم وصفکی کوکلم سکا چون مبتلا اولدی ‌ اودمدن عاشقک اولدم درونم عشقله طولدی
ولاکن کنز مخفیسک سنی بولان نیجه بولدی ‌ سنک مجنونم لیلا کل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

سنک انوار عشقک چون بکا روح روان اولدی ‌ همه اسراریکی سویلر دلده ترجمان اولدی
سرشکم وادئ فرقتده هم سیل روان اولدی ‌ سنک مجنونم لیلا کل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

بنم کلزار فرقتده بوکون بر بلبل شیدا ‌ کلوب وقت سحر دکله فغانم ای کل رعنا
باشمده آشیان طوتدی بنم هب طایر عنقا ‌ سنک مجنونم لیلا کل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

فراقک لیلهٔ ظلمت درر ای جانلرک جانی ‌ وصالک مطلع خورشید درر ای نور یزدانی
طلوع ایله کوره نجمی بوکون شمس درخشانی ‌ سنک مجنونم لیلا کل اول زلف سحابک آچ

قمر وجهک عیان اولسون جمالکدن نقابک آچ

لیلهٔ هجرتدن ای دل بولمق استرسن نجاح ‌ یاق چراغ عشقی توحید آتشیله بول فلاح
حلقهٔ اذکاری تعلیق ایله مطلوب کرد انکه ‌ مجنون آسا کز جهانده بالغدات والرواح
کلشن وصلتده بلبل اولمغه طالب ایسک ‌ الزم اولدی چون سکا بو ذکر حقدن دو جناح
ذاکر اولکم ذکر ایده مذکور سنده سن کبی ‌ اولمه فارغ ذکر حقدن شب نهار اخشام صباح
خانهٔ دلده تمکن ایلسه ذکر خدا ‌ ایره جان اول دم کماله بوله صدرک انشراح

جامع قلب ایچره قیل تسبیح و تهلیل نجمیا
ساجد و مسجود سنسن بو عبادتدر صباح

محو ایدر کور آسیاب آسا بزی دوار چرخ ‌ قم آچوب قلمش هجوم السنانه بوغدار چرخ
نیچه سندن کیم رهایاب اولمش ای غافل انک ‌ عاقبت دردست ایدر بای و کدایه دار چرخ
قهرمان و خسروی همده سلیمان رستمی ‌ وار ایکن نابود قلدی نیلدی بو کار چرخ
کاخ عمری ایلمز اعمار رهمان ایدر خراب ‌ بو یله بی رحم و مروت اولمش اول معمار چرخ

بنجه بی مسرور وشاد ان بنجه بی غمناک ایدر
بنجه بی قول بنجه بی سلطان ایدر اسرار چرخ

حال عالم بویله در احوال آدم دائما
تا قیامت بجمیا بو ایشده در عیار چرخ

امان ای معدن رحمت شفیع المذنبین احمد
شفاعت کانیسن مطلق بو جانلر جانیسن مطلق
شهنشاه جهان سنسن بو کونیله مکان سنسن
جمالک عالمی طوتدی شمس اندن ضیا بولدی
بولکده جان و باش ویرمک نهایتده سکا ایرمک
شریعت قوللک اولمشدر طریقت فعلک اولمشدر
احد کلدک جهان ایچره زمین و آسمان ایچره
تحسر حسنکه جانم بو حسرتله پریشانم
جمال پاککی کورسم تصدق جانمی ویرسم

بنم احوالمه رحم ایت مدد سندن همین احمد
خلافم یوق کلامم حق نه غم قلسم یمین احمد
دخی صاحب جنان سنسن سنکدر عالمین احمد
قدومکده بساط اولدی سنک روی زمین احمد
نه دولتدر سنی کورمک آچوب کوزلر همین احمد
حقیقت حالک اولمشدر که شیخ الفاضلین احمد
دخی کون و مکان ایچره چو ختم المرسلین احمد
فراق طاغنده مهمانم چو فرهادم شیرین احمد
وصالک بینه کیرسم اولوب خوفدن امین احمد

که سندن اولدیلر مظهر اولانلر حقه ای سرور
دخی بو نجمی کمتر قوله سنسن معین احمد

ال چک ای دل زینت دار فنادن کرچه بند
بو نجه آل و فتنه لر هپ چشم فتانمدن ایمش
صانمه که بو حیله خدعه حیله ابلیسک ایشی
اوزینی پنهانه چکمش دیده ٔ خفاشدن
کور ورای پرده ٔ چار عناصردن مدام
بو خلایق چونکه فرمان بردار انکک امرینه

هم دخی افعال ناسه دیمه زنهار نیک و بد
کون بکون ایلر ظهور انواع فتنه بیعدد
کیمدر ابلیس کیمدر آدم بو قدر اندن غیر قد
کزلی ایلر هر ایشی یا کیمده وار در بویله فند
کوستریر درلو صنایع اشته باق ای دردمند
فاعل مطلق اودر عالمده بی مثل و مانند

قل حذر سن نجمیا افشای اسرار ایتمه دن
بی نشان اول لامکان اول قل هو الله احد

ای شفیع عاصیان ای خیرخواه محمد
دلیل اسلام و دین رحمةً للعالمین
بو حقیقت شهرینه هم شریعت بحرینه

ای نور کون و مکان ای شمس و ماه محمد
ای شفیع المذنبین عالمپناه محمد
علم لدن سرّینه سنسن آگاه محمد

دیلر جمله انبیا امت اولمقلق سکا　　راه حقه رهنما سنسن هرگاه محمد
حرمتکه دوجهان یاره‌لدی جمله جان　　کاشانه‌سا بیابان بی اشتباه محمد
شرم دارم لطفکدن امید دارم لطفکدن　　طلبکارم لطفکدن ای شهنشاه محمد
طوغدکده پتلر خوفندن دوشدی یره سقفندن　　ابوجهل سیفکدن اولدی تباه محمد

بو جان سنی آرزولر سنکله وصلت دیلر
نجمی جیکرلر دلر حسرتله آه محمد

روسیاه کلدم حضوره یا رسول الله　　رحم قل بن پرقصوره یا رسول الله مدد
برگناهکار عاصیم بن یا نبی الله مدد　　دوشمشم چاه غروره یا رسول الله مدد

درد مندم دردیمه درمان نگاهک ای طبیب
دستگیر عاجز و ناچار سنسن ای حبیب

استان دولتکده هم گدایم هم غریب　　کیرمه‌دن جسمم قبوره یا رسول الله مدد
بیلیرم یوق حقه لایق ذرّه اعمالم بنم　　اویله بر صاحب ذنوبم یوقدر امثالم بنم

سن شفاعت ایلمزسک نولور احوالم بنم
داریجق یوم النشوره یا رسول الله مدد

لطفکه احسانکه مظهر اولم بو کون امان　　قلسه فرد ایه بو ایش حالم بیان اولور بیان

یوم تبلا ده سرائر چونکه اولور رهب عیان
کلمه‌دن اول کون ظهوره یا رسول الله مدد

شول ایکی دشمان بنی کندیله رام ایتدیلر　　حق طریقه صالمیوب هم پایمه دام ایتدیلر

نفس و شیطان پک زبون هم بنی ناکام ایتدیلر
نجمی مانند موره یا رسول الله مدد

وادی هجرتده حیران اولمشم جانا مدد　　حسرتکله زار و گریان اولمشم جانا مدد
دعوت ایت بزم وصاله بنده‌کی لطفکله یا　　خانهٔ فرقتده مهمان اولمشم جانا مدد
جسمم زندان ایچره تنها قالمشم شویله غریب　　بو قفسده حبس زندان اولمشم جانا مدد
ایچدیکم روز الستده بادهٔ عشقک ایدی　　تا قیامت مست و سکران اولمشم جانا مدد
قنده وارسم آتش عشقک یقار بو جانی　　شویله یانه یانه بریان اولمشم جانا مدد

چون بکا بوی وصالکدن پیامبر در صبا
ملک وحدتده سنکله همدم ایدم یا بکا
گلشن هجرکده باغبان اولمشم جانا مدد
نولدی کثرت ایچره بیکان اولمشم جانا مدد

یوسف آسا دوشدی بختی بونده چاه وارلغه
لاجرم محتاج احسان اولمشم جانا مدد

ندن ناخوش کلور بیلم سکا عشق خدا زاهد
طلبکار اولمه بیهوده قصور و حور و غلمانی
اگر سن نوش ایدیدک بو شراب عشقدن بر قطره
آچوب جان کوزلرک بونده جمال یاره ناظر اول
که اگر اه ایلیوب آندن قچارسن دائما زاهد
سنی چاه غرور ایچره براقمشکن ریا زاهد
بولوردک درد و امراض شقاوتدن شفا زاهد
ضرر اولان بوکون فردا دخی اولور عنا زاهد

نظر قلمه حقارتله بز عشق اقلیمنه شاهز
کوروبده صورتا زنهار دیمه بزی کدا زاهد

ساقیا لعل لبک هر شهد و شربتدن لذیذ
خاکسار ایتمش وصالک گلشنی بلبللری
رویک اوزره هر سحرده آچیلان گللر سنک
نعمت دنیا و عقبادن فراغت ایلدم
نیلیم تاج و قبایی یاره بنده اولمشم
جرعه سن نوش ایلدم صهبای جنتدن لذیذ
آه و نالان عاشقانه خواب و راحتدن لذیذ
قلدی شیدا شهلرکه شان و شوکتدن لذیذ
قانعم حسنک زکاتی بونجه نعمتدن لذیذ
یوق بنم عندمده نسنه یاره خدمتدن لذیذ

لذت دارینی کیم سؤال ایلرسه دی
یوق ایمش بر نسنه سن دارینده وصلتدن لذیذ

دل بی جمال دلبر کون و مکانی نیلر
او دلبرک نشانک قنده کورور بو کوزلر
ذوق جنان لاجرم بی دوست دیار هیچدر
آب حیات ایچمیان لعل لب یاردن
سرمایه سن بو بازار متاع وصل یاره
علم الیقینی کچوب عین الیقینه ایرن
زاهد بو سرتی بیلمز شرح و بیانی نیلر
صاحب بصر اولمیان کورسه نشانی نیلر
جنته دوستسز کیرن باغ جنانی نیلر
بولمدی حی ابد چونکه بو جانی نیلر
بذل ایلیان صوفیا سود و زیانی نیلر
ترک ایله وعظی واعظ ظن و گمانی نیلر

ایکی جهاندن بوکون چک الکی ایچمیا
راغب دیدار اولان ایکی جهانی نیلر

شعاع عارضک جانانه‌ تاباندن انوردر
ایکی عالم انک نور و ضیاسندن منوردر

یوزک آیات و نورندن عیاندر کنز وحدت هم
زهی نسخه تعالی الله بو نسخه نسخ اکبردر

جنود عشقک ای شاهم بو دل اقلیمنی آلمش
زهی شاه مظفرسن زهی نصرتلی لشکردر

نه زیبا قدسک ای سدره سجود ایلر سکا طوبا
که هفت اقلیمه بالاسی ویرر سایه صنوبردر

کتاب حسنک اشته سکز جنتی شارحدر
ولی بر مختصر نسخه ایمش اما نه دفتردر

دکل خالی خیالمدن خیال و صورتک بردم
نیچون که لوح دل اوزره منقش هم مصوردر

خضر وش نوش ایدن جام لبکدن نیجه جاندر که
ضلالتدن اولور آزاد انک نامی سکندردر

کوکلده بسلدم جانم کبی شهزاده عشقک
محبت جامنه محرم باشنده عشقک افسردر

کورنجه خانهٔ دلده بو نجمی صورت حقی
تمام ایتدی طواف کعبه‌یه بو حج اکبردر

تارک کون و مکان و بیمکان اولسم نوار
محو ایدوب جسم کثیفی بینشان اولسم نوار

رهبر مدد در عشق راه عدمده رهبردم
منزل چار عناصردن روان اولسم نوار

اشته کچدم بن ایکیلک منزلندن زاهدا
خانهٔ وحدتده ارتق جاودان اولسم نوار

ظن ایدردم یاری غیری بنده آندم ایری یم
بولدم آنی جان ایچنده جانه جان اولسم نوار

وصلت جانانه نائل اولدیسم دولت یتر
بو جهتدن باشلر اوزره سایبان اولسم نوار

جمله مخلوقاتی تسخیر ایلسه دائم بهم
بنده بو نجمی کبی صاحب جهان اولسم نوار

کوکلدر حق نظرگاهی کوکل چون عرش اعلادر
کوکلدر سرک آگاهی کوکل هر علمی دانادر

کوکل سلطاندر اقلیم وجودده حاکم مطلق
کوکلدر شهلرک شاهی کوکل پک قدر بالادر

کوکلدر مظهر ذات الٓهی زاهدا تحقیق
کوکلدر بیلن اللهی کوکل منظور مولادر

کوکلدر سیر و جولان ایلیان سبعه سماواتی
کوکلدر بولدی بو راهی کوکل هر فنی دانادر

کوکلدر نجمیا حقک جمالک رؤیته قابل
کوکلده کورنسن اللهی چو مرآت مجلادر

سرگذشتم شرح ایدر رسم عالمی قان اغله‌در
افتراق یاردر بو آدمی قان اغله‌در

جسممی یاقدی بو حسرت آتش دوزخ کبی
اکله‌در هردم بنی آه دیده‌می قان اغله‌در

دوشدی جان زندان هجره یوسف کنعان کبی … طوتدیر یعقوب جانه ماتمی قان آغلر در
قاره لر کییر ملکلر کوکده آهم کوسترش ایدوب … بو سرانجام سمایه شهرمی قان آغلر در
کر حکایت ایلسم بزم وصالده حالمی … المه دسته ساقیا جام جمی قان آغلر در

انجمنا بو سینه م اوزره بی دوا دردم بیم
چوق طبیبی عاجز ایتدی مرهمی قان آغلر در

عشق دلبر عاشقی عالمده حیران کزدیرر … عندلیب آسا دمادم باغ و بستان کزدیرر
موجب ترک سوادر چونکه بو عشق بزا هدا … یاد انکچون عاشقانی دائم عریان کزدیرر
زاهدا میخانهٔ عشقه کیردب قوزه دسکی … بو خسه بی عشق یارسنی دنیاده حیوان کزدیرر
بادهٔ عشق ایچمیانلر صورتا صیدر وسلی … بو نلری سیرنده مولا اشته بیجان کزدیرر
کرچه عشاق صورتا عالمده اقفر کورینور … لیک دل ملکنده دائم کنز پنهان کزدیرر

کزمه ای انجمی جهانده تشنه دل بی عشق سن
همدم عشاق اول انلر آب حیوان کزدیرر

بزادل بلبللر وقت سحرده زارزوار در … بزم اقلیم عشق ایچره نه خوب کلزار هزوار در
بزی بیکس بیلورلر زاهد و صوفی دو عالمده … ولی بز عاشقز قنده بولنسق یار هزوار در
الستدن اولمشز مظهر بو فیض عشقه ای زاهد … می و صهبای ساقیده بزم اسرار هزوار در
یارین روز قیامتده بهشت و دوزخه تقسیم … اولورکن عابد و عاصی بزم دیدار هزوار در

اولوب عشقك فیوضاتی ایله دریادل عشاق
که انجمی جوهر عشقدن بزم ایثار هزوار در

بند اولوب زنجیر زلفکده سنك دیوانه لر … بادهٔ لعل لبکدن بولدی کور مستانه لر
عاشقانك جان ویررلر عید وصلکده سنك … شمع رخسارکده یاندقچه شهم پروانه لر
باغ وصلکدن شهار دایلمه بلبللری … مرغ بیغوصیته ارزو جکر ویراینه لر
حسن رویك کورسه ترسا و یهودی دلبرا … ترك ایدرلر کفری اولدم ییقلور بتخانه لر

انجمنا بزمده ساقی او مسیحون اول مهك
دستنی بوس ایتمکه مشتاق ایمش پیمانه لر

علوم ظاهرك اعلادن اعلاسی شر یعتدر … طریق مستقیمك رهنماسی بیل شر یعتدر

خدادر كاهنه مفتوح اولان قاپو بودر اول
هدایت راهنڭ هم ابتداسی بیل شریعتدر

شریعتله ختام اولدی بناسی عالمڭ هیچ
زمین و آسمانڭ چون سماسی بیل شریعتدر

رسولی احمدی دعوت قلوب معراجه اول یزدان
اكا انعام و احسان و عطاسی بیل شریعتدر

شریعت دیدی قولدر رسول محترم ای یار
لدندن غیری هر علمڭ هباسی بیل شریعتدر

شریعت بو جهان ایچره چو مرآت مجلادر
هب اهل ظاهرڭ عبرتنماسی بیل شریعتدر

شو نفس منکری بونده اوروب قتل ایتمکه ای جان
خدانڭ جمله یه حکم غزاسی بیل شریعتدر

مجاهد اولانڭ شرعی نشان افتخاریدر
دخی الکلنده کی سخرت قباسی بیل شریعتدر

طریقت لشکرینڭ هم اوکنده سنجاغیدر
دلیل و رهبر و هم مقتداسی بیل شریعتدر

حقیقت پادشاهلقده جهانده گرچه بی‌شبهه
ولی باشنده کی تاجڭ ضیاسی بیل شریعتدر

حقیقت اهلی شرعیدن نیجه یاد اوله بر ساعت
که جمله اولیانڭ اقرباسی بیل شریعتدر

رضای حقی استرسن مدام سن شرعه خادم اول
ایکی عالمده سبحانڭ رضاسی بیل شریعتدر

شریعت اولمسه عالم ضلالتده قلوردی هب
که جمله اهل دردڭ چون دواسی بیل شریعتدر

شریعتسز اگر بر ایش گورلسه بیل عبثدر او
هر ایشڭ عاقبت شوق و صفاسی بیل شریعتدر

جهانه بر نبی یا بر ولی گلدیمی شرعیتسز
قموسنڭ الندهکی عصاسی بیل شریعتدر

شریعت انبیا و اولیایه کسوه در معنا
باشنده تاج و اکننده عباسی بیل شریعتدر

حقیقت جانیدر رضا قلر دلینڭ جسمی ایچنده
محقق اول جانندن ماعداسی بیل شریعتدر

حقیقت دلبر نامحرم آسا گزلیدر دائم
او خوب زیبا لقانڭ اس لباسی بیل شریعتدر

عیدر صومیه اول خوبی صاقن نامحرم ایچنده
که زیرا عرض و ناموس و حیاسی بیل شریعتدر

نیجه بیڭ انبیا گلدی نیجه بیڭ اولیا گلدی
قموسیه بخشیا حقڭ عطاسی بیل شریعتدر

مرامی گوگلمڭ صبح و مسا بر خوب لقا استر
نه عز و جاه نه دولت نه فانی نه بقا استر

که زیرا عالماشش میلی فنالنڭ مال و ملکنده
عجب دیوانه در گوگلم بنی بویله گدا استر

قمو درد و بلایه دل گرفتار اولمش عالمده
نه داویدن طبیب ال چك گوگل صانمه دوا استر

غم دلدار ایله مألوف اولوب باغ فراق ایچره
گوگل بلبل گبی هر دم نیچون بیلمم نوا استر

فنانڭ عز و جاه و دولتی عندنده معدومدر
مرادی گوگلمڭ زاهد رضا استر رضا

دلا ناموس و عار اولمش وصال یاره چون مانع
که بکمی بو سببدندر نه ناموس و حیا استر

سنسز ای مهروش وصلت بکا روشنمیدر
گلعذارك عکسیدر باغ جنان گلشنمیدر

آتش حسرت دروندن ظاهر اولدی عالمه
سوزشن سینم کورنلر دیدیلر گلخنمیدر

گر بیلیدم چاك ایدردم مانع وصلت بدن
بیلمزم تقدیرمی بو خسته جسم پیراهنمیدر

اویله بر مفتون یارم دو جهاندن فارغم
دو جهان تعبیرینی بیلم که جان یا تنمیدر

بویله رسوائیمی و محبوبدن منع ایتمکه
سعی ایدرسن دمبدم زاهد دلك آهنمیدر

دفتر عشقك دلمده ای شه خوبان بنم
حفظ اولورکن کیم دیرا گه بیله محزنمیدر

سجده و رکوع ایدرکن حسنك محرابنه
صدقله بوس ایتدیکم پایکی یا دامنمیدر

آه و فریاد ایتمکه بیهوده بلبل کبی
دردو غمدن دیدیلر بکمی عجب امنمیدر

شول پرتو رویك شها بدراله جایه طعن ایدر
هم ظل سرو قامتك ظل همایه طعن ایدر

گر طعن ایدرسه عارضك شمس درخشانه روا
هرکس بیلور عالمده شه بای گدایه طعن ایدر

گرچه صبا ویرر حیات عیسی کبی موتالره
مشکین صاچك بویی قمی بادصبایه طعن ایدر

جانانه انور رخك حیرتده قالدی ماه انکا
حسنکده نورك شعله سی شمس ضحی یه طعن ایدر

ای منزل آرام دل عشقکله جانم خسته در
عشقکده نه دردو رنج ایمش درلو دوایه طعن ایدر

چونکه وفادن عاشقه جور و جفا مقبول ایمش
قدر وفایی بیلمیان جور و جفایه طعن ایدر

تشبیه ایدرمی ماهه هیچ رخساریني اول دلبرك
کورلنا بو مغادن باقوب خورشیدوایه طعن ایدر

بیت جمالك دلبرا بکمی طواف ایتدی بوشب
بیلدی جمالك کعبه سی بیت العلایه طعن ایدر

ای باده لعل لبك آب حیاته طعن ایدر
کیم نوش ایدر بو باده یی البت مماته طعن ایدر

حیران ایدوب طوطیلری لال ایلدی بلبلری
شیرین چه حد بیتك لذتی قند نباته طعن ایدر

گر دیده حق بین ایله گورسه سنی پیر مغان
ای صورت رحمن بوکون لات و مناته طعن ایدر

خار فراقك بغرمی ای غنچه تر خون ایلدی
کور چشمك سیلابنی نیل و فراته طعن ایدر

ایام عید ماه صیام دکمز وصالك مژده سی
چون لیله وصالك سنك عید براته طعن ایدر

عشاقه معبد حسنك ای محراب و منبر قشلرك — بر سجده قلمق حسنکه بوز بیك صلاته طعن ایدر

یانسون وجودك آتش عشق خدایه بجمیا
یانان بو عشقك نارینه اوددن نجاته طعن ایدر

شعلهٔ رویك شعاع ماه انور دکمیدر — بوی زلفك بیلمزم که مشك و عنبر دکمیدر
بخش جان ایلر دم عیسی کبی کرچه صبا — بو صبانك فیضی آیا فیض دلبر دکمیدر
ذکر ایدنلر سم ایچرلر بادهٔ وصلك سنك — بادهٔ هجرك عجب اکسیر اکبر دکمیدر
مست ایدر روح الامینی جرعهٔ لعل لبك — بیلمم اول جامك رحیق صاف کوثر دکمیدر
دیشلرك دُرّ عدندر قامتك طوبا بلی — چهرهٔ سرخك دخی یاقوت احمر دکمیدر
تیر فرقتله درونم طوبطلو قان ایلدك — آه طبیبا صورمه زخم تیغ و خنجر دکمیدر
سایه ساز در عنبرین زلف سیاهك کل رخه — بلبلك فریادی بو زلف معنبر دکمیدر

سومه بجمی باقمه خوبك یوزینه در کور بکا
زاهد افسرده دل اوبغری هرمرّ دکمیدر

سندن اوزکه یار و دلبر قنغی عالم ایچره وار — قنغی دلبر سا که بکزر سودیکم یا قنغی یار
ورد جنت کلرعکدر بوی وحدت آنده در — کورکه آنك فرقتندن سینه‌می چاك ایتدی خار
شمس عشقك طوغدی پرنور ایلدی بو کوکلمی — آچیدی ظلمت پرده سك تا حسنك اولدی آشکار
راه عشقکدر بکا چون دلبرا راه صواب — مستقیم اشبو یولده نیلرم بن راه چار
حق ایکن معماری عشاقك یقلمز باطنی — تا قیامت بیت عشقکدر اساسی پایدار
ایچ رحیق سلسبیل و کوثری از جام عشق — بادهٔ فانیدن ال چك چکمه بیهوده خمار
اغلمه کل حسرتندن کل صبور عندلیب — وقت سرما در مرور ایدوب کلور البت بهار

بجمیا کور دولت دیداره بیدار اوغردی
کوزلری آچق کرکدر عاشقك لیل و نهار

ای پری پیکر نکاهك آتش سوزانمیدر — بر بنفشه یا قدی جانم جمرهٔ نیرانمیدر
نیم نکاهله پاره پاره ایتدك ای واه سینه‌می — غمزهٔ خونریزکده قصدی بیلم جانمیدر
دلبرا عقلم کبی زلفك پریشان ایلیان — روضهٔ عشقده صبامی یوخسه شانه زانمیدر
تکیهٔ عشقکده وردم نام پاکدر سنك — طعن ایدر زاهد بنی آه ایتدیکم عصیانمیدر

دلبرا چشم سیاهك طالعمدن سمسیاه
نغمه خواندر باغ هجرکده بو جان تا سحر
راه عشقکده سرشکم اولدی گورسیل روان
شام زلفکدن کوکل ظلمتده قالدی الامان
سجده گاهم جامع حسنك قشنك محرابمش
باخصوص هر یوم جمعه جمع ایدر عشاقی هپ
نور وجهك قلب اسلامه تجلی ایلمش

سویله شول گیسو وخالك تحفهٔ سودائمیدر
شوق عشقکله عجب بر بلبل نالانمیدر
بیلمم تا باشم اوزره اشکی طوفانمیدر
شمع رویك زیر زلفکده عجب پنهانمیدر
صفحهٔ وجهکده خطلر یازیلی قرآنمیدر
جامع حسنکده نورك مؤمنه ایمانمیدر
کفر زلفك اهل کفره حجت وبرهانمیدر

آسمان عشقده سرگردان ایدن هر روز وشب
نجمیا بیلم سنی بن اول مه تابانمیدر

مبتلای عشقك اولان عاشق بیچاره لر
درد هجره بر دوا لقمان وبقراط بولمیوب
تیغ هجرکله زخمدار ایتدك ای دلبر بنی
هجر وغم ایله بوغاز بوغازه کلدك اشته بر
مسکندر کوه لیلا مجنون آسا روز وشب
بادهٔ عشقکله لبریز ایلدك جام دلی

فرقتکله جان ویررلر دلبر اواره لر
دیدیلر بو درده انجق وصل یار درچاره لر
سزلشوب قان آغلشورلر سینه‌م اوزره یاره لر
آره لر ایسه بو غوغادن بزی یار آره لر
بستر و بالینم اولدی آنده سنك خاره لر
خوفم ای ماه سنك هجرك برکون آپاره لر

غمدکل نجمی او فتنه گر سنی قتل ایلسه
وار ایکن آنده او قاتل دیدهٔ خونخواره لر

بر پیره اقرار ویردکمه تکرار
عین ایله لامدر یا حرفی تامدر
عکاجواری تر شیحه دارے
دینه سنه ادر صاحب لوادر
حقا که مرشد مؤمن موحد
فوز وسلامت کشف وکرامت
فیض ونجاتی دفع هماستی
داربینده عزت وصلنده لذت

چون شیخ اکبر آگاه اسرار
عصره امامدر هم نام کرار
مغرب دیاری هجرنده سردار
هم پیشوادر سردار ابرار
ظن ایتمه ملحد ویرسنده اقرار
آنده تمامت اولورمی انکار
آب حیاتی بولسنده ای یار
بولمق نه دولت هر آن وهر بار

هر کیم او ذاته کردل اوزاته
شیطان صفاته گیرمش نه شك وار

وصفنك تمامه عاجز بو خامه
عرض مرامه برنامه اشعار

ایتدیسه نجمی عاجز دکلمی
یوق ذره علمی عفو ایت کرمکار

ای صبا اس لطفله تا زلف دلبر صار صیلور
عرش و کرسی جنت و طوبی برابر صار صیلور

ضربهٔ عشقك تمنده جانمی تحریك ایدر
نعرهٔ شوقله جسمم همچو چنبر صار صیلور

افتراقکله کوزمدن قطرهٔ اشکم بنم
هر دو کلدکچه بو حوضه آب کوثر صار صیلور

پك صاقن عشقم شراری طوپ هستم دلبرا
کرهٔ ارضه دکرده بلکه محور صار صیلور

مسجد دلده مدام تکبیر صداسندن لا
قبهٔ جان محفل و محراب و منبر صار صیلور

آه و فریادم سمایه ایریشورسه بر دخی
جملهٔ اشیا زیر و بالا چرخ چنبر صار صیلور

روز وصلت خاطره کلدکچه بزم عشقده
جسم ساقی روح عاشق الده ساغر صار صیلور

بن سجود ایتدکچه محراب جمال یاره هب
بو جمادات و درختان سرو عرعر صار صیلور

دوشدیکك کوندنبرو نجمی سپهر فرقته
جمله اختر ماه انور شمس خاور صار صیلور

اس کل ای باد نسیم اسدکچه عنبر صاچیلور
زلف جانا ندن دماغه بوی عبهر صاچیلور

هر تحرك ایلدکچه تللری کیسولرك
هر تلندن تللره روح معنبر صاچیلور

بنم نکاهمدر حیات جاودان مردکان
نطقه کلسن لبلرکدن آب کوثر صاچیلور

آه عشاق آسمانه چقسون هر شب تا سحر
رحمت حق حاصل اولوب روحه جوهر صاچیلور

عرش اعلاده فراینمز نیاز عاشقان
بلکه اوادناده آندن نورترلر صاچیلور

جام فرقتدن ایچردك بادهٔ عشقی بکا
ساقیا کل کور کوزمدن در انور صاچیلور

جامع عشقده امامم اهل عشقه زاهدا
بو دهانمدن مدام الله اکبر صاچیلور

تیغ هجرك نای کبی اچدی دلکلر بغرمه
سینهٔ طنبور نغمه سازمه زر صاچیلور

اس باشمده شمع حسرت بامنسون باد صبا
نار عشقم قورقرم دهره شرر صاچیلور

کاه یقین اولور اوماهه طالعم نجمی بنم
کاه دوشوب آفاق هجره همچو کوهر صاچیلور

ترک دارایت دیمدکی ساکه بن وارم بیتر — غیری یه میل ایتمه اصلا ساکه بن یارم بیتر
سندن آیرونسه یه دل ویرمدیکم صوز بلی — بن جوابا دیدم ای یار باکه دلدارم بیتر
یا نیچون سن طورمدک بو عهدینه سوچم نه — عهدینه ایله وفا ارتق وفادارم بیتر
شمدی یه دکین جفا وجورینه صبر ایلدم — لیک بوندن صکره ایتمه ای جفاکارم بیتر
باغ فردوسن انجره طوبایه نظر قلمم بکا — قد رعنا خوش خرام وسرو رفتارم بیتر
خنجر هجر کله دلدک سینه صدپاره می — روی خاکه صاچدیغک قان چشم خونخوارم بیتر
زهد وتقوادن سؤال ایتدکجه زاهد بن دیدم — زهد وتقوایه معادل پاره اقرارم بیتر

دعوت ایت داروصاله نجمی یی لطف ایله کل
وادئ فرقتده قالمش ای کرمکارم بیتر

قامتنه الف دیسم دیرلر اوزون خیال بودر — وصلکه ایرمک استرم دیمه بکا محال بودر
سرو سهی رعناده ایتمه نظر بو روضه ده — قامت یاره باق کوزم که قد نونهال بودر
رویکی کوستر ای ملک پرده سز طلوع عالمه — تا دیه لر کورن بو شب مهده بدر کمال بودر
باقمه کوزم سماده سن هلال صومه بهده — باق ابروکه او ماهک هر کیجه قشلرینه هلال بودر
صالمه ایاقلر التنه زلفکی عقلمز کبی — بیلورز ای صنم انی عاشقی پایمال بودر
چشمله قاش وکپریکی شرح غمزه دوشوب انک — فاش ایدر خلقه رازی هم دیکه بیان حال بودر

بزم وصالده نجمی یی طلعتک ایتدی نوره غرق
دیدی کورنلر ای مهجمال بی زوال بودر

دیدم جانا شب تاریک بنم بخت سیاهمدر — دیدی کاه ایلیان پرنورلر بو روی ماهمدر
دیدم عشاقی دیداره عجب دعوت ایدن کیمدر — دیدی عاشق محقق بیل بنم لطف نکاهمدر
دیدم کیمدر بنی غرق ایلیان دریای سودایه — دیدی بیلمزمیسک عاشق بنم زلف سیاهمدر
دیدی کوی وصالمدن سنی مهجور ایدن کیمدر — دیدم بن پرقصوره که بنم جرم وکناهمدر
دیدی عشقم سپهرنده ندر بو ابر نمناکلر — دیدم محصول حسرتدن بنم هپ دود آهمدر
دیدی هر امرینه یارک مطیع اولمه بکا اغیار — دیدم بن عبد مملوکم او دلبر پادشاهمدر
دیدم صحن جمالکده ندر اول خال هندولر — دیدی عشاق ایله جنگ وجدال ایلر سپاهمدر

دیدم جور فلکدن نجمیا شکوا ایدر طبعک

دیدی چونکه بو دعوایه فراق و غم گواهدر

آب حیوان چشمهٔ لعل لب دلبرده در — کر اینانمزسنک سن آنی خضره صورکه زرده در

تا قیامت بیلمسونلر اشبو سرّی منکران — ظن ایله دیرلر بو آبی بادهٔ کوثرده در

بی بصر در کورمیان بو کون سنی فرداده — کوره مزای شمس رخشان زلفک اکه پرده در

غم دکل باشمده عشقک افسر شاهانه در — پادشاه عشقم ای جان تا بو عشقک سرده در

غمزهٔ خونریزینه تاب آوره اولمز سینه‌لر — بو جهتدن نیجه عاشق جاننی کم کرده در

ورد جنتدن نشان ویرر سنک کلرخلرک — شاهد دعوای عشقم کل ایله عنبرده در

کلستان عالمه اولمه حریص ای دل صادق — بلبل شوریده نک ارزوسی بر کلترده در

مهجمالک زیر زلفکده نهان ایسه نه غم — چون او ماهک شعله‌سی هر شب بو چشم ترده در

مصحف رویک اچوب اوصاف حسنک دلبرا
جامع عشقکده نجمی اوقوسون منبرده در

دلبرا منصور کبی مشهور اولوردی نامز — دار زلفک اولسه ایدی منزل آرامز

بادهٔ لعل لبکدن نوش ایدوب مست اولمشز — دیدهٔ کریانمزدن طولدی باده جامز

صید ایدن مرغ دلی بردانه خال سیاه — عنبرین کیسولرکدر پایمزده دامز

صبحمز نور جمالک والضحی تفسیریدر — رنک زلفکدن ظهور ایلر شب و اخشامز

قوچ کبی قربانه کلدک کوی وصلکده عرف — کعبهٔ حسنکده واقع اولدی چون بیرامز

جد و سعی ایدوب طواف ایتدک جمالک نجمی
سعده تبدیل اولدی نجمی بخت نافرجامز

سکا عاشق اولان کوزده کیجه‌لر ذره خواب اولمز — دوشنلر عشقکه یا رب نیجه یانوب کباب اولمز

ایچنلر بادهٔ وحدت شراب کوثری نیلسون — شراب وحدته بکزر جهانده هیچ شراب اولمز

نهار و لیلی فرق ایتمز سنک دردکدن عاشقلر — انک آه ایچونکه عشاقک دو چشمنده نقاب اولمز

خدایا آتش عشقک قویاسون جانمی دائم — که یاندقچه بولور راحت بو آتشدن عذاب اولمز

بنم معمار اسرارک بو کوکلم ایلدی معمور — نه غم شمدنکرو جانا کوکل اصلا خراب اولمز

بنم اکاه اسرار خدا بو کون بیل ای نجمی
بنم بو حال و قالمدن سؤال ایتمه جواب اولمز

تکیهٔ فرقتده ای دل باب وصلت بکلرز / داخل دار وصاله اولماغه رخصت بکلرز
آستان بزم یاره زاهدا باش قومسز / انتظار اوزره دمادم بزده نوبت بکلرز
طالب پیمانهٔ ساقئ باقییز بو کون / روز و شب بز ساقیا کوز جام وحدت بکلرز
بذل ایدوب سرمایهٔ عمری بو بازار ایچره بز / عشقله بیع و شرا ایدوب تجارت بکلرز
خدمت عشقکده ابراز صداقت ایلدک / باب لطفکده شها البته اجرت بکلرز
سوز فرقتده تن لباسن چونکه احراق ایلدی / کنج وصلکدن شهم لطفکله خلعت بکلرز

بز کدا بیز قطرهٔ جانانه محتاجز بو کون
درکه جانانده نجمی پر قناعت بکلرز

قانعم بر پاره کوکلم اولسه بیک یار استمز / مالک کیمیا اولانلر چونکه دینار استمز
طالب دیدار جانان اولان عاشق زاهدا / بیلکه دیدار خدادن غیر دیدار استمز
گلشن عشق ایچره کوکلم بلبل شیدا اولوب / اکلنور بر گل ایله بستان و گلزار استمز
عاشقک عشق ایله کریان اولوب افغان ایتدیکی / روز و شب یار استر اما نیچون اغیار استمز
نوم غفلت ایچره اغیار چونکه نائمدر مدام / بو جهتدن بر وقت عشاقی بیدار استمز

دلبرک اکلنجه سی افغان عاشق نجمیا
اول سببدن عاشقی دلبر ده بیزار استمز

جام حسنکده در ای دلربا محرابمز / لبلرکدن اولدی جاری آب دست نابمز
سجده دارز کعبهٔ وصلکده ای صاحب حرم / طولدی چون چاه زنخدانکده کوثر قابمز
اول سیاه صاچک شب یلداسیدر عاشقلرک / هم شعاع عارضکدر لیلهٔ مهتابمز
کاسهٔ چشمکدن ایچدک بز ازل بزمنده می / بو اجلدن صاچیلوبدر دیدهدن خونابمز
کردن سیمینه تقلید ایمش رقص فلک / سینهٔ طنبوره هر دم کچه بو مضرابمز
طاغلوب زلفک پریشان ایلیجه عقلمز / چاک اولور کردامنزده نوبنوب قلابمز

باغ جنتدر دیدی نجمی وصالک روضه سن
ایلدک تصدیق اکا بز ایتسون هم احبابمز

خیال حسن دلداره کوکل الدانمز الدانمز / دیلر وصلت بو بیچاره کوکل الدانمز الدانمز
دمادم پند ایدوب دیرم دلا صبر ایت بو هجرانه / بنار حسرتده آواره کوکل الدانمز الدانمز

دوشورمشن بحر هجرانه فلک غرق ایلمش بیتونی
کورک بو بخت قبقاره کوکل الدائم الدائم

بنی هر روز و شب آه و فغانکدن ایدر عاجز
ینار پروانه تک ناره کوکل الدائم الدائم

دیلر جانان ایله همدم اوله هر کون و هر آنده
دوشلدن تا بو افکاره کوکل الدائم الدائم

بکا داغ درون اولدی دلا بو آه و فریادک
دارای بخمی بیچاره کوکل الدائم الدائم

قنده درای بخت سیاه سرو چمان قائمز
قنده بولالم آنی بز قنده در اول آفتمز

نیچه یه دک فوت ایده لم عمرمزی فرقت ایله
آشدی مدد حدمزی یار ایله بو حسرتمز

آه و فغان ایلیه رک شام و سحر اکلیه رکی
حقه نیاز ایلیه لم اوله روا حاجتمز

ترک ایده لم عارمزی بولمق ایچون یارمزی
راه وصالکده شهم رهبر اوله ذلتمز

عاشق اولان کمسه لرک فخری مدام ذلت اولور
بزلره ده الزم اولان ذلت اوله دولتمز

بویله بولور یاری بولان یولده قلور نفسه اویان
اویمامق اول نفسه همان اوله بزم عادتمز

بر کوزله دوشدی کوکل عشقله راحت بوله مز
وار ایکن اغیار و رقیب وصلنه فرصت بوله مز

صوفی نیچون دیدی حرام بادهٔ عشقی عجبا
مفتیٔ رندان نه عجب باده ده حرمت بوله مز

زاهد اکا دیر که کوزل سومه حرام ایچمه می
ایتمه دل بو کنهی شفقت و رحمت بوله مز

عرض مرام ایتمکه او دلبره دل نیت ایدر
دوشدی دلی کثرته دل دلبری خلوت بوله مز

صورسه اگر کام دلن نولدیغنی دلبر اکا
لال اولوب اوسویلیه جک سوز دخی صحبت بوله مز

قورمش او سلطان حبش لشکر هند و اردوسنی
صحن جمال اوزره اگر قورمسه شوکت بوله مز

دانه صاچوب قوردی طوزاق فتنه بو غماز باغلرینه
مرغ دلی صیده نیچون بشقه جه صنعت بوله مز

گرچه کوزم یاشنی دل نوش ایدر ای کأس فراق
خون ایله آلوده در او انده صفوت بوله مز

بن کوزلک جور و جفا ایتدیکنی طعن ایده مم
ایتمه او جور و جفا عاشقه شهرت بوله مز

ال چکه مز پیر مغان دامننی طوتدی کوکل
پیر مغان وش بو کوکل بر اهل همت بوله مز

بادهٔ عشق نوش ایدرم لیل و نهار میکده ده
ایچمیان اول باده یی کورکوزه دعوت بوله مز

زهد ایله تقوایه کوکل دوشسه عجب یانه اولور
عجب ریا اهلی اولوب یار ایله وصلت بوله مز

کسمه معاشش عمی ای بخمی سکا خادم اودر

**غم کبی عالمده کشتی هیچ اهل خدمت بوله مز**

عشقه مائلسک کوکل کل غیریدن سودایی کس  عشق ایمش هادی فیض الحق اکا ایله هوس
کل بو عشقک نار ینه یاندر تن و جانک کوکل  قالمسون ذره درونده سنکده خار و خس
بحر بی پایان ایمش عشق دلده ای زاهد صافی  غرق ایدوب کشتی جسمم استم فریاد رس
چون دوشن بو بحره عشقه وارلغک محو ایلد  اولدی عشقدن جدا عشاق صادق بکنفس
دولت دائم جهانده اشته عشقدر ای کوکل  اولدی هادی چون سکا بو دولت عشق غیر بس

**طایر قاف عدم اول عشقله سن بلمیا**
**وادی عشق ایچره زیرا اوچه مز نحل و مکس**

دل سکا هر دو جهانده وصل جانان بسکه بس  مقصد اعلا در عاشق چونکه اول جانان بسکه بس
اعتراض ایت عاشق ایسک نعمت جنتدن  ما سوادر اول سکا بو عشق جانان بسکه بس
اکل و شرب و راحت دنیایی ترک ایله همان  اکل و شربک اوله دائم دیده دن قان بسکه بس
جامه خواب عاشقان اولمش فراش غم دلا  عشقله بیمار ه درد در چونکه درمان بسکه بس
عبرت آل پروانه دن بلبل فغانکدن کلمه  کل جمال یاره قارشو آتشه یان بسکه بس

**راز عشقی قلمه افشا بلبل آسا بلمیا**
**کنز مخفیدر او چونکه کتمه شایان بسکه بس**

فارغ اولمه عشق یاردن ای کوکل سن بکنفس  عشقله مألوف اول الحق غیریدن کلی میلی کس
پاک ایدر دل بوته سن بو آتش عشق لاجرم  یان کوکل بو نار ه سنده قالمسون هیچ خار و خس
کوهر یکتایی بول کیر بحر عشقه ای کوکل  غرق اولور ایسکده اصلا استمه فریاد رس
دو جهانده در دو غمدن چونکه آزاده اولور  فیض عشقه جان و دلدن کیم ایدر ایسه هوس
جاه و عز و دولت فانیدن ای دل فارغ اول  اشته عز و جاه و دولتدر سکا عشق بسکه بس

**مرغ عنقا در عدم قافنده چونکه اهل عشق**
**بلمیا بی عشق اولانک قدری یوقدر چون مکس**

وجه آدمدن خدا ذاتنک هویدا ایلمش  اول سببدن صورت انسانی پیدا ایلمش
دوست ایدوب بعض عبادک اول کریم لایزال  آنلری هب آشنای سر اخفا ایلمش
قلمدی ابلیس تکبردن سجودی آدمه  تا ازلدن حق آنی مردود و اعما ایلمش

نسخهٔ کبرادر آدم اشرف مخلوق هم
صورتی آدم نیجه سیرتده حیوان واردلا
کامل اولمز برکشی صورتده انسان اولسه ده

اسجدوا امرین خدا انکچون ایما ایلمش
صانمه هر انسانی مولا کامل احیا ایلمش
حکمت وعاداتنی حق بویله اجرا ایلمش

عارف بالله اولاندر کامل انسان بجمیا
که لدن علمیله حق آنلاری گویا ایلمش

زاهدا گل بزم وحدت جامنی نوش ایله نوش
ویرمزیدم جرعه سن بن دوجهانک وارینه
اویله برمست مدامم بن شراب عشقله
دعوت ایتمش بزم وصله بو گیجه جانان بنی
زاهدی تسبیح وطاعت وارمی ایمانمی

دفع غم ایله بوگون تا جان وگوکلک اوله خوش
قلمیایدی گر سبوی دلده بومی گرچه جوش
که ابد هشیار اولم باکه یار اولورمی هوش
جان دادم مژده کانی با پیام آور سروش
بر قدح لعل لب جانانه الدی میفروش

ای لسانک کنز وحدت بابنک مفتاحیدر
در اسراری نثار ایتدک ینه بجمی خموش

ظن ایدردم یاری بیلدم بیلدیکم اغیار ایمش
بن مقرم دیر ایدم نفسمده یاره تا بوگون
من عرف رمزینه آگاه اولمدقچه برکشی
حال یاره واقف اولمق اهل حاله خاص ایمش
راز یاره واقف اولمق استر ایسک عارف اول

گوردیکم گلشن جهل ایچره دگل گل خار ایمش
الکلدم اقرارمی اقرار دگل انکار ایمش
معرفتده ادعاسی جمله خام افکار ایمش
اهل حالن غیری به احوال یار استار ایمش
عارف ومعروف میاننده بو بر اسرار ایمش

بجمیا ترک ایده مزسه ک دو صوفی بنلکی
بنلکی ترک ایلیانلر واقف اسرار ایمش

گوزلرم باران هجره ای فلک میزاب ایمش
بن کمان ابرولرکدن دلبرا الدم خبر
صوردم او گلگون عذارک حمرتن الدم خبر
صورمه سن زلف عبیرک سترینی مرغ دله
هجر وغم رنج والم عشق ومحبت جام ومی
بحر سر وحدت ایچنده دهانمدر صدف

خون ایله آلوده اشکم صانمه صاف آب ایمش
سجده گاه اهل دل او منبر ومحراب ایمش
بوسه وقتی گوزلردن دوکدیکم خوناب ایمش
روضهٔ سودادا بیتمش سنبل شاداب ایمش
ساقیا مجلسده باکه همدم واحباب ایمش
سوزلرم بازار عشقده گوهر نایاب ایمش

سازد طنبور و کمان و عود و دف چنگ و رباب
نغمه‌ساز اولدقچه بیلدم آهمی مضراب ایمش

سرو عرعر روضهٔ رضوانده کی طوبا دخی
قامت موزون یاره نسبتاً اخشاب ایمش

یاسمین و سنبل و ریحان و نرگس لاله گل
خد و زلف و چشم یارک شرحنه ابواب ایمش

دوشه قالقه سیر ایدر نجمی سمای عشقده
اول مه تابانه نسبت بوده بر شبتاب ایمش

شول سقاهم ربهم خمره لبک مجرا ایمش
کورلرکه‌رجام جم لعل لبک صهبا ایمش

اشته بند اولدم کمند زلفکه منصور کبی
چونکه بیلدم هر تلی بر عروة الوثقا ایمش

فارغ هشت جنان اولدیغمه باعث بنم
ای شهم کوی وصالک جنت المأوا ایمش

لاجرم تحصیل عز و شان ایچون بو عمرمی
ویرهشم باد هوایه بیلدم ناجا ایمش

ظن ایدردم ایرشوب مقصوده اولدم برمراد
فارغ البالم دیدیکم بر قورو دعوا ایمش

حمد و منت بر کون ایرشدی بکا هادی عشق
مرشدم همنام حیدر یعنی پیشوا ایمش

کلمدکچه سالکک ارشاده وقت و ساعتی
بیلسون مرشد رشادت حقدن اهتدا ایمش

آسمان عشقه نجمی سیره چیق توحید ایله
دی یا پیرصاحب عروج که بو سیح انسا ایمش

کیم دیر عالمده بولمق نفس بدنامدن خلاص
اولا اولمق کرکدر نفس اکرامدن خلاص

چون عدو ایله جهاده الزم اولمش اسلحه
بعد ازان واقع اولور بیل دشمن برامدن خلاص

بیقوش آسا ساکن اول ویرانه ده دائم دلا
بلبل اولمه بوله مزسن عاقبت دامدن خلاص

مرغ روحی حبس ایدوب بو زاغ نفسه اعتبار
ایتمیوب سن مرغ روحی ایله اعدامدن خلاص

کل فراغت قل انانیتدن ای اماره سن
بوله سن ایکی جهانده بیم و اوهامدن خلاص

روضهٔ وحدتده پرواز ایله عنقانک مدام
لاابالی اول بو نجمی تنک بولوب دامدن خلاص

بو کیجه اسدک کوکل بحرنده ای باد خلاص
فلکک جسمی غرق بحر ایتدک ای ارشاد خلاص

شکر و حمد اولسون بنی غفلتدن ایقاظ ایلیوب
سرتیاره واقف ایتدک سن ای استاد خلاص

شول عروس فکرمی زیور رعنا کورنجه دل
فرش وصلتده زفافه اولدی داماد خلاص

جیشه فرقتله اولدم بن جبال و صلته
یول بولوب شیرین ایلنه همچو فرهاد خلاص

فتح ایدوب کردم بوکون بن قلعهٔ عشقی ایچره چون
شاه عشقدن ایرشجه باکه امداد خلاص

صورتده باقم ابد سیرت بکا آیینه در
بویله تعلیم ایتدی چون بخمی بیا استاد خلاص

عاشق دیداره دلبر البت ایلر حسنک عرض
کم سور عشاقی بیلر البت ایلر حسنک عرض

کاه جفا ایتمک اویارک عادتیدر عاشقه
کاه عنایت قلمق استر البت ایلر حسنک عرض

کاه دریای فراقه سوق ایدر فلک دلی
کاه کنار وصله چکر البت ایدر حسنک عرض

کاه اسپن عرصهٔ حسرتده اوینادر ولی
کاه طریق وصله سورر البت ایلر حسنک عرض

معشوق عاشقدن ندکلو اجتناب ایلرسه ده
مقصدی وصلندر هر بار البت ایلر حسنک عرض

وقت سرما بخمیا بلبللر حسرتکش اولور
نوبهار ایاجی کللر البت ایله حسنک عرض

اهل عشقک غیر یلر له ایتدکمجه اختلاط
وادئ فرقتده قالدم بولمیوب هرگز نشاط

مانع وصلندر ای دل الفت ایتمک عاشقه
خلق عالمله حذر قل ایتمه زنهار ارتباط

کربولورسک اهل دللر زمره سندن بر شخص
خاکپا ینده اوذاتک یوزیکی ایله بساط

عارفانک قدرینی بیلن ینه عارف المش
رتبهٔ علوئی بیلمز چونکه اهل انحطاط

عارفک ناز و نیازی فی وجهدر دائما
واقف اسرار اولوب بز حقدن ایتدک احتیاط

نفرت ایدوب عزلت ایتدکجه بو خلقدن بخمیا
سوی یاردن بوی وصلی بزده قلدق استعاط

کتاب اللهک ای زاهد نه خوب تفسیر یدر الفاظ
رموز کنت کنزک هم نه خوش تعبیر یدر الفاظ

مکرم قلدی انسانی خدا نطقیله حیواندن
که تحقیق ایلیوب بیلدم انک تقریر یدر الفاظ

بو فیضه اولمدی مظهر جمادات ایله حیوانات
مجرد آدمه مخصوص حقک تقدیر یدر الفاظ

کیمک علمی و جهلی وار ایسه اظهار ایدر لفظی
قلوبک ترجمانیدر خدا تدبیر یدر الفاظ

تکلم بر صفات الله در احسان اولمش انسانه
دکلدر بخمیا مخلوق دیمه تحریر یدر الفاظ

واعظا خاموش اول افسانه یه طوتمم سماع
دیگر از عشق حدیث ایتمم گذا فی استماع

فارغ اول عاشقلری آتشله تهدید ایتمه دن
انلری تعجیز ایدوب دیرمه عبث بیره صداع

عاشقی نار محبت چونکه احراق ایلمش
وصل جانانه جنانه مژده ویردی عاشقان
خوف وخشیت ایلر دوزخدن عاشق واعظ
لاابالی اولمق اسرارک بیلم دیرسک اکر
ال بو نظم بحر وحدت لؤلؤ شهوار ایدر

نار نیران ایلمز تأثیر اکا قلمه نزاع
عرض جنات ایلیوبده عمریکی قلمه ضیاع
دوست اولوب دلداره چونکه سره بولمش اطلاع
آسمان قلبه معراج ایلیوب بول اطلاع
ای بو عشقک مشتریسی کم بو در نایاب متاع

بو سرائر کنزینه مالک اولایم دی ایسه
سویله بنجی جان ودلدن بیره قلسون اتباع

نیره فرقتله آچدم سینه مه داغ اوزره داغ
نار شوقک جانمی طامومید ریاقدی بینی
کریه وزارمله سیل اشکم آه دل شهر بنی
باغ وصلتدن بنی طرح ایلدی تقدیر حق
کوشهٔ ظلمتده ترک ایتمک روامی شانکه

اولدیغمچون سندن ای شوخ ودلارام اراغ
بیلزم کندیمی اصلا مرده میم یو خسه صاغ
کور خراب ایتدی کوزمدن آقه آقه چاغ چاغ
مجنون آسا مسکنم یابان هجرت طاش وطاغ
بنده کی بزم وصالده قل شهم بو شچراغ

روضهٔ جنات عدنی یا خدا ویر زاهده
بولمدی زیرا بو بنجی باغ وصلت کبی باغ

هوای نفسله زاهد کل ایتمه عمریکی اتلاف
درونده خار وخاشاکی یقار عشق آتشی تحقیق
اکر کبر وحسد هم حیله وحقد وخصو مثله
کل امدی مکتب عرفانه کیر علم لدن اوکرن
برا قمه دامنن الدن بولوب بر مرشد کامل
بولنلر مرشد کامل اولورلر مظهر مولا

سوای ترک ایدوب عشقه انیس اول ایله خوش انصاف
ایدر آیینه تک آنی نظیف وخالص وپرصاف
ملوث ایسه دل جیتیک ایدرسک طاعتنک اسراف
بو علمی اوکرنان راز خدایه اولدیلر کشاف
مجرد پیر یوزندر خدادن قوللره اعطاف
کشافندن اولوب آری سبکبار اولمش اول اصناف

ملامت کسوتک بنجی کییوب بو اسب عشق اوزره
سوار اول کیر بو میدانه که سنسن همدم اشراف

هر شخصی کوروب ظن ایتمه عارف
تاج وقبا ده ارچو قدر اما
کر شیخ کامل یعنی که مرشد

هر شیخ اولورمی اسراره واقف
یوز بیکده بر در بو سرّی کاشف
اولور سه حقی حقیله واصف

جانن فدا قیل ایول ذاته صوفی    هم در کهنده اول آنك عاکف
کر طالب ایسك فیض خدایه    امر نده شیخك اولمه مخالف
درویشه مرشد مادر پدردن    اشفق وارحم در همده رائف
کچمك دیلرسن طوت دست پیری    سن ماسوادن چون ریح عاصف
خلوت نشین اول کشف اوله تا که    علم لدن هم علم معارف
کیم بو علومه راغبسه دلدن    ایتسون ریاضت اولسون مصادف

اهل کرامه بو علم حکمت
خلوتده نجمی اولور مرادف

دل عاقل ایسك نفسنی سن اوله کور عارف    تحصیل ایدرك علم لدن علم معارف
بیلسن سنی سن کیمسن عجب که بو جهانده    نفسینی بیلن اولدی عرف سرینه واقف
دکلرسن اگر پندیمی حقدر بو سوزم هپ    اصحابك حق سوزلرینه دیمه مخالف
حور باقمه صاقن کیمسه یه هر کسله بر اول سن    عارفلر همان خانهٔ وحدتده در عاکف
پاك ایله بو مرآت دلی زاهد خود بین    استرسن اگر کندیکی بو سرلره کاشف
حق یوله سلوك ایله سکا اولسون ایاقداش    عرفان ایله هپ کشف و کرامت مترادف

الخلاصه ایرر حاجتك البتده اولورسن
نجمی کبی بر مرشد کامله مصادف

شها عالملری نور جمالك قلمش استغراق    او نورك نارینه یانمقده در پروانهٔ عشاق
دو عالم ذره مقداری کورنمز کوزیمه زیرا    سنك قرب وصالیکه اولدن جان ایله مشتاق
کلستان ایلدك کرچه خلیله نار نمرودی    بنی تنور عشقکده نه رعنا ایلدك احراق
ایرشدی نوحه طوفاندن نجات و محض احسانك    یم عشقکده کشتیٔ وجودم ایلدك اغراق
شفایاب اولدی چون لعل لبکله حضرت ایوب    بنی درد اهلنه همدم ایدوب خوش ایلدك الحاق

وصالك آرزو ایلرسنك مجنون کبی نجمی
کزر کهسار عشقکده باشی اچق یالین ایاق

سیرنی کور صورتی بیلرسن ای دل جانه باق    لوحهٔ سر معانی جانده در جانانه باق
قل هو الله احد یازمش کتاب حسننه    کلك قدرت کل بر دکوراسنه ای دیوانه باق

جان الور كوسترسه وجهك عاشق بیچاره دن　　نقطه كلسه جان باعشلر هردمی پیمانه باق
زلفنه بند ایلمش بو اون سكز بیك عالمی　　دور ایدر بر آنده بیك كز دیدهٔ فتانه باق
پاینه حاجب جهانك شهلری بی اختیار　　در كهنده پادشهلر بنده سی سلطانه باق

متن حسنك شرحنه بر جلد كتاب اولمش جهان
نقطهٔ وحدت كورندی نخجی عرفانه باق

جانب حقدن هدایتدر دلا انسانه عشق　　ایلمز عشاقی محروم ایر كورور جانانه عشق
ترك ایدر دیهیم وتختی پادشهلر لاجرم　　كورمدكمی نیلدی ابراهیم او سلطانه عشق
دولت وبخت بقادر بی زوالدر باكمال　　اولدی ترجیح عندمزده كافه احسانه عشق
چون اساس دو جهاندر هیچ قرار ایتمزدی بیل　　ویرمسه معمار قدرت بر وبحر عمانه عشق
یاینچون منصوران الحق سرینی فاش ایلدی　　ایلمزدی تا قیامت قیلمسه دیوانه عشق

كور بو عشقك لذتندن نیجه لر جان ویردیلر
موجب قرب ووصالدر نخجیا یزدانه عشق

شعله ویردی چشمه جانا بنم انوار عشق　　جان ودلده ظاهر اولدی اولزمان آثار عشق
مست وبیهوش ایلمش كور اون سكز بیك عالمی　　قطره در میخانه دلده ولی اسرار عشق
كلشن سرخداده بلبل آسا آه بكا　　نالش وفریاد وافغان ایتدیرر بوكار عشق
صدهزاران لشكر غم خدمتده دائما　　اولدیغم چوق كورمسونلر كمسه لر سردار عشق
غرق بحر غم اولورمیدی رضاسیله كشتی　　اولمسه بزم الستده داخل اقرار عشق
اشبو عشقك لذتندن مست وحیران اولورن　　كچدی جان وباشدن منصور اولوب بردار عشق
راه عشقده اولدم عریان ذره وارم قالمدی　　غم دكل شهد شكر وقورلمه پازار عشق

بزم عشق یارده هر كیجه لر پیمانه وش
دست ساقیده لبالب نخجیدر سرشار عشق

ای كوكل دیوانه قلمش كورسنی افكار عشق　　كورطا قلمش بو بینه زنجیر كبی اقرار عشق
ایلدم پك چوق نصیحت ایتمدك اصلا قبول　　باشنه اوشدی یكس وش آتشه كور اغیار عشق
ایتمسك اغیار ویاره سرینی افشا نولور　　كر اولور سكده بوكون منصور كبی بردار عشق
آصفم بن دولت عشقده سلیمان مرشدم　　تخت عالی همتیله اولمشم طیار عشق

کوی جانان جنتمدر آب کوثر لعل او
قد طوبا زلف سایه‌م رحمتم انوار عشق

سن کدا سن نجمیا بو اهل دولت با بنه
ایلمش اول شه سنی دربان و خدمتکار عشق

درد عشق یار ایله سرگشته اولمش نه فلک
لی مع الله رمزینه آکاهم انسان دیه‌م
خسطهٔ لولاک اوقوندی شأننه ای بیمثال
نقش رویکدن هویدادر سنک ذات خدا
لیلهٔ معراجک اسرارندن اولمایان خبیر

بو جهتدن آدمه هم سجده قلدی هر ملک
بن سکا حق دیدم ای خیر البشر لاریب شک
یاندن کفر اولدی دیرلر حق سکا حق سن دیمک
کورمکه سن حضرت جمالی دیدهٔ بینا کرک
جاهل اولوب حقی چون انکاره دوشدی حشره دک

بولدی نجمی آب فیضکدن حیات جاودان
اولمدی اصلا هبا بو بولده چکدیکی امک

بلبل کبی دل عشقله کلزاره می کلدک
حاصلی اولور معصدک انسانه سوز ایله
بورا هکیرن بیقدی عمارات وجودی
دیلرسن اکر واصل یار اولمغی ای دل
سیل یاسن دنک جام جهان بین اوله دائم

وصلت دیلیوب صدقله بلواره می کلدک
منصور کبی سن جان ویرزک داره می کلدک
یا سن بو خراب ایللری اعماره می کلدک
ترک ایت ادبی عالمه سن عاره می کلدک
یارسا که اودم دی به که دیداره می کلدک

حفظ ایت دلنی راز خدا اولمیه ظاهر
نجمی بو خدا سر‌ بنی اظهاره می کلدک

ای شه خوبان ابد عشقله ذاتک سنک
جمله جهانی محیط ذاتک ایمش لاجرم
زلف کمندک بنی بند ایده‌لی ای پری
زنده ایدر مرده‌نی لاجرم ای جان من
ای دل آواره کل هجر ایله پرپاره کل
خسته دل عاشقلره عین شفادر شها
فرقت جانان ایچون غمیمه بیچاره دل

اولدی دخی بیزوال حسن بناتک سنک
عشقله سرشار درسته جهاتک سنک
بتون ینچون آشکار اولدی صفاتک سنک
لعل لبک قطره‌سی آب حیاتک سنک
بو غم فرقتدن آه یوقمی نجاتک سنک
چاه زنخدانده قند نباتک سنک
پرده وصلت سکا نوم سباتک سنک

خواب سنی نجمیا ترک ایده کوردانما

لیلۀ وصلتده در قدر وبراتك سنك

اسدی بحر دلده بوکون باد اسرارك سنك — سو بسو قلدی تموج وجه انوارك سنك
پرده‌لر رفع ایلیوب بوخانۀ دلدن شهم — جان کوزی آچلدی کوردم دلده دیدارك سنك
بیلمیوب بر ویبانده آررایدم بن سنی — کندی جسمم ایچره بولدم عاقبت دارك سنك
جان اونده اشته مهمان ایلدم ارتق سنی — سنی اولنمز دلده اصلا اسم واذکارك سنك
استمم غیری بی سندن اوزکه یارم یوق بنم — نفی اولندی کشورکو کلمدن اغیارك سنك

بجمیا علم لدنی علم حکمتمی سوزك
چوق حکیمی قلدی حیران نظم اشعارك سنك

آتش عشقم بنم یاقدی دلا دارك سنك — بوجهتدن یارك اولدی جمله اغیارك سنك
کرچه معشوقم ولاکن عاشق معنا نیم — هم حبیب وهم محبم وارمی انکارك سنك
تا ازلده وارسنکله عهد وپیمانم بنم — اولدی معتولم دلا اول دمده اقرارك سنك
دار وصلتدن سنی دار فراقه سوق ایدن — بن دکلمیم دخی هر یوزده عیارك سنك
سن بکا عاشقسن ای دل بن سنك معشوقنم — تا ازلدن بندن اوزکه وارمی بر یارك سنك
درد عشقمله دلا بیمار اولورسن غم یمه — درد عشقمدر نتیجه درده تیمارك سنك
بن متاع عشقنه اولدم خریدار ای شهم — سوق وصلتده نه خوش کرم اولدی بازارك سنك
مجلس قطرتده مست اولمش صبوح عشقله — ای حبیبم یرل بو عاشق زارك سنك
سن بکا هم بن سکا عاشق دخی معشوق اولوب — خانۀ دلده کورندی باکه دیدارك سنك
پیك وصلت کلدی تبشیره جنابکدن بوشب — دمبدم اعطاف والطاف عاشقه کارك سنك
باطنا وصلتده یم جانا سنکله دائما — لیك جسمم یاقدی ظاهر فرقت نارك سنك

ایلدك خلع عذارك رازینی افشا بوکون
بجمیا اولوب معینك دلده دیدارك سنك

روضۀ جنات امش کوی وصالك سنك — شمس وقمردن منیر نور جمالك سنك
صنع خدا حسنکی اویله که نقش ایلمش — عاشقی شیدا ایدر خوب خصالك سنك
صاچینك هرتاره سی شعله ویرر شمع وشا — غرق ایدر عاشقلری نوره خیالك سنك
سنده بونه حسن وآن کورمش هیچ کمسه لر — کلمامش ای عالمه کفو ومثالك سنك

غمزک اوقو سینه مه آچدی دلک نی کیبی … نغمهٔ آهم بنم اسم جلالک سنک

وصلنه ایرکوربنی آطمه بیانه شها
بنده قلان نجمی بی ساکه وصالک سنک

والضحی انوار حسنکدن بشارتدر سنک … همدمی والّلیل زلفکدن اشارتدر سنک
اوقورم اناّهدیناه السبیل آیاسنی … مصحف رویکده کی خطلر قرائتدر سنک
کریکک حرف الف نون کوزلرک سین دیشلرک … باتشک باتابنک ثاحسنک آیتدر سنک
چارکتابک بوکتابدن الدیلر معناسنی … اسمنی قرآن دیدیلر بونه حالتدر سنک
زاهد نادانه حکمت بابنی سد ایلدک … اهل عرفانه لدن علمک هدایتدر سنک
بزم وحدت الحره ای ساقی الکدن الحذرکم … بادهٔ عشقک ایله جام شها دتدر سنک

جان ویروب جانانه واصل اولدک ای نجمی بوکون
منزلک اولمغه جنت بانه حاجتدر سنک

فکرمه کیردک عقلمی الدک … سارق دلسک کوکلمی چالدک
ای پری پیکر همدم حیدر … حالمی کوروب رحم ایدوب کلدک
استدم وصلک بیلمیوب اصلک … سن بنی انجام طاغلره صالدک
پایکه رخصت اوبکه فرصت … ویرمیوب باشم قالدیروب الدک
دستمی طوتدک آنده اوطوردک … لحظه یا ... اکلنوب قالدک
یاره مرهم صارمغه اولدم … کیدوب اول آنده تیز دونوب کلدک
لطفله تکرار ایدوب استفسار … خاطرم ای یار دستکه آلدک
حسرتک ایله فرقتک ایله … دیده دن اقان یاشمی سلدک
دستمی تکرار طوطوب ای کرار … بن سکا اقرار ویر دیکم بیلدک
اولقدر تلطیف ایتدیکک تعریف … ایده مم جانا عقلمی چالدک
دستکی طوتدم باشمی آتدم … پایکی اوپدم یولمه صالدک
جانمی تندن ایریلور ایکن … اتشه بن کوردم آنده سن قالدک
ای بنم پیرم بو یله تقدیرم … تیغ فرقتله سینه می دلدک

مرع چون ماهی ایلیوب آهی

بجمیا بحر عشقه می طالدک

بنی وعد وصالکله شهم حقا اناندیردک — نهایت ایمیوب عهده وفاجاندن اوصاندردک
وصالک بزمنه دعوت ایدوب برشب بنی قی — لبکدن بوسه وباده ویروبده می اوطاندردک
فراش غده وبیت الحزنده خواب فرقتده — یاطرکن ناکهان برشب بنی خوابدن اویاندردک
اودمده عقلمی یغمالدی زلف پریشانک — بتر مجنون کبی جانا بکا چوق طاغ طولاندردک
نصل بر فتنهٔ اخرزمانسن سن بم عشقم — صوقوب پرماغنی باشدن باش شوبله بولاندردک
طاقوب گردانمه زلفک بنی چاهشوده گزدیردک — بنم بو برغلامدر دیوب اطرافی قاندیردک
غرورله حسنکه مصر فراقه یوسف آساسن — دوشوب یعقوب کبی چشمم بنم قانه بویاندردک
بنی بیمار ایدوب درد فراقکله شهم برگون — کلوبده صورمدک حالم درونم یاره یاندردک
که پرهیز اولدیغم رعنا بیلورکن خسته حالمده — کلوب سفتالولر وعد ایلیوب آغزم صولاندردک

نه حسن وآنه مالکسن که گوسترد کجه خوب رویک
بکا بحجی سکبی جانا مه تابانی آندیردک

مارجان آزرده دررسکده هر برمولرک — کرپکک تیر قضا درهم کمان ابرولرک
دلبرا سودای عشقک باده هجرک بنی — مست وبیهوش ایلدی هم زلف عنبر بولرک
حسن لیلا به جمالک ای پری مرآت ایدوب — باغلدک گردانمه مجنون کبی گیسولرک
واله وحیران ایدر عاشقی برافسون ایله — اویله بر سحار کامل غمزهٔ جادولرک
فتنهٔ اخرزمان سنسن محقق ای صنم — عقلمی نهب ایلدی کوردیدهٔ آهولرک
دمبدم کلزار فرقتده فغان وزار ایله — ایمه ده گریان ونالان آه بنی کلرولرک
ملک اسلامه طاغلمش لشکر کفار کبی — غارت ایمان ایدرلر خاللر هندولرک
قامت موزوننه سجده ایدر طوباسنک — هشت جناتی معطر درفرشته خولرک

آسمان عشق ایچنده بدر اولوب حسنک شها
بحجی یه سرکشته ایتمش شیوهٔ دلجولرک

طوپ آهم ییقدی بوشب بابنی میخانه نک — لیک یاپدی خاطر ویرانی رندانه نک
شوق وشادیدن دخی تا بسحر رقص ایلیوب — باصدی پایه زمینه ساقی پیمانه نک
ایتمه تعییب ای صوفی مست مدام اولدیغمی — اشبو حالت حالیدر اوکوزلری مستانه نک

توتیا در خاکپای میفروشش اعمالرده
آستانی اولدی بالیم بزم میخانه نك

کرکناه ایسه ده معذورم پرستش ایلرم
او مصور پیکره دربانیم بتخانه نك

سوء اعمالی یازلمش ای کراماً کاتبین
محو اولوبدر دفتر اعمالی چون دیوانه نك

راز عشقی فاش ایدن ظاهرده عاشقدر ولی
زلف یاردن بشقه اغزین صورکیم آچمش شانه نك

اولمدك بوس لب ساقی یه مظهر نجمیا
یاری بوس ایله دمادم آغزینی پیمانه نك

دلبرا رفع نقاب ایتمك دیلرسن ایله گل
جسمی یاقوب کباب ایتمك دیلرسن ایله گل

طاغیدوب کیسوی مشکینك بنم عقلم کبی
مبتلاکی بی حجاب ایتمك دیلرسن ایله گل

قوس ابروا ایچره مژکان تیرینی اخفا ایدوب
ناکهان سینه‌م خراب ایتمك دیلرسن ایله گل

سن بنی بزم وصالکدن جدا قلدك سها
اشکمك رنکك شراب ایتمك دیلرسن ایله گل

دار فرقتده بنی سن بویله سرکردان قلوب
راه عشقکده تراب ایتمك دیلرسن ایله گل

آتش حسرتله احراق ایلدك جان و تنم
بوندن افزونتر عذاب ایتمك دیلرسن ایله گل

اولمشم عهدکده ثابت هر جفایه راضیم
هر نه یوزدن که عقاب ایتمك دیلرسن ایله گل

مسکن عشقك دل ویرانم اولدی ای صنم
کنت کنزه فتح باب ایتمك دیلرسن ایله گل

سرو قدك وش سهیم راه عشقکده سنك
گل بنی اهل صواب ایتمك دیلرسن ایله گل

صورت آدمده نجمی کوردی حق صورت سنی
ای نه حاجت انتقاب ایتمك دیلرسن ایله گل

نار فراقه یاندی دل ایله بو درده چاره گل
داغ دردم اشته کور سینه‌م ایچنده یاره گل

صبر و قراری غمك ایلدی غارت ای صنم
جور و جفالر کله دل اولدی خراب عماره گل

لشکر هجرك اوسته چکدی غمك شهابیم
ایله مدد بو عرصه ده بو دل بیچاره گل

آتش فرقتك بنی یاقدی بتون کل ایلدی
شانکه دشمن ای پری یاقمه بنی بو ناره گل

تشنه دلم وصالکه هجر فراقه سن بنی
آهلرك ایچون آغلاك چك بنی بر کناره گل

بندن ایراغ اولوبده سن قلمه عدولری بکام
بغریمی اول عدولرك ایتمکه پاره پاره گل

دوشندم ایاغك الته شویله که خاکسار اولوب
طوت المی عنایت ایت ال بنی در کناره گل

حفظ ایدرم کوکلده بن مهریکی شویله جان
اشته بو راز فرقتك ایتمه دن آشکاره گل

آه و فغان ایدر هنوز باغ فراق ایچنده گور    دام وصاله بند ایدوب مرغ دل شکاره گل

روح مصور اولدیغک اول صنمک یقین ایله
بیلدک اگرچه تجمیا دوشمه بو آه و زاره گل

طالب ایسک بو لمعهٔ دلداری سن    طشره باقمه دلده دراو دلده بول
قلب صافک ایچنده گوزله یاری سن    طشره باقمه دلده دراو دلده بول

سنده در چون هر صفات ازلهانی
تا نه یوزدن فیض اولور گوزله انی

حقی بیلمکسه مرادک بیل سنی    طشره باقمه دلده دراو دلده بول
دلده در چون کنز مخفی برقرار    دلده در چون کعبهٔ پروردکار

دلده در اسرار مولا هر نه وار
طشره باقمه دلده دراو دلده بول

غفلتی ترک ایدوب آگاه اوله گور    سن تحت رمزینه یول بوله گور
جنت وطا هو حشری بوله گور    طشره باقمه دلده دراو دلده بول

صور و حشر احوالن اقرار ایله سن
مرجعک خار ایتمه گلزار ایله سن

طفل قلبی بونده بیدار ایله سن    طشره باقمه دلده دراو دلده بول
تارک صورت اولوب معنایه بول    بحر ذات ایچره طالوب مستغرق اول

تجمیا توحید یزدان ایله طول
طشره باقمه دلده دراو دلده بول

گریهٔ حسرتله جانا دیده پرخون اولدی گل    اشک چشم ماه جاری نیل و جیحون اولدی گل
چون ازل پیوسته ایدم فضل حقدن وصلکه    باعث فرقت دلا تقدیر بیچون اولدی گل
عنبرین زلفک پریشان قلدی بن بیچاره یی    بودروم آتش فرقتله مشحون اولدی گل
ای پری پیکر نهاندر گرچه باکه صورتک    گورمکه نقش خیالک دیده گردون اولدی گل
نار هجرک آه بنی احراق ایدوب دردمندم    نا امید اولدم حیاته حال دگرگون اولدی گل
عقلم و فکر و طاعت و اذکار و شکرم جان و باش    جرعهٔ لعل لبکچون جمله مرهون اولدی گل

| | |
|---|---|
| غم دكل احوال عاشق كرچه اى ليلا سكا | لاكن اول مجنون عشقه صورته مجنون اولدى كل |

اولمش آشفته دخى رسواى خلق عشقكله جوش
افتخار ايلر بو بجنى يعنى مطعون اولدى كل

| | |
|---|---|
| نازنينم نازلى يارم تازه كل نازايله كل | بلبل آشنا نغمه ساز آوازه كل نازايله كل |
| نوبهار ايا ميدر كللر آچلدى باغچه ده | سنده آچل اى غنچه تمام تازه كل نازايله كل |
| كلشن حسنكده اى شوخ عندليبم عندليب | هر سحر بن بلبل دمسازه كل نازايله كل |
| افتراقك كرچه بكا غم دكل اغيارى سن | آشنا ايتمه بو پنهان رازه كل نازايله كل |
| تنك ايراغ اولمه كوزمدن جور ايدرسن ايت ... | راضيم باش اوزره سنك اندازه كل نازايله كل |

شيوه بجش ايدركه معشوق لازتار عشقى عاشقك
دمبدم بجى به مهر و تازه كل نازايله كل

| | |
|---|---|
| راه عشقده چون بكا عشقك دليل | اوله لى اى جان من شوخ جميل |
| آشنا بو لده چشمه دو چشمى | قلدم اجرا فى سبيل الله سبيل |
| دعوت ايتمه مست عشقى جنته | ايچه مز انلر رحيق سلسبيل |
| شمع عشقك قلمه اطفا حشره دك | چونكه جانم اولدى اول شمعه فتيل |
| بى دوا بر درده اولدم مبتلا | بو وجودم اول سبب ندر عليل |
| نحو و صرفه صغمدى بو درس عشق | بو جهتدن زاهد ايلر قال وقيل |
| ايتمه استغنا بنى اولدر مكه | بى سما ركن تيغ هجر كله قتيل |

اولدى پيدا فرقتكدن نار عشق
دوشدى بجى اكه مانند خليل

| | |
|---|---|
| بنم اهل ملامت اولديغم بيلمز ميسن اى دل | دخى اهل خرابات اولديغم بيلمز ميسن اى دل |
| بيلورسن بن هواى عشقله آشفته يم حالا | غريق بحر ذلت اولديغم بيلمز ميسن اى دل |
| تجسس ايلمه اطواريمى بندن فراغت قل | اسير هجر و حيرت اولديغم بيلمز ميسن اى دل |
| جهانك راحت و ذوقى باشمده بر بلا دائم | رفيق درد و محنت اولديغم بيلمز ميسن اى دل |
| فراغت ايليوب صحت كبى دولتدن عالمده | بنم نار غم موت اولديغم بيلمز ميسن اى دل |
| بنى آه طالع بزم وصالدن ايلدى مهجور | مقيم كنج فرقت اولديغم بيلمز ميسن اى دل |

بو دهر دونك عز وجاهی نزدمده بتون لاشی
بنم منفور رفعت اولدیغم بیلمزمیسن ای دل

مدام میخانهٔ عشقده اسیر وبندهٔ ساقی
شراب عشقله مست اولدیغم بیلمزمیسن ای دل

هوای عشقله دیوانه مشرب لاابالیم
گرفتار محبت اولدیغم بیلمزمیسن ای دل

رفیقم مونسم غمدر نشاط ونشئه بیگانه‌یم
ندیمم آه وحسرت اولدیغم بیلمزمیسن ای دل

بنم نجمی وش ابنای سبیله شمع چراغ هر شب
بو یولده دفع ظلمت اولدیغم بیلمزمیسن ای دل

سنك بن جای حاجات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك بن مرکز فوز وسلامت همره عشقده
کهی قهر وکهی لطفك ظهوری جمله سندندر
فصاحت باغنك سن بلبلیسن نغمه سازی هم
جمالکله جلالکدن سرور وغم اولور پیدا
عصای موسیٔ عمران کهی دریای اعدا سن
کهی درد وکهی درمان کهی موت وکهی حیوان
کهی ایجاد وکهی اعدام کهی افساد کهی الهام
سن اول قوسین کبی ماهی سماده شوق وشقّ ایتدی
حیات جاودانیدن مراد عرض جمالکدر
جمادات ودرختانی کتوردك نطقه نطقکله
ظهور ایتمه جلالك سر بسر ویران اولور عالم
همه در کعبه وبتخانه ودر دیر ودر مسجد
که سنسن گوسترن هر صورت ونقش وخیالاتی
ایررمقصود دینه سندن اولوالابصار اولانلر
سکا واصل اولانلر ملك وصالی فتح وضبط ایتدی
که سنسن کشور وصلت شهنشاهی وخاقانی
سنی نقصان صفتلردن ابدی تنزیه وتقدیس
شریعتده طریقتده سنك راه حقیقتده

همیشه مظهر ذات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
زهی واضح اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك صاحب نظامات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك معجز مقالات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
که اباد وخرابات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
دخی طور مناجات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
کهی سم که مداوات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سکا بونلر مضافات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك صاحب بشارات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
جلالك قهر وآفات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك صاحب کرامات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
جمالکدن عمارت اولدیغك بیلمزمیم ای دل
زهی معبود که لات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
که جمله صوره مرآت اولدیغك بیلمزمیم ای دل
که بادیٔ فیوضات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
سنك صاحب فتوحات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
دخی سردار غزات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
دیدم صاحب کمالات اولدیغك بیلمزمیم ای دل
زهی صاحب مقامات اولدیغك بیلمزمیم ای دل

سنک وصلکدن اوزکه مغفرت اولمز بو عالمده
بکا وصلک مباحات اولدیغک بیلمز میم ای دل

نکاه لطفکه دلبسته یم غیری مرادم یوق
نکاهک خوش مکافات اولدیغک بیلمز میم ای دل

بهشت و حوری و رضوان شراب و کوثر و غلمان
وصالکدن عبارت اولدیغک بیلمز میم ای دل

دخی دوزخ دخی زقوم عذاب و آتش و اغلال
دخی بر دو حرارات اولدیغک بیلمز میم ای دل

که سندن غیری یه میل و محبت قالمدی بنده
بو عالم هپ خیالات اولدیغک بیلمز میم ای دل

کهی نحس و کهی سعده دوشوب دوران ایدر نجمی
بو دورک بن نه حالات اولدیغک بیلمز میم ای دل

ای مرغ دل ای مرغ دل وقت سحر فریاده کل
ملک وصال ایچینده که بو باغچه آباده کل

دامه دوشورمش کورسنی بو دانهٔ فانی بو کون
ایتمش دخی حبس قفس سن کندیکی آزاده کل

اولوب حریص ایتدک طمع بر دانه یی کورویده سن
مثلی دکلمی کوردیگک دنیاده هر زیاده کل

بو روضهٔ فانیده چون بی تن کله بو قدر ثبات
ور دبقائی بوله سن تا روضهٔ اقصاده کل

ای تیشهٔ فرقت ایله کوه وصالی دلمه دن
یار ایلنه یول بولمدی عبرتله باق فرهاده کل

مجنون صفت اولمز ایسه عاشق وصاله ایرمز
کورنه یازلمش دکله هم افسانهٔ لیلاده کل

کوه وصالدن مقصدم جسم کثیف ایمش بله
هم تیشه نک تفسیر بدر ذکر مدام ارشاده کل

حبس قفس تن طلکیدر مرغ دل اکله همان
تخلیصنه بر چاره بول سرعت ایله دنیاده کل

درد فناده کجمیا بوی فراقی نیتملی
بوی وصالی طویه لم کل باغچه عقباده کل

طوغوب اول شمس رسالت عرشه باصنجه قدم
عالمی نور نبوت ایلدی تنویر هم

اوردیلر کوس بشارت آسمانده هپ ملک
نه فلک رقص ایتمه ده الآن انکچون دمبدم

عدل ایله احکام شرعی رحم و شفقت منبعی
صاحب الکونین او در هم پادشاه دی حشم

کوکب و خورشید و ماه نورندن اولدی پر ضیا
جود علمیله بیلندی بی شک اسرار قلم

یاره دلمزدی دو عالم یاره دلمایدی کر
وارلغندن یاره دلدی دنیه عقبا لاجرم

مرحبا یا صاحب المعراج شفیع المذنبین
مرحبا ای روح عالم مرحبا تاج امم

حق سنی عالملره رحمت کناهکاره شفیع
قلدی ارسال محمدیجدا ای رسول محترم

کر شفاعت ایتمایدیک ذره نجمی قولکه

فالورایدی تا ابد حسرتده لاشك لاجرم

راز عشقی فاش ایدردم یار ایله خوش اولمسم
حفظ اولنمزدی دلم دلدار ایله خوش اولمسم

یانار ایکن شمع عشقه بی صدا پروانه وش
ناله وافغان ایدردم نار ایله خوش اولمسم

وصلت جانان ایچون بلبل کبی هر فصل گل
آه و فریاد ایلر ایدم خار ایله خوش اولمسم

ترك ایدوب فرقت آیینی کم کیدردم مطلقا
کشور وصله ذلا اغیار ایله خوش اولمسم

یار رقیبلر جور و جفالر زاهدا هر دم بكا
کم انا الحق دیمز ایدم دار ایله خوش اولمسم

عشقه اقرار ایتمز ایدم بنده زاهد سن کبی
تا الست بزمنده کی اقرار ایله خوش اولمسم

بن گدایم ظاهرا انجق غنی یم باطنا
کنز مخفی بولمز ایدم مار ایله خوش اولمسم

فاش ایدردم سر حقی مست و خاموش اولمسم
باده عشقی ایچوب بن آه که سرخوش اولمسم

زهدیمی ترك ایلیوب فرمانبر پیر مغان
اولمز ایدم صوفیا کر اویله می نوش اولمسم

ایتمابیدم سجده کر بن قاشقی سینه دوشوب
آیره مزدم هیچ او ادنایه منقوش اولمسم

نزد حقده یا قبول اولورمی ایدم ای اخی
ایرمیوب بن لامکانه خانه بردوش اولمسم

هیچ فدا ایلرمی ایدم جانمی جانان ایچون
سلطان ابراهیم کبی بن ژنده پوش اولمسم

بنده ایلردم جهانده عابد و زاهد کبی
انجمیا تحصیل شهرت کرچه بیهوش اولمسم

ای یار سنك اول قدیکی طوبایه دکشمم
وصلك باغنی روضهٔ علیایه دکشمم

هم لعل لبك باده سنك جرعه سنی بن
زمزم نه اوله کوثر اعلایه دکشمم

خاك قدمك چشممه کحل البصر اولدی
بن مرهم لقانی توتیایه دکشمم

ذکرم دخی فکرم همه یار کیجه و کوندز
بر آن آنی ذکر ایتمکی تقوایه دکشمم

داربنده شها مقصد عاشق سن ایمشسن
حب الوطنی جنت ماوایه دکشمم

چون حج ایدرم بیت وصالکده سنك یار
وصلت اوینی کعبهٔ علیایه دکشمم

زاهد دکلم میل ایده یم شهرت و شانه
انجم شرفم دولت دارایه دکشمم

عنبر صاچك بیك پاره سن یارده جهانه ویرهم
چون بوی وحدت آنده دراجی زبانه ویرهم

عهد و امانتدر بکا سودای عینک ای صنم
عین الیقین اسرارینی شک کمانه ویره‌مم

اول مدعی ویر دیر بکا فردا یه بوکون وقتنکی
بن بو وصالک ساعتنک یوز بیک زمانه ویره‌مم

کوی وصالکده وطن طوتدی بوجان حب الوطن
اشته بو در بوسکنی جمله جهانه ویره‌مم

چون ماسوادر عارفه حب جنان بی اشتباه
اکاه ایکن بو رازه بن کندم زیانه ویره‌مم

بیلدم یقین اول غنچه نک غنچه فمی اچیلدیغک
علم الیقیننک سرینی ظن نهانه ویره‌مم

کیمدر قلان تشبیه انک سرو روانه قامتنک
بن قد طوبامی دلا سرو روانه ویره‌مم

نه رزق و ریادن زاهدا عشق مجازی خوبدر
بن عشقله آلوده‌یم عمرم بهانه ویره‌مم

وحی خداچون نجمیا نطق دربارم بنم
ظن ایتمه بی قیمت انی کم رایکانه ویره‌مم

بزم عشقکده سنک بن چونکه مخمور اولمشم
تا قیامت انک ایچون مست و مخمور اولمشم

خرقه‌پوشم رند قلاشم ولی ظاهرده بن
روح قدسم باطنا بن وحیه مأمور اولمشم

عالم فانیده کرچه صورت آدمده‌یم
لیک حیات آدمم باطنده مستور اولمشم

دیده حق بین اولا یدی زاهدا عماده کر
کوررایدی اول بنی سر تا قدم نور اولمشم

بن نفخت فیه من روحی خطابک اوقودم
ذاکرم هم کندیمی کندمده مذکور اولمشم

زنده قلدی جمله مخلوقی حیاتم جاودان
نجمیا هر دیلده بن محمود و مشکور اولمشم

عشقله چون بلبلم نالان کلستان استرم
استم عالمده نه نه ور دخنده‌ان استرم

ذره جه عشق اولمسه آرام و راحت بوله‌مم
همدم اولسون عشق ایله آنی هجران استرم

پروبالم جسم و جانم شمع عشقه یاندیروب
عشقه بن پروانه‌یم شمع شبستان استرم

نعمت دنیا حرام اولسون بکا الا که عشق
روزی قل یاربی الحق عشق جانان استرم

ویرمه یارب ملکی هم حکم سلیمانی بکا
حزن یعقوبی عطا قل اشکم عمان استرم

الامان یا مصطفی یا شاه کونین اصفیا
بینوایم بابنه یوز طوتدم احسان استرم

ای طبیب وای شفیع دردمند و عاجزان
خاکپایکدن سنک بن دردمه درمان استرم

یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سنکچون ترک جان ایتسم سزا
عید وصلکده قولک نجمی یه قربان استرم

یار سنك كیسوی عنبر بویینه پابسته یم
یاندیغم نار فراقه غم دكل نیچون بكا
كاه شفایاب اولورم تیمار وصلكله دلا
دور ایسه م بیت جمالكدن نه غم در دلبرا
دردسر ویرمه بكا كل عندلیبا وقت كل

بو ویرر باغ وصالكدن چو بر كل دسته یم
بیلیرمكه وصل یاره عاقبت شایسته یم
كاه بن درد و غم فرقتله ای دل خسته یم
یقینیمسن تا بكا هم بن سكا پیوسته یم
كلشن عشق ایچره بن بر غنچهٔ نورسته یم

خار حسرتله دروغم نجه‌یا پر خون ایكن
اسشته بن فریاد بلبلدن خمی وارسته یم

بن سنك عشقكله جانا هر كیجه پروانه یم
رشتهٔ عمرم دمادم كسمه ده مقراض غم
مژده ویردم عقلمی پیك وصاله بو كیجه
كوی وصالكدن سنك بن عشقه مأوا بولدم
كور دیكم كوندیز و مرآت دلده صورتك
بزم عشقه دعوت ایتمش چون بنی اول مه‌وش

شمعهٔ رخساریكه باشدن ایاغه یانه یم
مجلس هجر كده تا كه شمعهٔ سوزانه یم
كل مسلسل زلفكه باغله بنی دیوانه یم
بو سببدن كیجه كوندز ساكن میخانه یم
ای صنم كور حالمی بن خادم بتخانه یم
اسشته كلدم ساقیا بن طالب پیمانه یم

خرمن وصلندن آندی او بنی باد فراق
اسباب هجره دوشمش نجه‌یا بر دانه یم

ای كوكل ملك فناده نیجه محنت چكه لم
ترك ایدوب غیر یره بو ملك فانی یه همان
باغ عمر بونده محصول جملهٔ محنت اولور
سوكه لم باغ فنادن بو حیاتك شجرك
رشتهٔ عمری دولاشدیروق تلاش هجر ایله
اوره لم پیراهن جسمه عدم مقراضنی
پاره پاره اولمدی كرچه هنوز تن جامه سی
عید وصلت پك یقینده راسكی اثوابی اطو
راه عشقده تشنكان حسرتی سیراب ایچون

نیجه یه دك كوز مژدن خون حسرت دوكه لم
عزم ایدوب ملك وصاله بیت یاره چوكه لم
باغ وصله كیده لم تا تخم نشأت اكه لم
كوتوروب باغ بقایه ایله همت دیكه لم
اكله لم انی بیانه خیط وصلت بوكه لم
بیچه لم جامهٔ وصلی ایله سرعت دیكه لم
هرچه باد آباد انی كل ایله غیرت سوكه لم
سوزن عشق ایله جانا بكا خلعت دیكه لم
سلسبیل چشمه‌دن آب وصلت دوكه لم

شب ظلمتده بروج وصلتی تسخیر ایچون

طوپ آه و نجمیا شمشیر غیرت چکه لم

نور وجهک بحث ایدر والشمس که چه ذکرم — زلفنک تفسیر ایدر واللیل جانا لاجرم
اشبو دعوایه گواهم والضحی هم طا و ها — حق سنک لولاک ایله بیوردی شانکه ای محترم
ویرمسیدی کر خدا علم لدنی ذاتکه — خلق اولنمقمی کرکدی عرش ایله لوح و قلم
سن حبیب کبریاسن خاتم المرسل دخی — بجره قلدی کلدیکک شب عالمه بیت الحرم
چرخ گردون رقصه کیردی قصر حور زینتلنوب — اول گیجه دار العروسه دوندی فردوس ارم
سن شفیعن مولدک اثباته نصب اولدی او شب — شرق و غربه ایکیسی بیت اوزره برده اوچ علم
منهدم اولدی محقق اول گیجه بتخانه لر — قالدی لیسن باقی بولردن یالکز بیت الحرم
شعله ویردی نور وجهک شمس و ماه و کوکبه — ذره نک ویرلن ضیا طانقلغه نجمی بنم

خاکپای شفقتکدن اولمسیدی بهره مند
محو اولوردی بی ضیا نجمی قولک ای ذی کرم

امرینه یارک رضادن غیری نم واردرم — ایتسه ده صدپاره تیغ هجر ایله جان و تنم
غمزهٔ خونریزینک مقتولیم ای فتنه کار — یانه دی نار حسرته محو اولدی نعش و کفنم
جوش ایدوب بو سیل اشکم یعقوب تا یوسفا — قلدی برباد و خراب کوراشته بیت الحزنم
ویرمیان جان ایره مز جانانه بن ویردم آنی — چشم جانان قاتلمدر دخی زلفی رسنم
قیرمه باری خاطرم کل طفل بی تمیز کبی — عمرمک واری بنم ای عهد و پیمان شکنم
سینهٔ صدپاره مه طوقنمه ای طوپ فلک — طاشدکل بو یوره کم قلعه درکلدر بدنم

نجمیا عین صدفدن کورنثار ایتدم بو کون
چارسوی افتراقده اشته درّ عدنم

دیمدکمی ترک جان ایت سن بن جان اولهیم — هم کوکل ملکنده شاهم سکا سلطان اولهیم
یوسف آساسن ملاحت تختنه ایله جلوس — بن واروب بیت الحزنده بینه مهمان اولیم
یاقمه کل پیراهن صبرم فراقک ناریله — استرایسک جامهٔ جسمدن عریان اولهیم
عرض دیدار ایتمکی بندن دریغ ایتمک نوله — غالبا مقصودک ای مه زار و کریان اولهیم
سن او طور خار ایله ای کل گلستان ایچره مدام — بلبل آسا بن فراقک ایله نالان اولهیم
غمزهٔ خونریزینی کل قتلمه سوق ایلمه — عید وصلی بکله کلسون سکا قربان اولهیم

بدر رسنکدن نقابی قالدر ای ماه تمام
حسنکه ویردکجه زینت ای عروس دلسنک
منزل وصلکه ایرشمک دیلرم آنک ایچون
آب وصلک قطره سن ایلدک بندن دریغ

بقایم آیینه تک هر کیجه حیران اوله یم
دمبدم مشاطهٔ قدرت نکهبان اوله یم
راه عشقده خاکپایک ایله یکسان اوله یم
بادهٔ هجرکله باری مست و سکران اوله یم

آسمان عشقده ای انجمی عروج ایتسم کرک
نار هجر یار ایله هر کیجه سوزان اوله یم

کل یوزک کلشن ایکن نیلرم کلزاری بن
باغ جمالک کلی لاله ایله سنبلی
پرتو حسنک ایمش عالمی تنویر ایدن
جانمی عشق آتشی ایلدی بریان نیچه
کوی وصالک سنک جنت اعلا ایمش

یارسن بکا یار ایکن نیلرم اغیاری بن
کون یکون اظهار ایکن نیلرم ازهاری بن
بدر کمال وار ایکن نیلرم انواری بن
بویله جه یانار ایکن نیلرم اوناری بن
مسکنم اودار ایکن نیلرم بوداری بن

ترک وقار انجمیا موجب وصلت ایمش
مانعم اول عار ایکن نیلرم بو عاری بن

ای عکمدن کوره هلالم سن مه تابان ایچون
عادت اولمش جان ویررلرکم بهای وصلته
چون جفا درد اما احسانی یارین یارینه
در شهواری دیلرسن دوش محیط عشقه سن
حاصل اولدی چون لبک آب حیات خضره
بادهٔ هجرک ایمش خوناب چشمم ای پری
دوکدی قانم شیوه شیرین لبک کرچه سکا

عید وصلکده بو جانی بسلرم قربان ایچون
ناز و استغنا کرکمز عاشقه بر جان ایچون
بن شکور رم دمبدم سن صاحب الاحسان ایچون
بحر جهله آتمه جانک بی بها مرجان ایچون
وارهمز ظلماته ارتق چشمهٔ حیوان ایچون
اولمسون عشقه کرفتار کمسه لر سن جان ایچون
اوله مز فادر سؤاله کمسه یوز بیک قان ایچون

دردینک درمانی درد در چونکه بیلدک انجمیا
سرّی افشا ایتمه زنهار دردی درمان ایچون

ای خالق کون و مکان امرکله وار اولدی جهان
کتم عدمدن عالمی خلق ایلدک هم آدمی
جبلّه هم ایجاد ایدوب عشقک ایله ارشاد ایدوب

هپ قبضهٔ قدرتده در انس و ملک کبری عیان
تخلکدن احیا ایتدیک قرآن ایله قلدک بیان
عرفان ایله عارفلری اسراره ایتدک ترجمان

کنز نهان اولدیغنی عالمره طولدیغنی
چون نفسنی بیلن دیدک ربینی بیلور دیدک
سن ماسوادن آیریلسک کوکلده عرفان غیرتک
عشقک هواسیله کوکل دردک دواسیله کوکل
سن عاشقک معشوقیسن هم صادقک مقصودیسن

عارف سنی بولدیغنی بیلدم کوکلده بیگمان
عارف بنی بولور دیدک بی اشتباه ای لامکان
دفع ایله بالجمله آله بولسون سنی بو بنده جان
امراض نادانلدن رها بولسون دخی امن و امان
هم عارفک معروفیسن جمله مکانده بی نشان

بو اون سکز بیک عالمی تحریک ایدن سنسن همی
اولمش بو رازک محرمی نجمی قولک ای جانده جان

کل ای دردلی کوکل درمان ارارسن بول طبیبم
بنی صوفی نابینا نیجه کورسون بو عالمده
خفیسم بی نشانم بن مکاندن لامکانم بن
کرک آفاقی کرک عقبا کرک ارض کرک بالا
یرادلدی بو اشیالر نیچون هم بو عالملر
بنم حکمده در دوران بنم المده در چوکان

دوایم درد و امراضه بولور کیمه نصیبم بن
نیچونکه صونرنا اکا رقیبم بن رقیبم بن
بینه جامع مساجدده امام و هم خطیبم بن
بنمدر جنت المأوی صونولرکه غریبم بن
نیجه مختار و موسالر کبی حقه حبیبم بن
بنم بو جانده جانان محقق بیل مجیبم بن

کهی وردم بو تنلرده کهی درمانم هر دردده
کهی غضبان کهی عادل کهی نجمی نجیبم بن

دل اومارسن وصلت دلداری سن دیوانه‌سن
همدم ایدک یار ایله بزم الستده دل ولی
یار ایله کرچک خلیل اولمق دیلرسن ای کوکل
کم کرکمز زلفی چوکان یار ایله بازی عشق
کنج اسرار جوهرین صرف ایلدک عارفلره

طوغله نم شمع فراقه یانمغه پروانه‌سن
مسکن فرقتده شمدی صورنا بیگانه‌سن
شرط اولدی بولمش که نار عشقه یانه‌سن
عرصهٔ عشق ایچره ای دل چونکه بن پروانه‌سن
آشته بن کنز حقایق نقدینه ویرانه‌سن

می ایله میخانه‌ده اوکرندک عشقک علمنی
نجمیا آنک ایچون ساکن میخانه‌سن

شوق عشقک یاقدی جانم ای جوانم قنده‌سن
بغریمی پرخون ایدن تیر فراقکدر سنک
خار حسرت بو وجودم آشته مجروح ایلدی

نور چشمم الده وارم جانده جانم قنده‌سن
لبلری وحدت شرابی ارغوانم قنده‌سن
کوزلری نرکس حبیب و کلفدانم قنده‌سن

غارت ایتدی صبرمی عشقڭ قرارم قالمدی
ای بنم صبر و قرارم محشر بانم فتنه‌ده سن

سینه‌می قلدی سپر شوقڭ ملامت تیرینه
کیرپکی تیر قضا قاشی کمانم فتنه‌ده سن

پر آچوب شمع جمالڭ شمعنه پروانه وش
یا نه رق لیل و نهار محو اولدی قانم فتنه‌ده سن

اشتیاق ایلر کوکل زلف و عذارڭ بوییی
ای صاچی مشک خطا عنبر فشانم فتنه‌ده سن

فیض عشقڭدن بولور بنجی حیات جاودان
ای بنم حی ابد روح روانم فتنه‌ده سن

دردلی کوکل درمان اودار ای درده لقمان نرده سن
جان ایچره جانانم بنم هر درده درمان نرده سن

دوشدم خمارڭ تابنه بن باده وصلڭدن آه
یانمدم فراقڭ نارینه ساقی رندان نرده سن

خوناب ایله آلوده در طوبا بیوک شوقڭدن آه
بو کوزلرم هم جیکرم جسمده بریان نرده سن

اقلیم حسنڭ خسروی ای ساقی صهبای عشق
سیراب قل بن تشنه‌یم ای آب حیوان نرده سن

زلف کمندڭ بو بنیمه طاقدی وفاسی یوق فلک
مجنون اولوب صحراره دوشدم پریشان نرده سن

خار فراقڭ سینه‌می ای غنچه فم دلدی بنم
طولدی درونم پیکان غنچه کبی قان نرده سن

ای نور عینم بن سنڭ مشتاقنم ازجان و دل
رضوان و حوریلر دخی حسنڭده حیران نرده سن

کیسوی عنبر بو بینه بنجی سنڭ دلبسته در
لازم دکل ارتق اکا زنجیر و زندان نرده سن

امان جانا بنی قورتار بتر حسرت عذابندن
وصاله ایر کوروب ساقی ایچر وصلت شرابندن

فراقڭ نارینه یاندم ترحم ایله کل ارتق
چیقار افلاکه فریادم بو فرقت اضطرابندن

قلامی کوزلرم اعما بو کنج غمده ای دلبر
کشاد ایت دیده جانی اویاندر غفلت خوابندن

طلوع ایت آفتاب آسا سمای دلده کل برکون
رها بولسون دل و جانم بتر ظلمت سحابندن

آچیلوب چشمم ای ماهم جمالڭ کوره ای شاهم
خلاص ایله بو بنجی بی امانیت حجابندن

ای باده غفلتدن بیهوش و مست و سکران
من عرفڭ رمزینی قلمه دعوای برهان

جاهل و نادان قلوب نفسنی بیلمز ایسن
فتنه‌ده بیلورسن حقی کزمه سفیل و حیران

مکتب عشق ایچره کل من عرف نفسه
درسنی آل خواجه‌دن تا ابد اولمه نادان

هر نه مراد ایدرسن حاصل اولور عاقبت
آنی مراد ایله که اولمیه اسمی عصیان

اعمال صالح قزان ترک ایله سیئآتی
خوشنود اوله لر سندن هم رسول وهم رحمان

حیاتک وقتنی هبایه صرف ایلمه
صرف حیات ایلیان صکره اولور پشیمان

فانی جهاندن اکر وفا امول ایدرسن
بیهوده در بو امل صکره کوررسن زیان

کبر وبعض صفاتک باقی آندن هم خلاص اول
فرقهٔ ناجیه دندر بو صفاتی یقالن

جان ویرمینجه کیشی جانان اله کیرمی
ویر جانی جاناکه کیرسون الکه جانان

سجده قل ای آدمه دیوه مطیع اولمه سن
امر خدایه اویان اولمدی دیو وشیطان

خضره مقارن اولوب کسوه دیوی چیقار
علم لدن اوکرنوب ایچه سن آب حیوان

عالم فانی یه کل اولمه عبد بجمیا
ملک بقاده چونکه اولدک امیر وسلطان

آشیانک روضهٔ اقدس ایکن ای مرغ جان
یانیچون ترک ایلدک اول آشیانی قل بیان

دانهٔ دام فراقه الدانوبده دامه بن
دوشدم ای واه آنده کارم دمبدم آه وفغان

چونکه سن بر مرغ زیرک طایر بالا ایدک
یاندن ایندک طمع بردانه یه بولدک زیان

بوی زلف وخال جانانم دماغه ایرشوب
کتدی عقلم مست وبیهوش اولدم اولدم بیکمان

دام تقدیری طاقلدی بوینمه آه بیلیم
عاقبت صیاد فتنه کارک اول دمدر همان

قید وبند ایله بنی اول ایلدی حبس قفس
قدرتم یوق که شکست ایده م بو بندی ناکهان

عیش وزرقده قصوریوق شاکرم بن واقعا
لیکن اول حب الوطندن اضطرابم جاودان

بوله دوشرسه زمینه دامه دوشدیکم کبی
پاره لنسه شو قفس آزاده اولسه تا بو جان

کردش چرخک قراری یوق تأسف ایلمه
صابر اول ممکن مراده ایرمک ای دل برزمان

قالمدی صبره قرارم بو قفسده بجمیا
ذکر وفکرم روز وشب اول آشیاندر آشیان

راه عشقده باش قویوب بن خاکسار اولدم بوکون
تاب وطاقت قالمدی تنده نزار اولدم بوکون

لطف ورحم ایدوب قدومن باصدی جانان باشمه
پابهنه یوزلر سوروبده کامکار اولدم بوکون

صوردی بو مسکین وناچار کیمدیو بیک نازیله
اولمدم قادر جوابه شرمسار اولدم بوکون

بوی وصلت رهبر اولدی رهرو عشقم چو بن
کتدی الدن اختیارم بی قرار اولدم بوکون

بولمدی غایت هنوز تا بو منازل نیلیم
آه که عطش عشقله بیتاب وزار اولدم بوکون

چشمهٔ مقصوده جاناسن ایرشدیردک بنی | دفع عطشش ایتدم لبکدن نوش دارا اولدم بوگون
دستگیرم چونکه سنسن غم دکل شهد نکرو | منزله ایرسم کرکدر شهسوار اولدم بوگون

قوهٔ قدسیهٔ حیدر ایله بن نجیب
فخر عالم احمد مختاره یار اولدم بوگون

بزم یارده لبکدم باش اول می گلفامه بن | منظر مدروجه دلبر باقمم هرگز جامه بن
باشمی سودایه آلدی زلف عنبر بولرک | ظلمت هجر کله دوشدم آه خیال خامه بن
مزرع حسنکده بر دانه کوروب ایتدم طمع | کور مهیوب زلف کمندک کندم آلدم دامه بن
که طلبکار وصالدرکه حریص افتراق | سوز قبول ایتمز نه دیسم بو دل ناکامه بن
ایلمش باب السلامی کندینه بیت الحزن | لیلهٔ ظلمتده کوکلم وارمدن تا شامه بن
هم رفیق غم بنی هم همدم فرقت ایدر | نیلدم عمرده بیلم بخت نافرجامه بن
سنک خاتم وش قرار بو سینه می حکاک فلک | هر نه دم دوشر ایسم تحصیل عزو نامه بن
هر سحر باد نسیم ایلر پیامم یاره عرض | یوق بو یوزدن حاجت ای دل یازمغه بر نامه بن
دور اولور حقدن تماشات ایلیان بو خلق الله | بو جهتدن یوف دیدم هر سال وماه ایامه بن

سوزلرک خلقی سنک ای نجمی شیرین کام ایدر
یازرم اشعاریمی دستمده دائم خامه بن

مبتلای عشق اولنلر نیجه بیتاب اولمسون | ویره دیکک می ساقیا چشممده خوناب اولمسون
ایلدم باران هجره دیده می میزاب بن | یوق بأس بیت الحزن سطحنده میزاب اولمسون
آه تلاطم ایلدکجه آب دیده م یم کبی | بحر احمرده نه حاجت سویله خیزاب اولمسون
ضایع اولدی یوسفم بیت الحزندر مسکنم | اشک چشم یعقوب آسا نیجه سیلاب اولمسون
ستر ایدر نور جمالک دلبر از لف سیاه | ظلم ایدوب بر شب بکا آه دیرکه مهتاب اولمسون
فلک جسمم قاره یه دوشردی آه باد فراق | صاقنوب بحر وصالده غرق گرداب اولمسون
سجده کاهم جامع حسنکدر ای دلبر سنک | غم دکل سائر مساجد ایچره محراب اولمسون

تار حسرت صاچرم آغزمدن هر شب کورجک
دیمه ای مه بو شرار ای نجمی شب تاب اولمسون

زهی بخت بقادرکه سنک مستاقنم مهرو | کور نجه حسن ورخسارک کیدر دلدن غم و غیغو

کلورمی عالمه اصلا سکا مانند عجب دلبر
ملك خصلت پری صورت شکرگفتار وگلگون رو

چو بیلدم یوق امیش کفوك دوعالمده سنك ایکی یار
سما وکوکب وافلاك جمالیکه دونر قارشو

نیچون ای فتنهٔ آخر زمانسن دامه کلمزسن
نه مشکلدر بو وادیده سنی صید ایتمك ای آهو

دیدم باد صبایه ویرمه کل زلف پریشانك
یایلماسون جهان ایچره بو کیسودن او عنبر بو

اوتانور بوی زلفکدن سنك مشك ختن تا چا
صبایه ویره‌لی صاچك معطر اولدی ره کوسو

بنی آماج ایدوب قرشو آتارسن تیر مژکانك
بو سینه‌م رخنه‌دار اولدی یتر آرتق کمان ابرو

اکا مشتاق اولان باشلر بتون غوغایه دوشمشلر
چو نجمی صحن وجهکده صاییلمز لشکر هندو

طبع حسنکدن شکایت دکل ای یار ملك خو
بو سهی قدمی پای ایلیان انجق ابرو

تا قیامت راضی وخشنودم اما سندن
بنی سودایه دوشردی نیده‌یم آه که او گیسو

نای وطنبور وکمان خوب مطرب ورقاص ایله
مجلسه ویرسه طرب بو کیجه فریاد سبو

شوق وشادندن پیاپی صونه‌رق صهبا یره
صبحه دك ساقی رندان قومسه هیچ یره زانو

کیم شکار ایتمشدر آیا سنی بو وادیده آه
اشته حیرتده درالآن همه صیادك ای آهو

بدر حسنك کوروب اول ماه منور شرم ایلر
که هلال وکهی بدر اولمه‌ده حالا مهرو

خاطره کلدکجه بزم وصلك ای جان دوکولر
بزم فرقتده کوزمدن کهی مرجان کهی انجو

بن متاع وصلکه نجمی خریدارم ولی
آتش حسرتله بو شب یاندی بازار ایله چارسو

کریهٔ حسرتله دوکدم دیده‌دن رخساره صو
استدی ویردم سرشکمدن قدحله یاره صو

ممتزج اشکمله ناکه کیردی کوردم صبحدم
بلبل شوریده وش فریاد ایله کلزاره صو

کل آچل ای غنچهٔ تر عشاقه ناز ایتمه یتر
کللری سیراب ایدوب تأثیر ایتدی خاره صو

وصلت معشوق وعشاقه حسدله آتشنه در
سویلدم نیل وفراته ویرمسون اغیاره صو

وصل ایچون لیلایی تعقیب ایتمه‌ده مجنون کبی
وادیٔ فرقتده جوشه کلمش اول بیچاره صو

دامن کوه فراقی دولاشور سرگشته در
ایرمك استر اصلنه تا روز وشب آواره صو

اوله بر عطشان عشقم همت دریا چشمه
کور نیچون بللور ایچنده نجمیا بر پاره صو

زاهدا باده پرستم روز شب میخانه ده — سجده کارم میفروشه دائما بتخانه ده
بیت دلدر مسجد و محراب و منبر لاجرم — بوندن اوزکه معبد اولمز چونکه بو کارخانه ده
حج ایدرلر یلده بر کون کعبه ده حجاج اگر — کونده بیک حج ایلر عاشق زاهدا بو خانه ده
بیت وجهک چون طواف ایلر اولوا الابصار اولان — قبلهٔ ایمانی کوردی سن کوزی مستانه ده
دولت دنیا و عقبایه حریص اولمم ابد — کنز وحدت بوله لی جانا دل ویرانه ده
تا کهان اوغارسه راهم بزم یاره برکیجه — دردمی جان بیلور اما سویلرم جانانه ده
اوقویوب اشعارمی صوفی بنی طعن ایلمه — سویلنور عالمده شعرم یازمسم دیوانه ده

سوزلرک اعلان و افشا ایلر البته سنی
اختفا ایدوبده نجمی چقمه سن میدانه ده

بو مسافرخانه دن کوچ ایتدی آرام ایلمه — قیل عزیمت اصلکه وار بونده اخشام ایلمه
بو فنایه کلدیکک کر آکله دکسه ای کوکل — راه حقده ماسوایی پایکه دام ایلمه
اوچ بش اون کوندر جهانک زینتی آلدنمه ایسن — نفسه اویوب احسن تقویمی بدنام ایلمه
بولمدک اتمامی عمرک کر ایرسن هوته سن — یاره هم اغیاره اصلاحالک اعلام ایلمه
معرفت ذوق بقایی دنیاده بولمق ایمش — کل ازلده بولدیغک احسانی اعدام ایلمه
مزرعه اولمش بقایه حاصلی ای دل فنا — حاصلاتک ایله تحصیل سعیکی خام ایلمه
وصله ایرمک دیلر ایسک اولمه دن اول اکر — اول مجاهد ایت جفالر نفسه اکرام ایلمه

ذاتکی بیل آکله اصلک که نه جوهر در سنک
روح پاکک نجمیا قیده ناکام ایلمه

یانمه ده کوکلم نار سوزانه کل اولدی دوندی کلخانه — شمعهٔ عشقه جسمی یاقدم کیم کورن دیسون اشته پروانه
حسن دلداره اوله لی تعلق نار حسرتله جان و تن یاندی — عشقله ای دل یاندیغم لایق بویله ایرشمش ایرن احسانه
کیم بینار بونده آتش عشقه ایرشورانده بیکسان حقه — ایره بیم دیرسن ای کوکل سنده جانکی بخش ایت وصل جانانه
دیله یاری وصلت بوله مز راحت بیحضور اولمق جانمه منت — رهنما اولور عشق اودی البت ایررم بر کون قرب یزدانه

ای کوکل هر آن جانی جانان عشقله یاقسون راضیم الان
دردو ایمش نجمی دردیمه درمان ایرشوب بیلدم درده درمانه

طاغتمه مشکین زلفکی کل رو ی رخشان اوستنه — تا صانمسون کفری کورن طاغلمش ایمان اوستنه

جانا كمان ابرولرك غمزك اوقيله سينه مى   جرح ايلدى صاقين امان صاچلمسون قان اوستنه
وارمى طبيب قلمه دوا درد محبت لبس بكا   تسليم ايدرسن ايلمه درمان درمان اوستنه
اغيارى طرد ايله بوكون بيت وصالكدن شها   طوتمق سزامى شانكه مهمانى مهمان اوستنه
انوار وحدانيتى حسنكده كوردم اى پرى   آطدك اتك چون باشمى سن زلف چوكان اوستنه
صبح ومسا دماغمه بوى وصالك خوش كلور   اسدكجه اول باد صبا شول ورد خندان اوستنه
تيغ فراقكله بنى اولدرمكه قصد ايلمه   آلمه وبالمى غرض اى چشم فتان اوستنه

جان وجهاندن فارغ وآزاده نجمى دردمند
بند ايده لى زلفك آنى بو عهد وپيمان اوستنه

ستر ايدر ايمان حسنك كفر كيسوى سياه   ظلمت هجر كله جانا قلمه هر سوى سياه
غارت ايمان ايچون اقليم اسلامه كلوب   صف صف اولمش هپ چو لشكر خال هندوى سياه
قلعهٔ وصلك كشاد اولوردى البتّه شهم   ناوك انداز اولمسه اول ياى ابروى سياه
منكره بو عيد اضحى كه حرامدر حشره دك   كلمسون بيت وصاله سويله اول روى سياه

ميفروشه بنده قلدك نجمى يى ميخانه ده
بادهٔ عشقك ايچون اى چشم جادوى سياه

زلف زنجيرك بنى بند ايلدى اقراريكه   دوشمدم اصلا آنكچون بن سنك انكاريكه
وعد وصلك كوش جانه ايده لى دلبر سنك   سويله كه پروانه اولدم شمعهٔ رخساريكه
جانفزادر نيم نكاهك لطفله عاشقلره   بر نظر قيل لطفله بو عاشق بيماريكه
تشنه ايمش قانمه چون چشم مستك دلبرا   سويله ايچسون قانمى اول ديدهٔ خونخواريكه
سمّ قاتلدر شراب فرقت ايچرمه بكا   ايچررسن غم دكل اول باده يى اغياريكه

سويله مشتاق جمالكدر بو نجمى دردمند
دو جهانى مژده ويردى رؤيت ديداريكه

اى بلبل لامكان فانى كلشن ايچنده   باغ جنانه يورو طورمه جهان ايچنده
تن قفسك چاك ايدوب باغ وصاله ايچره اوچ   حسرت وفرقت ايله كزمه بيابان ايچنده
سن وطن اصلكى ايلمه سن آرزو   خوار وذليل اولورسك ايكى جهان ايچنده
كم بو فنا باغنك كللريدر بى ثبات   كل كل باقى بول باغ جنان ايچنده

زینت باغ فنا الدادوب ای دل سنی    اشته شکار ایلمش دام فغان ایچنده

هرگز وصلت کبی بوله مدی آشیان
ساکه بو بحجی دلا کون ومکان ایچنده

نار عشقک دوشدی ناگاه سینه سوزانمه    شوبله تأثیر ایتدی آندن کچدی جانا جانمه
ایتمیوب رحم ومروت سوزشش ذکر یانمه    باشمه آتش کلاه کیدردک ای مه شمعه وش

یانه رق پروانه لرده دوشدیلر دامانمه

افتراقک آتشیله بوجکر اولدی کباب    اشک خونابم بیز بو بزمه بیلرسن شراب
ظلم حسرتله وجودم ملکنی ایتدک خراب    قنده در ای رحم وانصاف ومروت مهلقا

سن سببسن روز وشب بو نالش وافغانمه

باغ فرقت بلبل آسا مسکنم ای غنچه فم    نالش وفریادم ایله طولدی دیده م خون وغم
اشک خونینم ایله لبریز اولدی جام جم    مجلس حسرتده عمدر کیجه کوندز همدمم

چشم خونریزکده کلسون صوصه دلیسه قانمه

ویرمدم بن کوکلمی سن الدک ای یار آل ایله    عاشقک کوکلی الیمق ممکن اولمز آل ایله
بن بیان ایتدم سکا احوالی بو قال ایله    کوشنه کیرمزمی جانا ویرمدک اصلا جواب

قیل نظر انصاف ایله باری دفتر دیوانمه

راز عشقک بندی بیلم ساقیا پیمانه ده    بن توطن ایتدم انجام کوشه میخانه ده
عار وناموس قومیوب سن ذره بن دیوانه ده    ایلدک رسوای عالم عاقبت جانا سنی

طاقدک آه زنجیر زلفک قیمه دن کردانمه

عاشقه جور وستم ایتمک عجب عادتمیدر    یوحسه بو جور وستم معشوقده برجانمیدر
نیم نکهله جان آلور بحجی اوماه آفتمیدر    غمزهٔ خونخواری اشته جسم وجانمدن کچوب

ایتدی تأثیر الامان تادینمه ایمانمه

یا زمان غدار یا زلفک یا بنم بختم سیاه    یا مروت سنده یوق یا خود جهداقت بنده آه
زلف وخال وچشمک ایله طالعم هم رنک اولوب    بر برندن فرق اولنمز دیدم ای چشم سیاه
یا شکر یا لبلرک یا سوزلرم شیرین تر    قنغیسیدر ایله تفریق بونلرک بی اشتباه
قامتکمی سروی کفتارم عاشقمی عجب    راست تر در ویر خبر ای راستگو یا پادشاه

وصلتکمی جنت المأوامی یا عشقکمیدر — ایلیان عشاقی مجنون سویله کل ای رو براه
هجر جانان اشک خونین صبر فرقت خون دل — قتنغیسی آه سم قاتل عاشقی ایلر تباه
یاسنک غمزک یا چرخک دوری یا چشم بهم — دلبرا خونریزتر در بونلر اشته چون سپاه

آه بو هجر یار ایله حالم بماندر عجب
قامتم دوز هاله همچو ابر د ماه بماه

مبتلاسن نیچون ای دل قامت عرعرلره — سنمیسن عالمده عاشق یا اکر دلبرلره
قیزقزل دیوانه اولورسک نیچون صبر ایتمیوب — چشم خونینکده یاقدقچه اوردی احمرلره
بوی زلف دلربالر مست عاشقلری — بویه مشک باد صبا اومولری عنبرلره
وصل یار ساکه محالدر بلبل آسا ای کوکل — خارکبی اغیار صارلمیشکن او کللرلره
نا امید ایدوب وصالدن ای ملک سیما صاقین — ایتمه مجبور کل بنی دل ویرمکه دیکرلره
تیغ استغنا ایله جرح ایتدیکک تیزمی آه — کل سپر قلمه سینم بو سینه می خنجرلره
سینه سیمینکی نرم ایلر آهم ای پری — سخت اولوب آهن کبی بکزرسه ده مرمرلره
بیوفاسن بیلیم آه سهو ایدوب کتاب عشق — بی وفا یازلدی اشته یار سنی دفترلره

کیجه لر کورن شرار آهمی نجمی بنم
بکزه درمایه تقرب ایلمش اخترلره

هر نه قیلسه راضیم جانان بنی صدپاره — منصور آسا قید و بند ایدوب جکر سنه داره
عرض دیدار ایتمکه میل ایتسه دلبر ای کوکل — پرده اغوای اغیار بولنور آواره
سویلرم هر صبحدم باد صبایه دردیمی — سویلمک ترک ادب تکرار ایدوب دلداره
بیلمدیلر عشقله رسوالغم نقاش عشق — کلک تحقیر ایله نقشم یازدیلر دیواره
کلشن فرقتده جانمدن اوصانمش بلبلم — کللره ایتدم تمنی ایلرم هم خاره
ذره وش برج فراقه دوشدی نجمی بو کیجه — دیلرم دونسون هلاله ارتق او مهپاره

ماه تابان ایله بحث ایتمک نه لازمدر سکا
نجمیا بردانه سن سن سبعه سیاره

آتش رخساریکه یاندقچه یاندم بو کیجه — اشک خونینم ایله قانه بویاندم بو کیجه
حسرتک دودی دواسز نیجه دردر بیلدم — فرش غمزه یاطمه دن غایت اوصاندم بو کیجه

صورتکمی یاقمر میبدی دوستمده کوردیکم
سالهاسیاحم عشقکلره هجرنده آه
چرخ کردون سینه مه اوردقچه فرقت طاشنی

بر خیاله اوغرایوب ناکاه اویاندم بوکیجه
تاب وطاقتسز قالمدی تنده طیاندم بوکیجه
یاب یاری پیک وصلت چالدی صاندم بوکیجه

ظلمت حسرتله بن راه وصالدن دور اولوب
یخمیا تا بر سحر اول ماهی آندم بوکیجه

غنچه تر ای خار هجرک بغریمی قان ایلدی
خون دلدر چشمک سیلابی اقحق دلبرا
فضل حقدن دیلرم بو دردمک درماننی
چونکه تقدیر خدادر سندن ایرودوشدیکم
مدفن ویرانه در چون کنز ایمش اسرار عشق

مرغ جانی کلشن فرقتده نالان ایلدی
شوق وصلک کل بنی کورنجه کریان ایلدی
اهل دردک درد دینه حق دردی درمان ایلدی
کلور البته وجوده حق نه فرمان ایلدی
کوکلمی عشقک انکچون بیقدی ویران ایلدی

مسکن ارواح مقدم عین جمعیت ایدی
صکره یحیی آنلری حکمت پریشان ایلدی

ای جمالک شمعنه یاقدک بیتر پروانه‌یی
وادی فرقتده نیجه دم قله عاشقلرک
بر خراب اولمش کوکلدر کنز عشقک ای شهم
بر نظرله عقلمی یغمایه ویردی کوزلرک
سویله سویلرسن بکا عشقک حدیثک زاهدا
کافره بتخانه حسنک مؤمنه بیت الحرام
خون دیدم ایله لبریز ایلدک جامی شها

یاقمه باری مسکن عشاق در میخانه‌یی
کل مسلسل زلفکه بند ایله بن دیوانه‌یی
قلمدک معمور انکچون بو دل ویرانه‌یی
برده جان کورمک دیلرسن کوزلری مستانه‌یی
سویله بیهوده صقن سمعمه افسانه‌یی
معبد عشاق ایدندک کعبه و بتخانه‌یی
صورمه غیری قطره قطره ایچدیکم پیمانه‌یی

لعل نابکدن حیات جاودان بولوب بودم
استه کیدی باسشه یحیی افسر شاهانه‌یی

فاش ایتمه هم سرکی بیکانه‌یه یحیی
درد غم جانان ایله آلوده اولوب سن
بلبل کبی زار وفغان ایلمه هر بار
یاق عشق اودینه جسمکی راحت بوله جانک

زاهدلره هم عاقل و دیوانه‌یه یحیی
مهمان اوله سن هر کیجه غمخانه‌یه یحیی
بیقوش کبی چک کندیکی ویرانه‌یه یحیی
عبرت آله کور باقده شو پروانه‌یه یحیی

بوس ایله مدام پیر مغان خاک قدومک
سجاده سروب کوشهٔ میخانه یه بخجی

بو جمله جهان معبد معبود سکا انجق
کیر قورقمه همان دیرلر ایله بتخانه یه بخجی

ویر ملک سلیمانی بو کوکلنا باد هوایه
مشتاق ایسن اول کوزلری مستانه یه بخجی

واعظ سنی دور ایلمسون بادهٔ عشقدن
کوش اورمه سن اول پند ایله افسانه یه بخجی

مرغ جانه ای کوکل حق آشیان ایتدی سنی
کعبهٔ ذات پاکیله هم میزبان ایتدی سنی

سن نظرکاه خدا اولدیغک ادراک ایله کل
حق انکچون چار عناصرده نهان ایتدی سنی

منزل دلبر سن ای دل بها که در تشریف یار
دانشه توفیق ایدوب بده بی نشان ایتدی سنی

سن ایدک هم طور سینا حضرت موسایه دل
نار نمروده خلیله کلستان ایتدی سنی

نفخهٔ عیسایه مخرج احمده معراج ایدک
نوح طوفاندن نجاته کشتیبان ایتدی سنی

یوسفه زندان اولوب یعقوبده کریان ایدک
صورت یوسفده انجام مصره خان ایتدی سنی

اسمکی ناموس اکبر قلدی تسمیه خدا
وحی ایله مختاره ای دل ارمغان ایتدی سنی

اهل کفرین مصطفی یه امر ایدوب اعدا منی
سینهٔ حیدرده بخجی قهرمان ایتدی سنی

خار هجرک بغریمی ای غنچه تر جرح ایلدی
خنجر وصلک انکچون سینه می شرح ایلدی

محض لطفکدن بکا یارم نه احسان ایتدی کور
یازدی اسرارین کماهی کوکلمه لوح ایلدی

ظن ایدر زاهد جفا و جور ایدر عشاقه یار
حمد اوله جور و جفانی یار بنده جرح ایلدی

افترا قدن قصدی یارک ازدیاد عشق ایمش
اشبو یوزدن راز عشقی یار بنده بوح ایلدی

درد و محنتله درون عاشقی قلدی خراب
یار انکچون انده مدفون کنز بخل فتح ایلدی

لذت عشقیله دلسیر ایلیوب یار بخجی یی
لذت کونیندن ارتق فارغ و تسبیح ایلدی

وصل یاری روز و شب عاشق طلبکار اولملی
هر سحر بلبل کبی کل وقتی بیدار اولملی

شهر عشقده محرم اسرار اولوب منصور کبی
جان ویروب جانان ایچون میدانده بر دار اولملی

محو ایدوب جسم کثیفی مرغ عنقا نک دلا
اوچمغه کوه عدمده یک سبکبار اولملی

ترک تاج و تخت ایدوب شوزنده پوش ادهم کبی
سالک راه حقیقت اولیلی عار اولملی

اودملی

استیان نار جهنمدن رهایاب اولمغی
شرط اودرکه عشق او دیله جسمی پر نار اولملی

اهل دللردن سؤال ایتدم وصالک فنی
دیدیلر که بخمیا اغیار ایله یار اولملی

عشقه دوشن عاشقک جانی شهید اولملی
دفتر عشق قده هم اسمی سعید اولملی

مسلک عشقه سلوک ایلیانه شرط بودر
مرشده تسلیم اولوب صکره رشید اولملی

یاری ستایش ایله حمد وثنا ایده رک
غیرلری ترک ایله عبد حمید اولملی

بیلمیان حق صورتی بیلدی عرش ابد
بیلوب او حق صورتی عرش مجید اولملی

طوتملی حق امرینی ایکی جهانده همان
سجده قیلوب آدمه وجه سفید اولملی

انکله سن ذوقنی سلطنتک ای کوکل
عاشق ایسک صدقیله یاره عبید اولملی

هرکه دیلر بولمغی منزل والاسینی
پیری انک عشق اولور عشقه مرید اولملی

قرب وصاله سنا حالی اولوب عاشقک
هر شبی قدر وبرات هر کونی عید اولملی

کرچه قصیر زاهده سایه زلفک ولی
عاشقک عندنده او سایه مدید اولملی

نظم شدید العقاب آیت فرقت امیش
نار فراق غالبا داخی شدید اولملی

عاشق اولان بخمیا عشقله پروانه تک
شمع عشقه دوشوب شوله قدید اولملی

غروب ایله بوکون ای خور تجلی جمال اولدی
مه تابان رخی بو شب حجابندن هلال اولدی

که دوشمش اختلاف افواه ناسه وصف حسنکدن
میان عاشق وزاهد نیجه دم قیل وقال اولدی

جمالک نسخه سن تفسیر وشرحنده هم شارح
مفسرلر دخی اهل بلاغت جمله لال اولدی

شکرخای لب یارم طوطی وش باغ فرقده
حکایه ایتمکه عشقی دیلم شیرین مقال اولدی

او خوبک وصفنی سویلر بیلورسک وحدت کتابنجق
او وصفی ابرامی سکا بنجی محال اولدی

اولدم ای شمع شبستان شوقنک پروانه سی
الحبوب اول عشقک شرابک اولمشم مستانه سی

حالمی عرض ایلدم یار ساکه حال ایله ولی
کیرمدی هیچ کوشنه کفتارمن بر دانه سی

سویلدم باد صبایه دی یه احوالم سکا
سویلنجه سویلشسن دیمه یالسون یانه سی

تیشه هجر کله جانا کوکلمی ایله خراب
کم ییقلمادقجه یاپلمز کوکل کاشانه سی

واریمی قیلسم نثار هیچ غم دکل یار یولنه
کنز لا یفنا ایکن بو کوکلمک ویرانه سی

جام حسنک جهانده ای شه خوبان سنک
مؤمنینک کعبه سیدر کافرک بتخانه سی

صوردم ایمان ایله کفری اهل دللر دیدیلر
کم بری مشاطه در او بری کیسو شانه سی

ایله افشا راز عشقی نجمیا معذور سک
چون سنی مست ایلمشدر مارک عشق پیمانه سی

کسوت عشقی کیوبده اولمیایدم بن گدا
دفتر عشقه اسم قیدا اولنمز ایدی بابی

ربع مسکونده نشانک بولمدقچه یار سنک
بولمدم تا ذاتکی بن جانم ایچره جای بجای

قتلمه کافیدر ای یار خنجر هجرک بنم
دوزمه قاش وکرپکندن کم عبثدر تیر ویانی

اکله دردرد فراقک روز وشب جانا بنی
کر ایناتمزسن قولاغک سینه مه طوت دکله نائی

حسب حالمدن حکایتدر مرام شکوادکل
باغ فرقتده دمادم ایلسمده آه ووای

جنت المأوای عشاق بیت وصل یار ایمش
بو جهتدن هر مرادم وصله اولمقدر سزای

غم دکل هشت جنانی ویره حق زاهدلره
کنج غمدر عاشقانه هم بهشت وهم سرای

نور وجهک دلبرا عکس ایتمایدی عالمه
ایتمز ایدی پرضیا لیل ونهاری وشمس وای

درکهنده روز وشب بودر منا جاتم سنک
نجمی بیچاره‌یی وصله سزا قیل یا خدای

درد عشقه سن دوشوردک عاشق ناچاری
درد مه درمان قیلدک غمزهٔ خونخواری

عاشق اول پروانه وش ای عندلیب ایتمه فغان
دکله مز بیهوده در اول کل سنک کفتاری

اهل حالک حالنی چون اهل حال بیلور ایکن
ایلمه بیهوده افشا غیری یه اسراری

اوپمسون باد صبایه سویله زلفک مهلقا
اولور عقلم تک پریشان ستر ایدر رخساری

امر ایدر ایسک خروج ایتسون قفسدن مرغ روح
آتشیان وصلت ایچره کورمکه دیداری

نجمیا تعطیر ایچون چین وختا وروم دک
ویر صبایه ایله اسرامشک بو اشعاری

یار هجرک ایله دل بینه سودالره دوشدی
اغیار ایله باشم دخی غوغالره دوشدی

عاشقلرک آه درد فراقکله سنک هپ
دیوانه اولوب طاغه وصحرالره دوشدی

عشق آتشنه یانمسی پروانه لر کدر
فریاد وفغان بلبل شیدالره دوشدی

اوصاف جمالکده ایدوب قیل ایله قالی
زهاد ایله عشاق نیجه دعوالره دوشدی
برنقطه سن اما سنی تفسیره مفسر
عاجز قالیجق کورنیجه معنالره دوشدی
ای دیده لرم گریه وزاری ایله ترک ایت
کوزم یاشی هب بوکیجه دریالره دوشدی

یحیی ارایوب بولدی سنی جانده بوکون یار
عابد ایله صوفی همه فردالره دوشدی

طریقتده مرشدم شیخم احمد دیاری
حقیقتده مرشدم شیخم احمد دیاری
بنی بکا بیلدیردی آغلر ایکن گولدردی
بکا حقی بیلدیردی شیخم احمد دیاری
سرحقه برهاندر کراماتی عیاندر
منکرلره نهاندر شیخم احمد دیاری
جاودان در حیاتده صورتده کل سیرتده
دوجهانده بکانده شیخم احمد دیاری
اودر صاحب تصرف علم لدنله موصوف
بکا عطوف ورؤف شیخم احمد دیاری
راز حقک محرمی هم حیات آدمی
پیغمبرک همدمی شیخم احمد دیاری
دیدار در جمالی جانفزادر وصالی
طوباسرو نهالی شیخم احمد دیاری

لوح محفوظ حاملی آرر ایدم بردلی
یحیی بولدم حاصلی شیخم احمد دیاری

دکله ای کل هرسحر کل ناله وافغانمی
شرح ایدر دل چون سکا بو دردی دریامی
بحر عشقده لؤلؤ وصلک آررکن سودیکم
منبع مرجانی قلدک چشم خون افشانمی
کنز عشقک آنده مدفون اولدیغیچون دلبرا
هرگز اعمار ایتمدک سن بو دل ویرانمی
بزم عشقده کورنه ایتدی باکه ساقی فتنه کار
برقدح الدی کندی دینی ایمانمی
خط چکوب ده خامۀ خونریز ایله کوندردیک
چشم جلادک شها آلمق دیلر آه جانمی
بیلم استغنامی ایتدک مفتی عشقدن ویا
قلبم استحلال ایدوب دوکمک دیلرسن قانمی
الدیغک کرچه حلالدر ای فلک بوجانمی
کرآکورسن ظلم ایدرسن الدن اول جانانمی

لیلۀ ظلمتده یحیی نیجه بی زار اولمیم
خیلی دمدر کورمدم بن اول مه تابانمی

ای روافض طعنه ایتمه عمریم عمری
همدم صدیقی وذی النوریم آل خیری
بنده سیم مرتضانک چاکریم جمله نک
بن محب چاریارم ایتم اصلا حذری

منکر حق دشمن اصحاب اوله لی ای پلید — قالمامش وجهکده اصلا نور ایمان اثری

نفسنی آزاده بیلدک سن عذاب اللهدن — کچمدن راه خداده ابدی بر خطری

کیرمدک راه سلامه ای دنی بیلسن سنی — هرکز باطلده حالا جعفریسن جعفری

نص قاطع ایله تحریم ایلمشکن خمری حق — سن بیلوب ایچرسن ادلیله جیفه صولری

نیجه زحمت نیجه محنت وار بو یولده کچمدک — ظن ایدرهیسن اتمام ایتدک عجب بو سفری

بو یله باطل اعتقاده دوشورن ابلیس سنی — کزدیررکر دائما بند ایلمشده یولری

زعم فاسد لهٔ دلکده قابلیت قالمامش — فرق وتمیز ایده مزسن چونکه شاهدی شکری

روز فرداده سرائر کشف اولنجه ظهر بینه — باقده کوراورلر البت خرلر آسا سمری

کندیکی تقلید ایدوب آگاه اسرار اولانه — یکجهت بیلمک دیلرسن سر دروکدری

کیمکه بغض ایلر بو اصحاب گزیندن برینه — یازیلور اسمی منافق قاره خطلر دفتری

درک اسفلدر مقامی رافضی ومشرکک — شربی سمدر آنلرک رزقیده زقوم ثمری

کوریجک بر اهل سنت دیرلر اسلام اول اکا — کندولرنی دین ایکن کورسن بو احمق خرلری

بو یله فاسق فاجرک اعدامی لازم مؤمنه — نامی غازی یازیلور هر قتل ایتسه اوغلو پدری

جان ودلدن چاریاره بن محبت ایلرم — بو بکر عثمان عمردن فرق ایده مم حیدری

یا لکز آنکه محبت دیکره بغض ایده مم
ناروا انجمی آیرمق چاریاردن حیدری

هرچه بادا باد پرستش ایلرم کور ای پری — کوردم اول مرآت دلده سن مصور پیکری

دینمی یغما لدی سودای زلفک لاجرم — قلبمی بتخانه ایتدک سینه میده جان کبی

سن لوندانه روشلی خوش خرامی سوممک — پک خطادر بی بدل محضا که قدس دلبری

کوی وصلک دولاشورکن دام زلفک تا یمه — دولاشوب عقلم پریشان اولدی کهندم سرسری

قامتک ویر رفیا متدن نشان ای ماه رو — قد عرعر سرو رفتار ای کوزللر سروری

بزمی تشریف ایله برشب ماه تابان کبی سن — جابجا صون عاشق ناچاره جام وساغری

باغ وصلکدن اذن ویرکل مسیحا عشقنه — طوپلیم تا ایرمدن باد خزان کلبرکلری

بن متاع وصلکه بازار عشق ایچره بوکون — اولدم ای ترسابچه تا جان ودلدن مشتری

قیمت نظم اکر بیک بوسه ده اولسه نهان — دیریرم بر بوسه ویرسن وجهی ارد باهم په

گردن بلوربنه باق خال هندو لرزهی
نظم اولنمش نجمیا عقد ثریا هر بری

سودیکم عاشقه جفا ایلمک
بورسمه دمبدم اذا ایلمک
کتاب عشق ایچره کناه دکلمی
خلاف رضای الٰه دکلمی

الله ایچون اولسون بردم جفایی
ایلمه یار قدر بکا اذایی

مکتب عشق ایچره علم وفایی
صانمه سن بن سکا کوکل ویردم
تعلم ایتمیان کمراه دکلمی
دوشلدن عشقنه برکون کوردم

تلف اولدی عمرم وصله ایرمدم
زلفک کبی بختم سیاه دکلمی

یاربنی اوق کبی آتدی بیابانه
طاقلدی زنجیر زلفی کردانه
دردوفراقیله اولدم دیوانه
حالمدن او دلبر آگاه دکلمی

ای دل شیدا ایدن کیمدر کورسنی
آتش فرقتله هم جان وتنی

محو وتباه ایدن عشقیله سنی
زلفک کبی بنی اوموزدن آتمه
شو محبوب آفت نگاه دکلمی
دلاله ویرویده بر پوله صاتمه

لیله حسرتی بیزار اوزانمه
تا به سحر ویردیکم ای واه دکلمی

صحرای عشقنه ای فتنه آهو
وطندن دور ایتدک ای چشم جادو
کوکلمی حسرتله بیقرار ایدن
شکاره دوشوردک سن بنی یاهو
عاقبت مرامک تباه دکلمی
راز عشقی بنده آشکار ایدن

بهرشب تابه سحر پرشرار ایدن
فلکده بختمی اول ماه دکلمی

مرکز فوز ورشاددر طریق شاذلی
مظهر احسان دارین اولمغه ای سالکان
سوء اعماله کفارتدر طریق شاذلی
فضل فیاضدن اشارتدر طریق شاذلی

کل سلوک ایت صدقله انکاره دوشمه لاجرم — هادیٔ فوز وسلامتدر طریق شاذلی
ایرکورور مقصودینه اهل سلوکی شبهه سز — موجب کشف وکرامتدر طریق شاذلی
منشأ حبل المتین وعروة الوثقا بودر — پک یاپش ساکه بشارتدر طریق شاذلی
کیم سلوک ایتدیسه محروم اولمدی اولدی بکام — اهل دللردن حکایتدر طریق شاذلی
مجتمع آنده شریعت هم حقیقت زاهدا — کل ره حقه دلالتدر طریق شاذلی
عالم لاهوته ایرمک ایسترایسن کل بروا — هم بدایت هم نهایتدر طریق شاذلی
خوف وخشیت خار وزحمت یوق بو یولده منکرا — بی تعبدر کورنه راحتدر طریق شاذلی
اشبو راهه سالکینه اسم اعظمدر دلیل — پک امین غایت امانتدر طریق شاذلی
طرفة العین ایچره سالک ایریشور مقصودینه — دافع شرک وشقاوتدر طریق شاذلی
ملک عشقده بویله اسهل برطریقه کیرمدم — منزل فیض وولایتدر طریق شاذلی

آسمان دلده برشب صوردم اول ماه که بکا
دیدی کل نجمی سعادتدر طریق شاذلی

کوکل برغنچهٔ بی رنک وبویک مست وحیرانی — ریاض لامکانک بلبل نالان وکریانی
بو نقش وبو خیالاتی کوزمدن ایلدم اسقاطی — کورلدن تا بو مرآت کوکلده وجه جانانی
فنا کتدی بقا کلدی حیاتم جاودان اولدی — لب ساقئ باقیدن ایچنجه آب حیوانی
کیوب بن افسر عشقی کوکل ملکنده شاه اولدم — الوب الدن کیدنجه بوهوا ملک سلیمانی

نیچون رقصه کیررسن سن عجب شوق وطربله
شب وصلتده ای نجمی کورنجه ماه تابانی

دیده دن قطرات اشکم دوکولور باران کبی — باشمه سیل سرشکم چویلیور طوفان کبی
قطرهٔ اشکم یم هجرانه دوشدی دوشه لی — غرق ایچون کشتئ جسمم موج اورور عمان کبی
برزمان آغلندی قیسی کرچه بو افکار عشق — لیک محو ایتدی بنی آه شعلهٔ سوزان کبی
واقعا جانن فدا ایتدیردی فرهاده بو عشق — کزدیرر حالا بنی کور صورت بیجان کبی
چشم یعقوبی بیاض ایتدی فراق اما بکا — عالمی زندان قلدی یوسف کنعان کبی
نیجه کریان اولمسون چشم فراقکله سنک — غنچه وش آچلمدک حالا کل خندان کبی
باغ هجرک مسکنمدر روضهٔ وصلک قنی — خار حسرت دلدی بغرم بلبل نالان کبی

تیشۀ مژگان ایله کوه فراقی دلمه ده
کربکا هم عصر اولایدی بونده مجنون بر زمان
بن وصالک طورینه کلدم تجلی استرم
مبتلای ومظهرم بر درده که درمانی یوق

او قورم فرهاده میدان هنر خوبان کبی
درس آلوردی مکتب عشقده شاکردان کبی
ای خطاب لن ترانی موسئ عمران کبی
بولمدم اصلا دوا بو دردی درمان کبی

آشنای عشقک اولمش بجی آواره باق
سیر ایدر هر شب سماده سن مه تابان کبی

## تخمیس سنایی

ای فروغ دوسرای وی صاحب دین مبین
ازجمالت چون منور شد سماوات وزمین
ای شفیع اهل عصیان وی رحیم مذنبین
جان ودلرا نار حسرت سوخت بالله ای امین
سوزش وگریان من با چشم شفقت تا ببین

تا بدرگاه مناجات آبرویم ریختم
از بلای هجر تو سوی وصال بگریختم
زلف تو حبل المتین است با دو دست آویختم
نخل غم در باغ دل از بیخ برانگیختم
تا نهادی بر سرم تو دست خود با آستین

غرق کن در جوی رحمت من کنهکارم بکش
در خم جانم می عشقت زکرم آمد بجوش
کشته ام دیوانه با فرقت زدل شد عقل وهوش
چون تویی عطشان عشق را ساقی باده فروش
ده بپیایی جام بنوشم از می آن آتشین

تا زکوی وصلتت دورم نباشم برمراد
دستگیر من تویی کو دیگران همیا مباد
چون بپویم راه عشق تو دعادم همچو باد
روز وصلت ای منه فرداشه عالی نهاد
از غم فردا چه باشد حال من جانا چنین

درگه احسان تو محتاجم ای شاه حرم
تا مرا محروم مکن از وصلتت ای ذیکرم
نیست من شاه وگدا بس خلق عالم لاجرم
باز چشم یار حسنت پرده بردار ای صنم
ای جمالت نور یزدان بوی زلفت یاسمین

بالم نشرح چو رویت پاک کن این سینه‌ام
دره عشقت شها هم چاک کن این سینه‌ام
هم زتیغت ریزه ریزه چاک کن این سینه‌ام
از حرارات وصال غمناک کن این سینه‌ام

خمر لعلت به ز شرب زمزم و شیر انگبین

بهر تو ایجاد کرده حق حبیبا دو جهان
روضهٔ وصل ترا چون روضهٔ جملهٔ جنان

بر درش نجمی نهاده رو بگو بدالامان
چون سنائی او نخواهد که مدد از هر روان

تا شدی عالمپناه ای رحمة للعالمین

## تخمیس خیالی

ای شوق وصال کردهٔ قدّم چو کمانه
وان ناوک غم کرده جگرگاه نشانه

جانها بتو مشغول و تو زیشان نهانه
از هجر تو جان ناشده چون سیل روانه

مانند تو اگشته او غائب زمیانه

هر جا که روم بهر تو من عابدم عابد
در بتکده در صومعه در دیرم ساجد

از غیر تو کس حاضر در دیر و مساجد
من خادم هر دیرم و میخانه نه زاهد

یابم که ترا میروم ای خانه بخانه

دانکه همان صاحب میخانه توی تو
دیدم که عیان باقی بتخانه توی تو

در کعبه و در خانه و ویرانه توی تو
مطلوب من از خانه و کاشانه توی تو

ای کعبه و بتخانه و میخانه بهانه

دیدم برود طائفهٔ در پی انکار
تا من بروم روز و شب آن جانب اغرار

او در هوس جنت و من وصلت دلدار
حاجی بره کعبه و من رهرو دیدار

او خانه مدام جوید و من صاحب خانه

آن مرغ سحر بر گل رویش چو نشان دید
پروانه زهی شمع رخش روح روان دید

عاشق اثر عشق او در پیر مغان دید
تا دل همه جا عین جمالش چو عیان دید

نادان چو نیم تا بروم خانه بخانه

زاهد بره روضهٔ رضوان تو بوید
عاشق لب سر کوی وصالت همه جوید

هر گل که ز بوی سر گیسوی تو بوید
هر جان بزبانی که ترا مدحت گوید

جانم بطرب آید مرغان بترانه

نجمی همه شب سایهٔ زیر حرم تست
حیران شده او واله گردش قلم تست

غرقست او در رحمت دریای ویم تست — مقصود خیالی در امید کرم تست
عفو گنهش به ازین نیست بهانه

## تخمیس شمسی

جانا دلم از بهر وصال او دویدند — بستند همان محمل غیرت بکشیدند
در راه وصال مرحله بسیار بریدند — دیدمکه باین رهبر راه او مریدند
انجام بشنیدمکه مقصود رسیدند

چون طائفهٔ آمده در بیت معظم — دیدمکه از هر طرفش بی در و محکم
گفتند نتوان فتح درش تا همه باهم — زینجا همگی باز برفتند که دیدم
وین خانه چوبی در و یک دیوار بدیدند

خالی نشود خانهٔ زصاحب همه بینا — هر خانه روم صاحبش آماده در انجا
این راز خفی کرده ام اظهار هویدا — لاکن چه کنم طائفهٔ آن دیده اش اعما
دین خانه نشنند خدا را چو ندیدند

دیدم خراب گشته چو کاشانه هستی — تا ما بگذشتیم ازان خانهٔ هستی
انان بغرور این در میخانهٔ هستی — مستند و خرابست درین خانهٔ هستی
در بزم ازل نعرهٔ وصلش نشنیدند

ای باده پرستان مپرستید می تنک — یا فتن نتوان نشئه درین بادهٔ رنک
خواهید اگر شوق و طرب با می زبرنک — تا شیشهٔ ناموس زنیند بر گل و بر سنک
عشاق او نه عار و نه ناموس طلبیدند

این بیت دل ای بت وصالست محقق — نقشش بنمایند تر بر درس الحق
دیدند درین عامه جمالش همه عشاق — کردند نثار نقد وجود بهر او مطلق
دیدم که من ان جو ایشان بخریدند

بینم که او خون بزد داد غمزهٔ خونریز — بجمی بهوا کبر وازین خاک تو برخیز
از اهل هوا باشی تو بی زبرک دستخیز — انان بنشیند درین شمس چو تبریز
زین راه که هنوز مرحله منزل نبریدند

## تخمیس ابن عماد

سر وحدت از لذتت ای در عالم شد بدیع — ذات پاکت هم در عالم بت پرستی را منیع
کار شرک و کفر ظلمت را تویی هرگز دفیع — چون نیامد تا نیاید مثل تو حقا صنیع
منبع رحمت تویی هم بر گنهکاران شفیع

بهر تو ایجاد کرده چون دو عالم را خدا — در حقیقت تا تویی هم باعث هر دو سرا
شان تو لولاک لولاک آمد از عزت ندا — انس و جن فرمانبرت ای سرفراز انبیا
همچو مور ای پادشاهان شد بمهرت را مطیع

ای بخاک مقدمت کحل البصر کوران را — اهل درد هر درد را یافتنده است از تو دوا
با غم و درد فراقت دردمندم سالها — من که نتوانم بدردم جز وصال یابم شفا
ناله‌ام بشنو فتادم زیر پایت ای سمیع

گرچه عرش ای سایه اندازد بمحشر خلق را — نیز کوثر میکند دفع حرارت تا کجا
تشنه‌ام من با حرارات وصالت دائما — آب وصل تو کجاست و آب کوثر تا کجا
ظل قدت از ظلال او مدید است و رفیع

از جهالت شد خلاص هر انس و جن در عالمین — دانشت با علم و شرع پاک تو ای نور عین
از کمالت علم و آداب و حقیقت آفرین — شد هویدا چون تو تعلیم کرده روح الامین
تا تویی استاد هر پیر و جوان طفل رضیع

پرتو نور جمالت کفر و ظلمت از جهان — تا که بردارد جدید است نور ایمان بیگمان
تیغ عدلت میرسد از روی ارض تا آسمان — ای پناه اهل دین ای پادشاه دو مکان
قدر دین با شوکت معراج تو گشته رفیع

در همه عمرم شبان روز کرده‌ام من کار بد — تا شفاعت خواهم از درگاه تو روز ابد
میکنم فریاد گویم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مدد — چونکه در زیر لوایت انبیا گرد آیند
رحم و شفقت کن مرا که از شدت روز جمیع

خلق عالم بر در تو ای حبیب کردگار — شده حلقه بگوش است لاجرم تا آشکار
هر ملک غلمان و حوری از جمالت شرمسار — در بهشت طوبا ز تنگ قد توست ای نگار
حور و رضوان بجویند از در کویت بقیع

قدر و شانت از فلک عالیست ای والانسب | طبع پاکت منبع حلم و حیا جود و ادب
در سما و بر زمین در هر کتب عالی لقب | در سمای مدحت رقصد چو نجمی روز و شب

در فصول هر ثلاثه تا قیامت در ربیع

همچو موران من بگردانم مدام اطراف تو | خورده‌ام نان و صالت خورم از الطاف تو
من شنیدم مدح و وصفت تا که از اسلاف تو | من عماد زاده بنهیم در گلشن اوصاف تو

با هزار باشم چو بلبل بس درین وقت ربیع

زشعلهٔ عارضت بر آسمان فتاده | خورشید و ماه و فلک سر بدوران نهاده
بجعد زلفت دلم بسته و آویخته است | مجنون عشقم که من عقلم در و فتاده
میلم ز زهد و تقوا رفتست برند و سودا | ساقی بیار و مطرب نغمه بخوان باده
پایم اگرچه بسته بزلف تو و لیکن | چون خندهٔ دهانت چشمم ز جان گشاده
از تیر رخ ملالم ای یار مهجمالم | تو شهسوار و نجمی در آسمان پیاده

در عرصهٔ شطرنج هر که شود در حشش باز
کشته او مات و مانده چون آن سلمان پیاده

منبع رحمت تویی ای بر گنهکاران شفیع | شد بدرگاهت شهنشاهانیان جمله مطیع
از جهان با تیغ عدلت دفع کردی کفر و شرک | قدر دین با دولت معراج تو گشته رفیع
ای غبار مقدمت کحل البصر کوران را | ناله‌ام بشنو فتادم زیر پایت ای سمیع
سایه با نسبت عرش اعلا گرچه در محشر ولی | سایهٔ زلفت ز طلعش چون مدیدست ای دریغ
علم را از علم تو آموخت آن روح الامین | چون تویی استاد هر پیر و جوان طفل رضیع
برگشادی روز محشر چون لوا کرد آیدند | انبیا و امتت تا امت ایشان جمیع
سجده کار است در بهشت طوبا ز شرم قد تو | حور و رضوان بجویند از در کویت بقیع
در سمای مدحت رقصد چو نجمی روز و شب | در فصول ثلاثه تا قیامت در ربیع

چون نهیم ابن عماد در گلشن اوصاف تو
با هزار باشم چو مرغان بس درین وقت ربیع

## مسدس

نظر کردم بشنوای دل سر عشقش بسرود | تا بیابی تو ازین سر سرش مقامات خلود

یا چرا دادند الستی ترا ای که وجود — سوق کردند بره عشق او محبوب ودود

میروی افتان و خیزان تا بجای اصل خود
تو مگوی که مرا راه وصال او نبود

بزن از جان نعره هر دم ز فراقش روبکار — نقد عمرت همچو لؤلؤ تا درین ره کن نثار
منشین گر هوش داری این مکان بیقرار — باش تو تا خواب غفلت همچو بلبل بیدار

تارک ناموس باش و فارغ هم ننگ و عار
بگشا چشمت که بنگر باب وصلش بگشود

ای غافل ز خودی گوید ترا او بی نظر — کوی من هیچ نیاید پای کوتاهان دگر
باز کردند در زهم ایشان ترا بستند در — بگذارند شب و روز در غفلت ایام بیشتر

مشو از رازش چنان ای دل بیکدم بیخبر
اهل غفلت راز اسرار او چیزی ننمود

گویدستش ای مدعی عاشق نه ای شیدائی — که بدین دعوای بی برهان مکن رسوائی
تو باین پای شکسته نتوان در آئی — که درین خانهٔ وصلم تو نیائی جائی

ای که تو گر نگذاری پا ازین خودرائی
یا درین خانه چرا آمدهٔ بهر چه بود

چه بگوئی سرو قدای بوی عنبر در درو — زنی بیهوده لاف در پای خم همچون سبو
نشنود از مدعی او که ندائی گفتگو — چون بگفتت بشنوای هرجائی هرزه مگو

که بدر آئی تو از دل تا دویدی سو بسو
کی گشاید او ترا باب حریمش نگشود

تو مپندار این مقام هر طائفه می آیند — این نه بتخانه نه میخانه که رقاص آرند
وین نه معبد که بهر دم باب را گشایند — نه شرابخانه که پیمانه ترا میبسازند

هوشدار ای که تو مجنون جهان میپندند
دیر آئی و بخواهی میروی تا زود زود

ای که چندین لافها از بهر افسانه زنی — تا بکی جا بهنت بر آتش همچو پروانه زنی
گردنت زنجیر جنت همچو دیوانه زنی — همه شب تا السحر چه در میخانه زنی

گر سرای عشق او تا کوس شاهانه زنی
در دولت یابی کنوز مقصد آندم چو نقود

این حریم قدس لاهوتست پاکان آیند
وین سرا از شوق او خلق همگی مستانند

که درین خانه به این جمله سروش حیرانند
وین مکان میفروش آینده‌گان رندانند

که درین جا تو ندانی که کرا میخوانند
چونکو بیند این نصارا و مجوسی یهود

گر وصال خواهی بریزی آب چشمت در زمین
عهد خود را مشکن باشی تو اهل تمکین

چون حرم اشکسته باشی در ره کویش همین
گر وفا داری بغیر او تو هرگز منشین

چون سپه عشق ای نجمی ترا شد جانشین
عاقبت باشد مقامت تا مقام محمود

این حکایتها نخوانم پیش کس را چو رموز
در دل ویرانه ام مخفیست اسرار کنوز

کی گذارد تا چنین بیهوده عمرم شب و روز
سوخته جانم ای نظامی تو که ناپخته هنوز

تو شرار داری چو از گرم شهور تموز
که بااین آتش عشقم گر بر آید ذره دود

شبچراغ دو سرا و بانی چرخ و زمین
نور چشم ذات پاکت ای شفیع المذنبین

طینت جسم منیرت پخته با نور خدا
آب او چون آب حیوان هم هوایش عنبرین

در گلستان وصالت بوی رحمت چون نسیم
یافتم آن پر ز ازهارش شفاعت ای امین

تا کنایت از گلستان جمالت روضها
آن چنانست روضها که آن مکان حور عین

سنبل گیسوی تو ای در حسنت جان من
کشته است حقا معنبر روضهٔ خلد برین

لعل نابت آب کوثر حوض او بنما کجاست
گفته ام چاه زنخدانت تو گفتی همچنین

در ره عشقت بهر شب ناله زان و وه کنان
وز سر سودای تو هم میکنم آه و انین

هر حروف نطق تو چون صد هزاران جان بها
تا ترا چندان جانها شد فدا ای مهجبین

بحر رحمت از وفا و شفقتت پیدا شدست
وز جمالت نور ایمان بر سما تا از زمین

شرع پاکت رحمت آمد گرچه در ارض و سما
جسم پاکت شد ولیکن رحمةً للعالمین

عرصهٔ علم و حکم صدر تراست لاجرم
لوحهٔ علم لدن تا گفته اند اهل یقین

قلب پاکت کان رحمت بحر حکمت شد شها — زلف تو حبل الورید است آفرین صد آفرین
قاب قوسینست ابرویت زهی پیشانی تو — صفحهٔ چارم کتاب ای خواجم آیاتش مبین
هرچه خواستی از خدا مقبول حق نزدش همان — رحمةً للعالمین گرچه تویی ای نازنین
آن مسیح که از دمت باشرم شد در آسمان — مست و حیران گشت زان دم در سما روح الامین

در حیا و رحم و علم و لطف تو احسان تو
انبیا و اولیا ابرار و نجی همچنین

نزد ارباب خرد ملک جهان نابودست — همچو او ملک سلیمان عاقبتش بیهودست
گرچه گوبیند این جهان بر آب میدارد اساس — لیک در پیشم او بر باد هوا معدودست
بی اساسست و قدیمست و نگیرد بنیاد — نزنم خیمهٔ الفت که برین بیسودست
دل نبستند عاقلان بر شیوهٔ این پیرزن — که بس داماد کشتهٔ تیغ غدرش زودست
مهر عقدش بر کس افکند بهر دم تا به بین — حیله و کذب و دروغش همه را مشهودست
آنکه بنیاد کرد شد محروم قصری چون بهشت — شد ز دستش عاقبت آنچه که شداد بودست
این جهان پر آتش از بهر وجودم مجمر — گشته سوزد همه دم همچو سپند و عودست
کل شیء هالک الا وجهه یاد کن — هرچه هست جز بخدا در نظرم نابودست

آنکه دلبستهٔ بمهرش از جهالت بجمیا
نشود خرم شود محروم او که مردودست

## مستزاد

بند اولدی کوکل زلفنه بر دلبرک انجام
کورنه سرانجام
دل مرغنی بر دانه اطلی ایدوب ای دام
ایلدک اکرام

قربانک اولور وصلک ایچون جان سنک ای شاه
دیرمی یا ای واه
صبر ایت بنی اولدر مکه جانا اوله بیرام
ایلمه ابرام

کل رویکه بلبل شیدا کبی هر آن
مشتاق و نگهبان
قان آغلیه رق ایتمه ده فریاد ایله آرام
هر صبح ایله هر شام

کل بزمه بو شب عرض جمال ایت بکا بردم
پر نور اوله دیده م

ای یار نکهتک محیی موتا دیو فتوا
ویردی نه رعنا

لعل لبکه آب حیات دینسه نه حاجت
نافله زحمت

ارزو ایدر اول بیت وصالکده طوافی
ای بو دل صافی

موسی کبی دل طورینه کلدمکه کوریدم
مقصوده ایردیم

هجر آتشنه جان وتنی یاقمه ای آفت
فتنه قیافت

ساقی کوزمک یاشی ایله ویر طولو بر جام
باده ٔ کلفام

مغنی نه کوزل قاضی ٔ عشق ایلدی اعلام
قالمدی ٔ عوام

کیسولریکه منبع ارواح دیدیلر تام
پک کوزل احکام

تن جامه سنی ترک ایدوبن کیمکه احرام
ایلدم اقدام

لن ایله کلوب لفظ ترانی بنی ناکام
ایتدی بو هنکام

رویکمی ایدی کوردیکم او بو قته که او مام
خلیا ایله آخشام

بجمی کبی دل عشقله طیار هوادر
تا وصله سزادر

طوطی کبی کاه دامه دوشر نیچون اونکام
ای لب بادام

نه دوستم وار بو عالمده نه دشمانم وار آدمده
چو بن دوستم بو عالمده بینه دشمانم آدمده
نه اولادم نه اخفادم نه مال و ملک استادم
جهان خلقی هپ اولادم زهی صانع هم استادم
نه مستقبل نه ماضیم نه عمال و نه قاضیم
بنم مستقبل و ماضی بنم عمال و هم قاضی
نه حوتم بن نه دریایم نه ارضم بن نه بالایم
بنم حوت و بنم دریا بنم ارض و بنم بالا

نه یارم وار جهان ایچره نه اغیارم وار عالمده
وحی یارم جهان ایچره دخی اغیارم عالمده
نه بن وارم نه ده آدم نه مسرورم نه ده غمده
همه وارم همه آدم کهی مسرور کهی غمده
نه ده مرغ ریاضیم نه ارض و آسمان یمده
بنم طیار و ریاضی که در ارض و آسمان بمده
نه اعلا و نه ادنایم نه او دمده نه بو دمده
بنم اعلا بنم ادنا هم او دم همده بو دمده

نه بزم و نه شرابم بن نه مخمور و خرابم بن
همه بزم و شرابم بن همه مخمور خرابم بن
نه شادانم نه غمدارم نه عالم وار نه بن وارم
کهی شادم کهی غمدار همه عالمده بن هم وار
نه معشوقم نه ده عاشق نه مسبوقم و نه سابق
همه معشوق و هب عاشق همه مسبوق و هب سابق
نه آدم بن نه حوایم نه ابراهیم و موسایم
بنم آدم بنم حوا خلیلم بن دخی موسا
نه حاجیم نه بیتم نه ده زنده نه میتم
بنم حاجی دخی بیتم حیاتم بن دخی میتم
نه دوزخ مالک و زقوم نه حور و جنت معصوم
بنم دوزخ بنم زقوم بنم جنت بنم معصوم

نه عشقا نه غرابم بن نه درویش و نه در کمده
همه عشقا غرابم بن کهی درویش و کهی کمده
نه یارم بن نه اغیارم نه نامحرم نه محرمده
همه یارم همه اغیار که نامحرم و محرمده
نه سرخوشم و نه آیق نه ساقیم و نه جمده
همه سرخوش و همه آیق همه ساقی و هر جمده
نه مختار و نه عیسایم نه آسیه نه مریمده
بنم مختار و هم عیسا بنم آسیه مریمده
نه او عالم بو کیتیم نه کوثرده نه زمزمده
در او عالم درین بیتیم سقا کوثرده زمزمده
نه موجودم نه ده معدوم نه اسنحایم نه اگرمده
بنم موجود بنم معدوم بنم اسنحا و اگرمده

کل ای نجمی براق رسمی مسماسنک براق اسمی
دخی اشعار و بو نظمی براق اسرار مبهمده

## دربیان ستایش

ایرشدی دستک اول دامان پیره ایرمی یا اکا هر دست کوتاه غبار مقدمی کحل البصر در کنوز ذی بقا در همتی هم انک نطقی بتون وحی خدا در حقیقت ملکنک سلطا نیدر او انک کوی وصالکدنده عزت دخی لعل لبی شیر و شکر در ایرشور مغفرت ذاتندن آنک

دلا حمد ایله بو لطف کثیره
صنوبر قامت و اوجی نظیره
ضریر بن ضریر و هر ضریره
فقیر بن فقیر و هر فقیره
صغشمز هیچ ضمیر و هر ضمیره
که نامی حیدره او لمش نظیره
ایریشور بن حقیر و هر حقیره
کبیر و کودک و طفل صغیره
ذنوب هر صغیر و هر کبیره

طریقتده ذلیده پیر یکتا ... که قدری یوجه در اهل بصیره
بو یوله بن کدا کیم عبائی ... که مسلم قالمدی اصلا حریره
قبوله قدرتم یوقدر ویررسه ... اگر آزاده لک تا بن اسیره
چو اولدم صدقله پابنده چاکر ... نه ممکن رجعتم غیر مصیره
تمام خوبان عالم منظرمده ... الا هیچ بریسی اولمز نظیره
ملاحت عالمی مرآت وجهی ... مجلا بن بصیره و هر بصیره
سماده احتجاب ایلر کواکب ... که هر باقدیجه اول روی منیره
علی المرتضی ثانی دینورسه ... سزادر تا منه دیدم خبیره
نه مالم وار نه ملکم وار جهانده ... قناعت ایلدم اسکی حصیره
چو آندن غیریدن کسدم امیدم ... قویدر اعتمادم اول ظهیره
دکل امکانده اوصافی تمامی ... که بو عاجز قولی عقل حقیره
دیلر بو کوزلرم باقه هرشب ... سمای عشقده اول ماه منیره

ایاغاک توزینی باد نسیمه
ویروب کوندرسه بو نجمی ضریره

اشبو دیوان بلاغتعنوان رشادتلو عمر نجمی افندینک تألیفاتندن
شهریار معظم جهاندار مفخم السلطان ابن السلطان السلطان عبد العزیز خان
ابن السلطان الغازی محمود خان افندمز حضرتلرینک زمان سلطنت
سنیه لرنده رسومات محاسبه کتبه لرندن حسن معصوم افندینک
خامه سیله تحریر و دار الخلافة العلیه اسعد افندینک
دستکاهنده طبع و تمثیل اولنمشدر
فی سنه اثنی و ثمانین و مائتین
والف

1233
1287

Necmī, Ömer
Dīvan

3 1761 09625501 3

PL
248
N432A17
1870